

# خداق

خرداد ۱۳۶۵

ارگان دانشجویان ارشاد

سال سوم - شماره ۳۲

نهمین یادواره هجرت - شهادت معلم انقلاب شهید شریعتی گرامی باد.

## خرداد ماه بی پایان!

در تکرار همه ساله و بی پایان خرداد ماه، در سه دهه اخیر، سه تاریخ سه روز پایان نیافته است هنوز اهریک جایگاه ویژه ای در تاریخ سیاسی معاصر ایران یافته و بایک نام - اسلام سه راه رادر پهنه مبارزاتی جامعه مان گشوده است. نخستین خرداد، با نزد همین روز سال ۴۲ بود، روحانیت که تا پیش از آن در سایه امن و راحت سلطنتی از محو گشته بود و در ممالک با قدرت حاکم و سانسور با وضع موجود به زندگی عیان بر سر کشیده و بی درد سرش در میان بازار دستفروخته و در صفحه در صفحه

## علیه سارتن

دولتین دست راستی ایران و فرانسه

## نصرت خوری

\* سیاست خرد و نیم در جنگ علیه عراق  
\* اعلام اجتناب از پیشبرد سرکوت و اختناق برای ایران  
\* آموزش و پرورش در خدمت جنگ

## رقابت سوریه و

ایران بر سر آینده

عراق

صفحه ۸

## سیاست جدید

روژیم در جنگ

صفحه ۹

## گزیده‌های از مواضع سیاسی معلم (۲)

درباره:

- \* امپریالیسم - استعمار
- \* آمریکا - شوروی

صفحات ۱۰-۱۱

ویژه نامه دانشجویان ارشاد دیمنا سیت نهمین یادواره هجرت و شهادت معلم انقلاب شهید شریعتی

## \* بررسی مناسبات دو مقوله ایدئولوژی و مذهب

در اندیشه شریعتی صفحه ۱۴ (ایدئولوژی و اسیون سنت)

بررسی نقد د. شایگان به شریعتی در کتاب "یکه انقلاب مذهبی چیست؟"

از: احسان شریعتی

صفحه ۲۰

## \* لیست نهادهای پیرو راه شریعتی

## \* شریعتی، آنسوی نفرینها و آفرینها از: آزاده-م

اسلام برای ما بعد از مثلث اگزستان نیالیسم، سوسیالیسم عرفان، مطرح است. برای ما اسلام و پیش از آن ترازیسم و بعد از آن تفکر احسان است. امروز در طول تاریخ ما، مطرح است ریاضت، ستم به انسان و ستم به خود ما است. به ما این حقیقت بر آنکه تلقی مترقیانه روحی به ستم و برتری (یعنی جدا کردن اسلام، که اسمش تشیع است) نسیم کرده ایم. شهید شریعتی صفحه ۲۲

## \* اقتصاد و سوسیالیسم توحیدی در اندیشه شریعتی از: ر. مهاجر

ما ما رکسیست نیستیم، سوسیالیستیم. ما رکس بعنوان یک اصل علمی و کلی، اقتصاد را زیر بنای انسان میگرد و ما درست برعکس، همین دلیل با ستم داری دشمنیم و از انسان بورژوازی، بقربت داریم و بیشترین امید که به سوسیالیسم داریم بر آنست که در آن انسان، ایمان و اندیشه و ارزشهای اخلاقی انسان، دیگر روینا نیست کالا ی ساخته و پرداخته زیر بنای (اقتصادی) نیست خود علت خویش است. شهید شریعتی صفحه ۲۶

## \* رسالت هنر و مسئولیت هنرمند در دیدگاه معلم شهید شریعتی از: لیلوان

حسای فلسفه و آشنایی، امروز هنر پرچمدار عصیان علیه ستم و عنیت است. پرچمدار کشف خود انسان و شکفتن و تکوین انسان، به همه استعداد های ما و راقی و حتی ما و رای عفتی و منطقی است. هنر امروز برخلاف دیروز، ماندن در زمین نیست بلکه ساختن نوع بالاتری از انسان و از بشر است. شهید شریعتی صفحه ۳۶

## \* انگیزان اندیشه های شریعتی در آثار غرب از: بهار

صفحه ۴۲

## \* امانی (قصه) از: مزدک

صفحه ۴۴

## خردادماه بی پایان!

در تکرار هر ساله هوی بی پایان خردادماه، در سه دهه اخیر، سه تاریخ، سه روز بی پایان نیافته است هنوز! هر یک جایگاه ویژه‌ای در تاریخ سیاسی معاصرمان یافته و با یک نام - اسلام - سه راه را در پهنه مبارزات سیاسی جامعه مان گشوده است. نخستین خرداد، پانزدهمین روز سال ۴۲ بود، روحانیت که تا پیش از آن، در سایه امن و راحت سلطنت آرام گرفته بود در مماشات با قدرت حاکم و سازش با وضع موجود به زندگی عبا بر سر کشیده و بی دردسرش در میان با زار بسته و حجره در بسته مشغول بود، سودای خلافت از دست رفته و ولایت بی رقیبش را از سر گرفت و به صحنه مبارزه (ضد شاهنشاهی) آمد و در رویا روئیش با سلطنت، نهضتی را برانگیخت که مردم در پیر روزی اش بر اندازی سلطنت را دیدند و سقوط یک نظام را، و این شد که در حمایت بی دریغشان از چنین مبارزهای به قیام برخاستند و ۱۵ خرداد جلوه‌گاه چنین قیامی بود. و دومین روز، چهارم خرداد ماه ۵۱. این تاریخ گرچه سالروز شهادت بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق است اما از آن رو که شهادت ایشان مطلع گشایش یک راه شد. راه حنیف - که هنوز در جامعه ما پیوندگان بسیاری دارد، و میلاد یک نسل - نسل حنیف - راه نطفه نشاند، تداوم خویش را با حضور زنده و فعال، در صحنه پیکار زمانه یافت. بقاء جاودانهاش نیز با تداوم راستین در بستر اصولی اولیه خویش تضمین خواهد یافت، و سومین روز ۲۹ خرداد ماه ۵۶، شهادت آموزگار ما که طلوعه راه سومی در جامعه گشت. راهی که مسیر خویش را نه تنها در مبارزه ضد سلطنتی (۱۵ خرداد) و نه تنها با نبرد قهرآمیز علیه نظام وابسته (۴ خرداد) که در به آماج گرفتن دیوارهای سترگ قرون وسطایی که گرداگرد عقل و دین و اندیشه ما کشیده بودند می‌جست و در چنین مبارزهای تکیه‌گاهش نه تنها نیروی پیشاهنگ و پیشگام (۴ خرداد) که متن مردم بود، چه این راه بیش از هر چیز به "نور و شرفکر" هدایت مییافت و به عشق توده، تداوم، و از این رو گرچه عصر حاضر را عصر تکوین آیدئولوژی، و رسالت خویش را تدوین آن و موشی مبارزاتیش را آگاهیبخش میخوانند اما چنین مسئولیت عظیمی را نه در خلوت خانه‌ها و نه در فراغ حجره‌ها و نه در کرسی دانشگاه به انجام میرساند، که در متن زمانه، در عرصه درگیریها و در گود مبارزه، و شاهدش؟ دهها شهید شاهد زنده! هزاران اسیر مقاوم زندان، و بی شمار سربازان گمنامی که در جای جای این میهن به نبرد با دیکتاتور و ارتجاعی حاکم می‌پردازند و می‌خوانند! و از این رو در مقطع قیام ضد سلطنتی مردم، سه نام، بعنوان سه چهره با رزاق انقلاب که هر یک به تناسب نقش خویش جایگاهی یافته بودند، مطرح شد: خمینی به عنوان وارث قیام ۱۵ خرداد در چهره رهبری ظاهر گشت، مجاهدین، به عنوان نسل دوم راه حنیف و در چهره "قهرمان" انقلاب، و شریعتی آموزگار و معلم انقلاب توده‌ها!

خمینی

=====

وارث به نام قیام ۱۵ خرداد، روزی که به تعبیر شریعتی "روحانیت و متعاقب آن توده‌های مذهبی/مان - که همه توده ملت ما و جامعه ما است - برای نخستین بار به صحنه آمد و کمربست کرد و از خلوت دعاها و وردها و از کنج حجره‌ها و مدرسه‌ها، به وسط زمان و عرصه درگیریهای روزگار ورود کرد، و رودی سریع "و با سلطنت شاهنشاهی به مبارزه برخاست بلکه بتواند ولایت فقهائی را جانشین آن سازد، و این شد که از حکومت کنار گرفته و به طرح و تحکیم ولایت پرداخت و امیدها برانگیخت و توهمها ساخت که امروز به یمن ۸ سال حاکمیتش، از آن دیگر چیزی به جای نمانده است. به قدرت رسیدن روحانیت در جامعه ما در منزه ترین چهره و را دیگالترین سیمای آن (تا پیش از بهمن ماه ۵۷) یعنی خمینی که قیام خود را نه تنها علیه سلطنت که امپریالیسم آمریکا - و پایگاههای داخلی آن سرمایه‌داری کمپرادور و حتی روحانیون مرتجع وابسته به نظام معرفی می‌گردد و تجربه عینی ۸ ساله آن که جزا سارت و شکنجه و اعدام، اختناق بی سابقه و جنگ بی پایان و تورم و گرانی بی حساب و شقه شقه کردن جامعه و تکلیف شرعی کردن جاسوسی، و قضائی و قانونی کردن زنا، و به خانه کشاندن و تحقیر (جنسی، حقوقی، اجتماعی...) زن، هیچ راه آوردی نداشت، اما یک تجربه ضروری بود! یکبار دیگر و برای آخرین بار ملت ما و مکتب ما تجربه کرد که "اسلام منهای آخوند" که شریعتی بیش از ده سال پیش از این بر آن میخواند، تا کجا ضرورت داشت و تشیع صفوی که معلم تجدید حاکمیتش را هشدار میداد، تا کجا میتوانست

ویرانگر باشد! زاینرو، گرچه هنوز یوغ حاکمیت یا غیان بردوشمان است و قساوت سالوسان فرقه پشوش در جامعه مان بیداد میکند، و گرچه هنوز مدعیان وراثت نهضت ۱۵ خرداد، ترکتازی بی رقیبشان را در جامعه به پایان نبرده اند، اما اسلام فقا هت و طبقه رسمی آن روحانیت و دولت حاکمش، برای همیشه در متن مردم ما، مرده است، و امروز ایران خود را تنها برای تدفینش آماده میکند!

مجاهدین: از ۴ خرداد ده ۵۵، تا ۳۰ خرداد ۶۴

در تداوم حرکت ۱۵ خرداد جنبش انقلابی در جامعه ما به مرحله جدیدی رسید، مبارزه قهرآمیز مسلحانه با نظام شاهنشاهی وابسته، روشنفکران مسئول با دو بعد پیرشکوه و پرجنبش و متعالی نهضتی را آغاز کردند نهضتی که یک بعدش تکیه گاه فکری اسلام بود، و بعد دیگرش مرحله شگفت انگیز ایشا و انفاق جان! "سازمان مجاهدین خلق با این دو بعد بنیان گذارده شد، و با ارزیابی دقیق علل انحراف و حرکت های اجتماعی گذشته و ضعف بنیادین نهضت سیاسی؛ عدم تکیه بر عنصر ایدئولوژی در پرورش "انسان طراز مکتب و نه تحت نظام" (و این ایدئولوژی که با استفاده از تجربه و علم مبارزاتی ما رکیسزم و هم دیگر جنبش های انقلابی معاصر در جهان سوم و همچنین آموزش های قرآن پدربالغانی و سیانتیزم اسلامی مهندس بازرگان، ... به درک جدید و نوینی از تفکر اسلامی رسیده بود، با بینش فقا هتی روحانیت مرزبندی داشت)، جانشینی تشکیلات انقلابی (رهبری جمعی) که بر پایه سانترالیزم کمرا تیک استوار است در برابر درک سنتی و ارتجاعی از رهبری (تمرکز قدرت در فقیه و امام و ...) و از دیگر سودرک لیبرالی از مقوله دمکراسی، به عنوان قانونمندی های لازم حرکت تشکیلاتی خویش پذیرفته و برای این اساس راه جدیدی را در جنبش مبارزاتی اسلامی گشود. و برای نخستین بار نشان داد که "ما که خو کرده بودیم همواره عزادار شهیدان باشیم میتوانیم پیرو شهیدان باشیم، و بدینسان نوحه سرائی را که بیش از آن در طی قرن ها جانشین حماسه کرده بودند، در پیرامون شهادت با زگرداند، اما دیدیم که برغم اینکه مجاهدین هم از نظر مبارزاتی و هم به لحاظ درک نوی خویش از تفکر اسلامی در صحنه عمل و در کارزاران در رویا روی با رژیم ضد خلقی وابسته شاهنشاهی یک تاز بودند، رهبری انقلاب ۵۷ به غصب خمینی و روحانیت رفت، غالباً چنین تحلیل میشود که اسارت مجاهدان خلاء ای را در جنبش بوجود آورده که خمینی و روحانیت پرکرد. به اعتقاد ما دلایل چنین غصبی را با یاد در مشی مسلحانه سازمان جستجو نمود، چه به گفته شریعتی، که به ارزیابی دقیق این استراتژی در آخرین گفته خویش در سال های آخر حیات، میپردازد (۵۵-۵۶) (که درم ۲۷-۲۸ تحت عنوان "دریغها" به چاپ رسیده است)، اگر که این نهضت کاری میکرده که این مرد (انقلاب) بر روی دویا ایش راه برود، و با دستهایش کار کند و با سرش بیاندیشد، "بی شک تنها با اسارت نیروی پیشگام چنین خلای در جنبش پیش نمیا مد و خصوصاً از این خلاء روحانیت به کمین رهبری نشسته، نمیتوانست سوء استفاده کند. دلایلش را شریعتی چنین تحلیل میکند، "روشنفکران ما به "عمل" پرداختند و کارگران ما محروم و غافل تخدیر شده و فریفته، دور از صحنه و محروم از این پیا میبران بزرگ خویش" "روشنفکرانی که به جای اینکه اندیشه خویش را به خلق انفاق کنند نشان را انفاق کردند و از زاینرو مردمی که به روشنائی نیاز داشتند از روشنائی محروم شدند و بجای آن شهیدانی یافتند، شهیدانی که در تاریخ فرهنگ و ایمان ما هم کم نیستند و بلکه بسیارند و از هر امت و ملت دیگری بیشتر!"

تجدید سازماندهی مجاهدین خلق پس از انقلاب و تلاش جهت گسترش توده ای پایه های تشکیلات خود (جنبش ملی مجاهدین) و استحکام آن در متن مردم که با تبلیغات وسیع و مبارزه افشاگران علیه ارتجاع همراه شد و خصوصاً سابقه مبارزاتی مجاهدین که با خاطره رادمردانی چون حنیف و بدیع زادگان و رضائیه های شهید عجمین شده بود، سرمایه حقیقی و خودی سازمان در بقا و اعتلاء مبارزه اش تا مقطع ۳۰ خرداد گشت، و این همه، مجاهدین را از حصا ربسته مبارزه مخفی چریکی، که انقلابی را در متن توده، ناشناخته مینمود و در نتیجه از تاثیر وسیع و پتانسیل توده ای حرکتشان میکاسته خارج نموده و به یک جنبش توده ای بدل نمود. بی پاسخی مانند مشی مسلحانه را نظر جذب "عنصر اجتماعی" و "گسترش توده ای" و در نتیجه محدود شدن کاربردش در حد یک نیروی فشار و نه یک یا متر تعین کننده در تغییر سیاست حاکم، در مرحله مبارزه مخفی، برغم پیروسی ۶ ساله تکوینش، برنامه ریزی دقیق حساب شده و پرورش کارهای نظامی ذیصلاح در امر مبارزه مسلحانه از

یکسوا و احیا و بازسازی تشکیلات ضربه خورده و از هم پاشیده، سا زمان (در سالهای ۵۶-۵۷) در ظرف چند سال، ریشه دوانی گسترده، توده‌ای آن، و تبدیلیش به یک "خط" موثر سیاسی هم در میان نیروهای جنبش و هم در سیاست قدرت حاکم (برغم مسئولیتها و وظایف سنگین) که در مرحله مبارزه سیاسی خاص شرایط علنی مبارزه بود) تا مقطع خرداد ۶۰ - یکبار رد گراشات کرده که مبارزه انقلابی اگر که از پایه‌های فعال توده‌ای - و نه صرفاً حمایت قلبی مردم! - برخوردار نباشد، اگر که یک سا زمان انقلابی، استراتژی و هم خط مشی خویش را جهت بسیج و تشکل و سا زمان ندهی مرگ و هم سوا شرایط ذهنی جنبش، و توانمندیهای مبارزا - تی مردم و با در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی سیاسی رژیم، پی ریزی نکند، شهادتهای بی دریغ نیروهای خویش، حماسه آفرینی های مبارزاتی، و مقام و متهای اسطوره سا زو... هیچیک نخواهند توانست جای خالی نیروی لایزال توده‌ها را در صحنه مبارزه پر کنند، انقلاب برای راه رفتن به پایه‌های توده‌ای محتاج است و برای راه درست رفتن به هدایت انقلابی!

و اما این تجربه که به بهای بیش از ده سال مبارزه، انقلابی، جنبش ما آموخت، با تغییر مشی سیاسی به نظامی و اتخاذ مجدد مبارزه مسلحانه انقلابی از جانب رهبری سا زمان، به کار گرفته نشد، عدم تجدید سازماندهی تدریجی تشکیلات بر اساس خط مشی جدید، آماده نبودن بخش اعظم نیروی سا زمان، نا هماهنگی مشی نظامی با شرایط مردم و هم دیگر نیروهای سیاسی درون جنبش، همگی عواملی بودند که در پیشبرد موفق این مشی از پس از ۳۰ خرداد ۶۰، موانع اساسی ایجاد کردند و در نتیجه آن فرصتی فراهم شد که رژیم ضد خلقی حاکم مفتنم شد و با تمرکز همه نیروهای خویش علیه نیروهای جنبش و تهاجم بی وقفه و بی امانش بر بدنه توده‌ای نیروهای انقلابی بخش اعظم و ارزشمندی را از نیروهای پیشگام توده‌ای ربه اسارت گرفته و به زندان و شکنجه و اعدام سپرد! رهبری سا زمان کوشید تا این ضربه تشکیلاتی را با یک مانور سیاسی که همان تشکیل شورای ملی مقاومت بود، پر کند، تصمیمی که اگر در محتوی و جوهره جبهه‌ای آن تحقق میشد، شاید امروز با چنین تشنت و تفرقه‌ای در متن نیروهای سیاسی جنبش روبرو نبودیم اما با اعلام تشکیل دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی و طرح شورا به مثابه یک آلترنا تیف دولت که بنی صدر رئیس جمهورش نامیده شده بود و رجوی نخست وزیرش، و تمامی اعضای آن، و کلای مجلس دولت آینده، طیف وسیعی از نیروهای انقلابی را از اقدام به پیوستن یا لاقول حمایت سیاسی از شورا مردد و منصرف نمود. مسئله طرح دولت در شرایطی که جنبش هنوز مرحله مقدماتی تکوین خویش را میگذراند، و هم متن مردم را در یک بسیج گسترده سیاسی - مبارزاتی به صحنه نکشاده بود، تصمیمی زودرس و نهایتاً موفق مینمود، طرح ریاست جمهوری بنی صدر نیز طیفی از نیروهای انقلابی چپ را که تا پیش از آن به لحاظ همسوئی سیاسی اشان با مجاهدین در یک جبهه متحد پیوند از شورا دور کرده و برنا مه دولت موقت، بخش دیگری را و در نتیجه اولین شکاف در اتحاد طبیعی مبارزاتی اولیه بوجود آمد و بتدریج با سیاستهای جدید شورا اقترا ر دادن مبارزه مسلحانه بعنوان مبنای اتحاد، دیپلماسی بین المللی، ترکیب اعضای جدید و... و همچنین شرایط متحول و جدید جنبش و دخیل شدن مسائل دیگر و پارامترهای جدیدی در رابطه میان نیروهای سیاسی، شکاف اولیه به فاصله عمیق میان نیروهای موثر سیاسی بدل شد و به شقه شقه شدن و تشنت و بحران کنونی انجامید.

بدنیال اعلام انقلاب ایدئولوژیک و طرح مسعود و مریم به عنوان رهبری نوین انقلاب و متعاقب آن موضعگیری اغلب گروههای سیاسی، زمینه‌ای فراهم شد که با مونتاز جبهه نامتحد و رجوع و سیاست افشاء و طرد و تکفیر کلیه نیروهای سیاسی (که از جانب نشریه مجاهد مصرانه پی گیری میشد) مسائل موجود نسبت به سا زمان در میان نیروهای جنبش به نقطه عطف کیفی خود رسید و عدول از اصول اولیه هم در روش سیاسی هم در شیوه مبارزاتی و هم در شکل سا زمان ندهی... به نحو بارزی تجلی نمود. امروز نه دیگر با افت کامل کسار ایدئولوژی ظرف ۵ سال اخیر در سا زمان، رشد پراگماتیزم سیاسی در نیروهای تشکیلات و... نمیتوان به سا زمان به عنوان یکی از پایه‌های فکری "عصرتکوین ایدئولوژی" تکیه نمود این است که شاهدهیم که در میان بیشمار کتب، مقالات و گزارشات که از سال ۵۷ در خصوص انقلاب در غرب، کشورهای اسلامی و هم در ایران به چاپ رسیده است، هر جا که سخن از تاریخ سیاسی ایران معاصر و حرکتهای انقلابی و مترقی اسلامی است سا زمان مجاهدین را در صدر آن بازمیابیم. اما در میان بیشمار جنبشهای فکری، اندیشه‌های نو، و بردا -

شتهای جدیدی که در اسلام معاصر، امروز مطرح است، از مجاهدین کمتر نشان مییابیم، چه، شاخص مجاهدین تقریباً قبل از هر چیز تشکیلات است و نه ایدئولوژی.

شریعتی ۲۹ خرداد

=====

باشهادت معلم انقلاب در خرداد ماه ۵۶، حرکتی آغاز شد که در میان کوران شتابان تحولات سیاسی جامعه ما، هبتنی بر اندیشه و آثار شریعتی و با تکیه بر پشتوانه تاریخی حرکت رنسانس اسلام معاصر، شکل گرفت، تکوین یافت و به عنوان راه جدیدی در پیش پای روشنفکر مسلمان، گشوده شد، دوران تکوین ایدئولوژیک اسلام معاصر که کمتر از قرن است با نهضت سلفی، اولین فصل خویش را آغاز کرد و با اقبال ریشه های فکری خویش را در خاک پربار ایدئولوژی فلسفه اسلامی دو اند، با حرکت شریعتی، اندیشه و آثار وی (به عنوان اولین ثمره با رورفصلی که هنوز نرسیده است)، رستن آغاز کرد اما این نه یک رویش تنها که شورش بود در گون ساز، بنای پوسیده سن هزاران ساله و غبار آلود حجره های تاریک حوزه ای را به آماج گرفت و در برابر پرورش ناگهانی و سرمایه گذاری شده فرهنگ عاریتی استعمار زده (که به قبایله حکومت وابسته شاهنشاهی ضمیمه شده بود) ایستاد و از زنگار کهن تاریخ، سیمای حقیقت راستین اندیشه اسلام را با زشناسا و سرمایه های عظیم فرهنگی ملتمان را به او شناساند و به انسان نوعی خواند که پیش از او فنانون جامعه استعمار زده خویش را بدان دعوت میکرد. دعوتی که نیروی خویش را در متن مردم مییافت و مشی پیروزی را آگاهی مردم و تشکل قدرتشان، بزودی داعیانی یافت.

با شکل گیری تشکلات سیاسی پیرو راه شریعتی، در جامعه ما، این حرکت از حدیک گرایش عام در ارادت و آشنایی به شریعتی و اندیشه های وی که غالباً "تنها در تظاهراتهای گوناگون، جنبشهای دانشجویی و برنامهای فکری - فرهنگی ...، تجلی مییافت، فراتر رفته و بعنوان یک خط سیاسی روشن و یک مشی - مبارزاتی مطرح شد. ممنوعیت برخی از آثار شریعتی، محدودیت انتشار تمامی آنها پس از انقلاب، از جانب ارتجاع حاکم، سرکوب، دستگیری، شکنجه و اعدام بخش اعظمی از پیروان راه او ...، همه و همه شبهه اولیه حمایت رژیم از شریعتی، وحدت "خمینی - شریعتی" که در اوایل انقلاب، با ورشده بود را زدود.

از طرفی، تمایزات فکری - سیاسی میان ایدئولوژی مجاهدین و اندیشه شریعتی، که گرچه در آغاز تنها در سطح اختلافات نظری بالقوه موجود بود، اما در مبارزه ضار تجاعی خصوصاً "با انحصار قدرت توسط ارتجاع نمود چندان نداشت، تدریجاً "باشتاب شرایط جنبش و تحولات اخیر در رهبریت سازمان مجاهدین نیز نمود عینی یافته و در خط سیاسی هر یک نیز متجلی شد. بدین طریق، سه پایة ظاهراً "هماهنگ سالهای ۵۷ (خمینی - شریعتی - مجاهدین) ابتدا با قطع کامل مشروعیت خمینی، دوشقه شد و امروز با متمایز شدن اختلافات نظری سیاسی میان پیروان مشی آگاهی و رهبریت این سازمان، هر یک استقلال یافته است.

چون بودن حرکت پیروان شریعتی از نظر سابقه، و در نتیجه عدم برخورداری از یک تجربه مستقلاً طولانی مبارزاتی تشکیلاتی، گرچه همواره یکی از ضعفهای عمده آن محسوب میشده است، اما از سوی دیگر به یمن سرمایه های غنی فکری، متدولوژی صحیح سیاسی، مشی اصولی مبارزاتیش در میان معاصرین سیاسی خود شاخص گشته است. ضرورت کار آگاه هی بخش در متن جامعه ما، بعنوان شرط اولیه مداخله مردم در حیثیات سیاسی جامعه و به دستگیری سرنوشت خویش - و نه وکالت سپردن به "امام"، "مرجع" و "روشنفکر" تا آینده سیاسی جامعه را برایشان رقم بزند - که امروزه از جانب اکثریت قاطع اقشار مردم احساس میشود، همه و همه ضرورت بازگشتی مجدد را به اندیشه و راه شریعتی، برای تحقق حاکمیت مردم بر مردم و بدست مردم و در یک نظام عادلانه مبتنی بر سوسیالیسم را بیش از پیش حیاتی میسازد. و این همان راهیست که با خلق قیومیت از هر که به نام امام، مرجع، و یا نماینده و ولی، جانشین مردم میشود، آگاهی و سازماندهی توده ها را مقدمه حاکمیتشان میسازد. □

سرنگون باد دیکتاتوری استحماري حاکم

## علیه سازش

### دولتین دست راستی ایران و فرانسه

از هتگا بدست گیری قدرت توسط راست گلیست در فرانسه تجدید نظر در روابط با ایران، در دستور کار دولتین قرار گرفت فرانسه که تاکنون در این زمینه، از سایر کشورهای سرمایه داری غرب عقب مانده بود، از اوایل ماه آوریل، با اعزام هیئتی بد ایران تحت ریاست "رس"، معاون کل وزارت امور خارجه، فستیم باب نمود و ایران که اپوزیسیون راست گرا و نژادپرست مخالف دولت سوسیالیست را "انقلابی" - از نوع خودش - میخواند، بنا بر اعزام هیئتی به ریاست معیری، معاون نخست وزیر، از ۲۰ تا ۲۳ ماه گذشته به پاریس، روند "عادی سازی روابط حول سه شرط بیطرفی در جنگ، پرداخت بدهی یک میلیارد دلاری (و امشاه بسه کنسرسیوم ورودیف در ۱۹۷۴) و اخراج و محدودیت اپوزیسیون" را ادامه داد.

دولت دست راستی فرانسه که برای بقای خویش در انتخابات بعدی و به اصطلاح جلب حمایت افکار عمومی این کشور، عادی سازی روابط ایران فرانسه را بمنظور آزاد سازی گروگانهای فرانسوی در لبنان در دستور کار خود نهاده بود، با وجه المصالحه قرار دادن کلیه دعای حقوق بشری و دموکراتیک و... و عده محدود نمودن فعالیتها و "افراط کارهای پناهندگان ایرانی" را به رژیم دیکتاتور و ضد خلقی حاکم داد و عدم رابطه دیپلماتیک با ایران را در چند سال اخیر، غیر طبیعی خواند. وی برای اثبات حسن نیت خود، در تلاش برای اقدامات عملی در این مورد، به رژیم خمینی که به وعده و وعید قانع نبود، هم اکنون، طرح "محدودیتهای جدید در مورد ورود بده خاک فرانسه، مراحل سریعتر اخراج و بازگرداندن خارجیانی که در وضعیت غیر قانونی هستند و اخراج آنها کیسه تهدیدی برای نظم و منافع فرانسه محسوب شوند، اعطای سخت گیرانه تر پناهندگی سیاسی را در اختیار شورای وزراء قرار داده است. رسم سیاسی فرانسه، به هنگام معامله با دولتی، فشار بر پناهندگان سیاسی به طرق گوناگون از جمله محدودیت و ممنوعیت فعالیتها، تفتیش هویت و محل سکونت و غیره میباشد، تا خود بده پای خود خاک این کشور را ترک گویند. بدین ترتیب رژیم ورشکسته روبه مرگ ارتجاع، رسماً "با مشروط اعلان کردن سرنوشت گروگانها به سرکوب و خفه کردن نیروهای انقلابی و مترقی خارج از کشور توسط دولت فرانسه و اقدامات عملی این دولت در همین رابطه نیز، بار دیگر نشان میدهد که ارتجاع و امپریالیسم برای تامین منافع و تثبیت حیات خویش، برغم داشتن دعای ضد امپریالیستی یکی و مانورهای دموکراتیک دیگری، حاضرند به مفتضحترین شکلی در کنار یکدیگر قرار گیرند.

بی شک در برابر ممالک ارتجاع - امپریالیسم، میزبان اتحاد و یکپارچگی و قدرت اپوزیسیون انقلابی بمنظور خنثی کردن این توطئه ارتجاعی میتوانست نقش تعیین کننده و افشاگرانه ای داشته باشد. ضرورتی که برغم داشتن پیروان و مدعیان بسیار در صفوف نیروهای انقلابی، فرسنگها از تحقق عینی و عملی - اش دور افتاده ایم. در چند ماه گذشته که روند عادی سازی روابط ارتجاع و امپریالیسم طی میشود، اپوزیسیون انقلابی، بجای همسوقی و اتحاد عمل علیه این سازش، که بده ضرر مجموعه فعالیتهای سیاسی تمام میشود، به تشدید درگیریهای درونی و تشنجات فیما بین با بکار بستن زشتترین شیوه های مغایر با اصول سیاسی و اخلاقی مشغول بود. درگیریهای خونین در دوران سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت) که منجر به کشته شدن تعدادی از اعضای این سازمان گشت، افشای علنی اسامی اعضای این سازمان توسط مهدی سامع، عضو شورای ملی مقاومت و چاپ آن در نشریه مجاهد، گسیل و بسیج نیرو

### دنیباله "تشدید و اختناق..."

در جامعه، ظاهر میشوند، که نوع پوشش باعث جریحه دار شدن قلوب مومنین و خانواده معظم شهدا خواهد شد (اعماز زن و مردم) جدا خودداری ورزیده و ما موریستی انتظامی نیز مکلف به نظارت بر این امر بوده و به محض مشاهده موردی سریعاً نسبت به تعطیل محل کسب اقدام و نتیجه رادر اسرع وقت اعلام دارند.

(ابرا - اردیبهشت ۲۸)

همچنین بدنبال موج انزجار و تنفر مردم آگاه در برابر طرح ایجاد اردوگاههای کاری - تربیتی جهت مقابله با بدحجابی دادستانی کل کشور در هراس از اوگیری خشم مردم مخالفت خود را با این طرح اعلان نمود (۳۰ اردیبهشت ۶۵ - ابرار)

\* مسئول ستاد برنامه ریزی امور تحصیلی خانواده شهدا، اعلام کرد: "فرزندان شهدا از سال تحصیلی جدید در مدارس ویژه ای تحصیل خواهند کرد و ۵۵ درصد از پذیرفته شدگان دانشگاهها از این افراد خواهند بود."

این تصمیم که به تاریخ ۸ خرداد ۶۵ گرفته شده است اعتراض بسیاری از دانش آموزان مدارس را موجب شده است. اطلاعیه دانش آموزان مجتمع آموزشی رزمندگان ۱۵ خرداد در همین رابطه به این گونه تبعیضات اشاره روشنی دارد. این اعتراضات بخصوص پس از پیروژه اخیر خصوصی کردن مدارس، ابعاد وسیعتری گرفته است:

"جای بسی تأسف است که در آموزش و پرورش جمهوری اسلامی تبعیض و بی عدالتی وجود داشته باشد که عده ای از امکانات ویژه استفاده میکنند و اغلب قبولی دانشگاهها و موسسات عالی را بخود اختصاص میدهند و با اعمال خلاف و غیر قانونی خود در تضعیف مدیریت قانونی و رسمی آموزش و پرورش جمهوری اسلامی اقدام نمایند" (۱۱ خرداد ابرار)

## تفسیر خبری

\* آموزش و پرورش  
در خدمت و جنگ

\* آموزش نظامی اجباری در مدارس (سهشنبه ششم خرداد ۶۵) طرح آمادگی نظامی دانش آموزان و دانشجویان مراکز تربیت معلم و فرهنگیان از سال تحصیلی آینده (۶۶-۶۵) اجرا میشود...

مصوبه این شورا مرحله اول آموزش نظامی دانش آموزان در سال تحصیلی (۶۶-۶۵) در کلاس دوم راهنمایی بمدت یک ساعت در هفته پیش بینی شده که کتاب آن نیز تالیف گردیده است و در این رابطه بیش از یک میلیون دانش آموز پس در سال تحصیلی آینده تحت آموزش نظامی قرار میگیرند که علاوه بر آموزش های تئوری و نظری مناسب دوره های درپادگان های نظامی جهت آشنائی عملی دانش آموزان با مسائل نظامی تدارک دیده شده است.

\* اگر می وزیر آموزش و پرورش: در صورت لزوم آموزش نظامی برای دانش آموزان کلاس سوم راهنمایی و دانش آموزان دبیرستانی نیز اجرا خواهد شد و در مورد خواهران دانش آموز آموزش دفاع غیرنظامی مدنظر است.

\* ... مربیان امور تربیتی فارغ التحصیلان کلیه رشته های مراکز تربیت معلم از سال ۶۶ به بعد، دبیران حرفه و فن، تربیت

بدنی و سایر دبیران و معلمان علاقمند که آمادگی فراگیری آموزش های نظامی را چه از جهت آموزش و چه به حیث برخورداری جسمی دارا باشند و در دوره کارآموزی توفیق حاصل نمایند، نسبت به امر آموزش نظامی دانش آموزان گماشته خواهند شد. این طرح برای آموزش و پرورش با رهای عمده ای نجام وظیفه نمایند در صورتیکه اضافه بر ساعت مقرر کارکنند اضافه کار معمول پرداخت میشود.

همچنین کلیه فارغ التحصیلان مراکز تربیت معلم و دانشجویانی که در مراکز پذیرفته میشوند در حال حاضر از نجام خدمت سربازی معاف هستند و قرار است پس از نجام مذاکراتی با اداره نظام وظیفه عمومی دانشجویان فعلی مراکز تربیت معلم در تابستان آموزش های لازم نظامی را فراگیرند.

به "اور-سورا" از "توسط اقلیت به منظور ابعاد بین المللی بخشیدن به این درگیریها و زدوخوردها و کشمکشهای که بدنبال آن پیش آمد (چاپ علنی عکس، اسم و مشخصات این گروه در نشریه مجاهد) همه و همه... بهانه لازم را به دست دولتین، داد تا در جهت مصالح و منافع آنی خود با دست آویز تبلیغاتی قرار دادن این حرکات، با یکدیگر به معامله بپردازند.

بی شک، این تجربه با دیگر، ثابت کرده که تنها راه مقابله با دیکتاتوری استعماری و ضد خلقی خمینی و دسائیس امپریالیستها نیز در گرو حضور فعال، یک پارچه و متحد نیروهای مستقلمو دموکراتیک و مردمی در صحنه اجتماعی و مبارزاتی و نیز تکیه بر حمایت مستحکم و مقتدر توده ها میباشد. تنها وجود چنین حمایت و اتحادی در صفوف مبارزه و در بطن توده ها است که میتواند خنثی کننده بازیهای رژیمها و قدرتهای ضد مردمی باشد و اراده مقتدر و تعیین کننده و یک پارچه توده ها است که معادله سرنوشت ملتی را رقم میزند.

## "گزارشی از وضعیت کارخانجات"

بحران اقتصادی کشور که نتیجه بی برنا مگیها و تشتهای درونی جناحهای داخلی رژیم میباشد، بعدا دگسترده و فاجعه باری یافته است. این بحران که در همه زمینه ها دامنا جاعه را گرفته است در بخش صنعت، دامنه وسیعتری دارد. کارخانجات کشور که به علت کمبود رزاق مواد اولیه را ندارد، در وضعیست بسیار بدی بسر میبرند. رژیم به کارخانجات اعلان نموده برای تهیه ارز خارجی یا یدمتکی به صادرات خودشان باشند و یا به طرق دیگری تهیه نمایند. برخی از کارخانجات ۵۰٪ تولیدشان متوقف شده، برخی ۷۰٪ و برخی دیگر تعطیل شده اند. شرکت های مثل "ایران پاشا"، "زامیاد"، "لیاف حدود" ۵۰٪ ظرفیت تولیدشان خالی است و اخیرا "شرکت زامیاد" در حدود ۳۰٪ نفرا اخرج کرده و در دو کارخانه مذکور نیز صحبت از اخرج وجود دارد. کارخانجات ایران ناسیون به علت اینکه قسمت اتوبوس سازی و مینی بوس سازی تعطیل شده و فقط بیکان تولید میکنند، حدود ۷۰٪ ظرفیت خالی تولید دارند و برخی کارخانجات از جمله شرکت تولیدی ایران خوابیده است و کارگران آن اخرج شده اند. رژیم ضد خلقی برای اینکه کارگران را وادار به رفتن به جبهه نماید، در مقابل کارگران اخرجی چنین میگوید که یا اینکه اخرج شوند و یا این که به جبهه بروند و در این صورت حقوق بدنان تعلق خواهد گرفت.



دنباله پاورقیهای مقاله شریعتی آن سو...

بقیه از صفحه ۳۳

- ۱۲- مرآت خاوری - گاهنا ما اختر.
- ۱۳- یک انقلاب مذهبی چیست. شایگان.
- ۱۴- "چه باید کرد؟" اثر: معلم شهید، صفحه ۴۸۴
- ۱۵- مجموعه "هنر". اثر: معلم شهید، صفحه ۴
- ۱۶- همان ماه خد. صفحه ۵
- ۱۷- اسلام شناسی. (۳) صفحه ۱۲۹ اثر "شریعتی
- ۱۸- خودسازی انقلابی. صفحه ۳۷ اثر: شریعتی
- ۱۹- اسلام شناسی ۱۸- صفحه ۱۳۲
- ۲۰- شهید مطهری....، اثر منذر.

## رقابت سوریه و ایران بر سر آینده عراق

در ماههای اخیر سوریه تنها ترین متحد و حامی عرب برای رژیم ضد خلقی حاکم در جنگ ایران، و عراق - وارد یک سری مناسبات دیپلماتیک و مذاکرات جدیدی با کشورهای دیگر عرب منطقه که از متحدین عراق می باشند، شده است.

نقطه آغاز این تحولات با ملاقات ملک حسین و حافظ اسد در چند ماه پیش شروع شد که طی آن ملک حسین، در جستجوی تفاهمی با سوریه، میکوشید نظر حافظ اسد را به ضرورت اتحاد نزدیک با کشورهای عربی منطقه در برابر خطر جمهوری اسلامی و صدور انقلاب اسلامی که برای سوریه نیز میتواند در آینده خطری محسوب شود، جذب نماید (۱) بخصوص که زمینه ها و علائم بروز اختلاف میان سوریه و ایران، از چند ماه پیش بدنبال بالاگرفتن درگیری قوای سوریه در لبنان و نیز وهای حزب اللهی منطقه، پیدا شده بود (۲)

در پی این ملاقات در عرض سه هفته اخیر نیز ملک حسین سه بار با حافظ اسد، دیدار داشته است. تلاش اساسی اردن در این ملاقاتها، ترغیب سوریه برای تجدید رابطه با عراق میباشد. اولین گام برای این نزدیکی بررسی امکان بازگشایی خطوط نفتی کرکوک - بنفاس که عبور آن از خاک سوریه در تاریخ ۱۹۸۲، از سوی سوریه، ممنوع اعلام شده است، چرا که منافع مشترک دو کشور، برقراری رابطه دوباره را ایجاب میکند. سوریه که پس از بسته شدن این خطوط نفتی ما محتاج خود را از ایران به بهای بسیار ارزان تهیه میکرد، به دلیل مضیق مالی و تشدید بحران اقتصادی دولت خویش از پرداخت قرض خود به ایران ناتوان است. از طرف دیگر اقتصاد عراق نیز پس از کاهش بهای نفت با بحران مالی بزرگی روبرو گردیده و این همه، انعکاس بسیار گسترده ای بلحاظ اجتماعی و سیاسی در جامعه داشته است.

بنابراین، عامل اقتصادی، یکی از دلایل امکان نزدیکی دوباره عراق - سوریه را تشکیل

گرفت. حکومت سوریه که یک رژیم لائیک است با ایران، بر سر برقراری یک حکومت اسلامی در لبنان توافقی ندارد. □

### \* اعزام اجباری

رژیم ضد خلقی که میکوشد، در بوق و کرناهای تبلیغاتی خویش، قدرت و توانائی خویش را برای اعزام نیرو به جبهه، تحت عنوان "مانور قدرت"، در داخل و در برابر کشور - های خارجی به نمایش بگذارد، ناتوانی خویش را در بسیج نیرو، در پس احکام و تهدیدات پی در پی افشا مینماید. اخیراً، نیز شهربانی، سپاه و کمیته، موظف به شناسائی و دستگیری مسئولین غایب شده اند.

بر طبق مقررات اخیر که به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده مشمولان غایب چنانچه تا ۲۶ تیر ماه جاری به اداره نظام وظیفه مراجعه ننمایند، خدمت آنان ۲۴ ماه خواهد بود. در غیر این صورت در صورت دستگیری، مدت ۳۰ ماه است (ابرار - ۱۲۸ اردیبهشت)

### \* تشدید سرکوب و اختناق برای زنان

دادستان عمومی ساری خواستار یک مبارزه همه جانبه علیه فحشاء منکرات و بدحجابی شده است. "پلیس راه و ژاندارمری و نیز ماوران راهنمایی و رانندگی مکلفند در مسیر راهها و خیابانها، به محض مشاهده زنان بی حجاب و بدحجاب، وسائط نقلیه آنها را متوقف و فرد خاطی را به دادسرا معرفی نمایند. در این اطلاعیه از کلیه وسائط نقلیه عمومی شهری نیز خواسته شده است که از سوار کردن زنان و مردانی که پوشش آنها زننده و مغایر با فرهنگ اسلامی است خودداری نمایند."

در این اطلاعیه، همچنین اضافه شده است: "کلیه کسبه و بازاریان عرضه کنندگان هر نوع خدمات مکلفند عرضه کالا به زنان بدحجاب و بی حجاب و نیز افرادیکه با لباسهای

میدهد. عامل دیگری که نقش اساسی را در روی گردانی احتمالی سوریه از ایران را در آینده ای نزدیک ممکن میسازد، رقابت پنهان و پیدایی است که میان این دو کشور بر سر اعمال هژمونی برای آینده رژیم عراق جریان دارد. حافظ اسد اگرچه در مصاحبه های اخیر خود، به کرات اطمینان خاطر خود را از سیاست عدم گسترش جنگ به منطقه خلیج و دیگر کشورهای عربی از سوی ایران اعلام کرده است اما به روشنی محسوس است که میکوشد تا آینده رژیم عراق را خود بدست گیرد و در صورت امکان (ویا سرنگونی صدام) حکومت دست نشانده خود را بر سر کار بیاورد. این نکته ایست که اسد در مصاحبه اخیر خود با روزنامه - های اروپایی به صراحت اعلام کرده است، وی میگوید:

"ایران طمع به خاک عراق ندارد فقط صدام را مجازات خواهد کرد. در یک صورت دیگر ممکن است ایران از تصمیم خود منصرف شده و آن زمانی است که عراق در سوریه ادغام شود." (ابرار - ۲۸، اردیبهشت)

بدین ترتیب حافظ اسد میکوشد، غیر مستقیم، ایران را از اهداف خویش در مورد انضمام عراق به "سوریه بزرگ" آگاه سازد. بدیهی است بهبود احتمالی روابط عراق - سوریه، و اهداف سیاسی سوریه برای اعمال قدرت خویش در عراق، - اگرچه هنوز در مراحل اولیه خویش است - چشم انداز جدیدی در جنگ ایران و عراق بوجود خواهد آورد.

چه در هر دو صورت، - بهبود روابط دو کشور عرب و یا انضمام یکی به دیگری - ایران برای روی کار آوردن حکومتی دست نشانده از جانب خویش در عراق، در منطقه چنانچه در درونجا معنی، از هیچ گونه متحد و حامی ای بهره نخواهد داشت.

### پا و رقیه ها

۱- اشاره ای است به فعال شدن مرکز فرهنگی ایران در سوریه.

۲- این درگیریها در محل میان سوریه و حزب اللهی صورت

سیاست جدید



رژیم در جنگ

گزارشی از هلند  
(در باره وضعیت پناهندگان  
ایرانی)

"بنا م خداوند مستضعفین"

در اوایل اوت سال گذشته که تعدادی از هموطنانمان موفق شده بودند از کشور خارج و خود را به هلند رسانده تقاضای پناهندگی نموده بودند، دولت هلند، با درخواست تمامی آنها مخالفت

نموده، در تاریخ ۲۳/اوت / ۸۰۵ همگی آنها به مقصدهای اولیه - شان بازگردانند. از میان کسانی که بازگردانیده شدند پنج نفر در همان ابتدای ورود به فرودگاه کراچی دستگیر شدند و پس از مدتی روانه زندان شدند.

متعاقباً ایرانیان پناهنده مقیم سایر کشورها با ارسال اعتراض نامه‌هایی و نیز تشکیل آکسیونهای اعتراضی، اعتصاب غذا، راهپیمایی و... توسط ایرانیان پناهنده در پاکستان و هلند این حرکت دولت هلند را محکوم و خواستار بازگردانیدن آنها شدند.

سرانجام در ۱۲ فوریه دادگاهی مجدد تشکیل گردید که در این جلسه کمیته دفاع از حقوق دمکراتیک پناهندگان در هلند ضمن ارائه مدارکی حاکی از زندانی بودن پنج پناهنده، دادگاه را واداشت تا موجبات بازگردانیدن آنها را به هلند فراهم نماید.

در تاریخ ۲۷ مارس ۸۶ موافقت دادگاه با ورود این پنج نفر به هلند اعلام گردید و در تاریخ ۳۰ مه در اثر همکاری کمیته دفاع از حقوق دمکراتیک پناهندگان در هلند و کارکنان پناهندگان ایرانی در پاکستان پنج پناهنده از زندان مرکزی کراچی به فرودگاه منتقل و از آنجا روانه مستردا شدند و اینک در هلند بسر میبرند.

"پیروان معلم شریعتی"  
(هواداران آرمان مستضعفین)  
در هلند. □

۸۶/۵/۱۳

رژیم ضد خلقی و استعماری حاکم، در تداوم سیاست جنگ افروزان خویش و تدارک بی درپی "حملات بزرگی که نتیجه‌ای جز کشتارهای بزرگ غارت عموم و فلج کردن همه نهادهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه بدنیال ندارد، تداوم بی‌رحم‌تری را به میدان آورده است. وی که از یک سو در تدارکات خود برای "حمله بزرگ"، بمنظور برهه اصطلاح یکسره کردن کا رژیم صدام، ناموفق مانده است و نیز برهه امپریالیستی بودن "جنگ فرسایشی" خود معترف است به تا زنگی پی برده است که این توده‌های عراقی هستند که سرنوشت صدام را تعیین خواهند کرد.

فامنه‌ای در سخنرانی خویش به مناسبت "هفته قدس"، بابی شرمی اعتراف میکند که سرخ سیاست تداوم جنگ، که امروز خود عامل اصلی آن است بدست آمریکا و قدرتهاست:

"امروز برای آمریکا، انگلیس و متحدان آمریکا در منطقه که از پیروزی جمهوری اسلامی بی‌مناک هستند، راهی نیست جز آنکه جنگ را به شکلی ادامه دهند که هیچ طرفی پیروز نشوند." (۱۱ خرداد)

بر همین اساس وی نتیجه می‌گیرد: "ما اجازه نمیدهیم حالت فرسایشی جنگ ادامه یابد، باید کار را یکسره کنیم" (۱۱ خرداد)

محسن رضایی، فرمانده سپاه ضد خلقی نیز، سیاست نظامی رژیم را، "سیخ همگانی" و "چرخش از حالت تدافعی به تهاجمی"، بمنظور یکسره کردن کا صدام، اعلام میکند.

همین‌طور که در بالا گفتیم، به جز این مواضع تکراری وهای هوی تبلیغاتی، عنصر جدیدی که در این اظهارات یافت میشود، را میتوان چنین خلاصه نمود:

"تقویت مادی - نظامی و سیاسی اپوزیسیون رژیم عراق، در داخل کشور و همچنین اگراد عراقی که هم‌اکنون در کرانه‌های مرزی این کشور در جنگ با صدام قرار دارند.

محسن رضایی، در مصاحبه اخیر خود، این سیاست را تشریح میکند: "طبق طرح جدید از نیروهای داخل خاک عراق که همگام با مردم آن کشور جهت محور رژیم جبار صدام می‌جنگند نیز در زمانها و مکانهای معین استفاده خواهد شد" (ابرار - ۱۱ خرداد)

بدیهی است که سیاست تقویت اپوزیسیون عراق، کمی بعد از شروع جنگ از جانب ایران تعقیب میشد، اما محدود ماندن آن به حمایت از اپوزیسیون ارتجاعی و مذهبی عراق (حزب الدعوة) که از پایگاه و فعالیت چندانی نیز برخوردار نیست، موجب آن شده است که رژیم ضد خلقی ایران، مجبور گردد، انعطاف بیشتری به خرج داده و دامنه حمایت خود از مخالفین عراق را گسترده تر سازد. گسترش تما سها و ارتباطات پنهان و پدیدای کردهای عراقی با ایران نیز که اخیراً "بعاد وسیع‌تری یافته است نیز بدنیال همین سیاست انجام می‌گیرد.

روزنامه "ابرار" به نقل از روزنامه گاردین (که به نوعی تا بی‌دیگر مستقیم خبر است) مکانیزم این ارتباطات، حمایت‌های نظامی و تا مین نیازمندیهای تسهیلاتی اگراد عراقی را بیان میکند: "کردهای عراقی، برای اولین بار مجهز به پیشرفته‌ترین سلاحهای تا مین شده از سوی ایران و سوریه هستند که در مصاف با ارتش عراق به گشایشهای رسیده‌اند"، "حمله‌ها مسال کردها، جدی‌تر است، زیرا کردها اینک سلاح ضد تانک و ضد هوایی دارند که از ایران دریافت کرده‌اند و این اولین بار است که در دوران جنگ خلیج فارس ایران به کردها، اسلحه پیشرفته می‌دهد" (ابرار - اردیبهشت ۳۰)

بی‌شک این تغییر سیاست بی ارتباط با موضع اخیر سوریه و هدف وی از غالب کردن هژمونی خود در عراق نیست. شاید بتوان گفت که اگر چه ایران از اصل اساسی اش که همان سرنگونی صدام باشد، دست بر نداشت است، اما بی‌گمان خیال برقراری جمهوری اسلامی دیگری را در عراق، باید از سر براند. □

## گزیده‌ای از مواضع سیاسی معالم

\* امپریالیسم - استعمار  
\* آمریکا - شوروی

## امریالیسم

... مبارزه "خصم بایک حقیقت و یک قدرت"، مبارزه اصولی است، یعنی اختلاف و تضاد در هدفهاست، در مبنای است، در مقاصد است. اسلام در برابر استعمار، در برابر امپریالیسم جهانی، یک چنین رابطه‌ای دارد، یعنی رویا روئی دارد این میخواهد که آن نباشد و آن میخواهد که این نباشد و ریشه کن شود زیرا در اصول، در آرمانها و در هدفها با هم تضاد دارند. آن به نجات و آزادی و کمال انسان و به صلح و عدالت میاندیشد و این به استعمار خلقها و ملتها و به حق کشی و نابود کردن انسان و به تبدیل انسان به یک خوک مصرف کننده، یا به یک کارگر استثماریشونده و یا یک برده سیاسی، بنا بر این تضاد این دو تضادی اصولی است (م، ۲۰، ص ۱۸)

## استعمار

.... استثماری بزرگ در رابطه میان ملتها در جریان است و آن استعمار را امپریالیسم است که واقعیت فاجعه آمیز جهان ماست، استعمار را رنجی که مواد خام و منابع ثروت یک کشور را غارت میکنند و یک ملت را به صورت بازار مصرف خود در میآورد، تنها طبقه کارگر یا دهقان را در مستعمرات خود استثماری میکنند، بلکه یک ملت استثماری میشود، تمامی ملت بند کشیده میشود و ثروت و عزت و استقلال و شخصیت و فرهنگ و تمامی ارزشهای انسانی اش نفی یا مسخ میشود در چنین رابطه‌ای طرح تضاد داخلی پیدا نگونه که ما رکن در آلمان و فرانسه از آن سخن میگفت دیگر یک شعاع مترقی نیست بلکه توطئه‌ای تفرقه افکن در جبهه واحدی است که همچون تنی واحد در برابر امپریالیسم استعمار را ایستاده است و کیست که لا اقل از قیامهای ضد استعماری پس از جنگ دوم در جهان سوم دنیا موخته باشد که در هجوم استعمار روبرو برای رهایی از امپریالیسم نیکه گاه نیرومند و منطقی، ملیت است؟ (م، ۲۷، ص ۱۳۸)

استعمار را هم را بطنه طبقاتی میان کارگر و سرمایه دار را در کشور استعمارگر دستخوش تغییر کرده است و هم نظام اجتماعی طبقاتی کشورهای استعمار شده را منبسط سرخویش میدیدیم که مستعمره بودن آفریقا برای کارگر و طبقه استثماری شده و محروم جامعه فرانسوی نیز یک مسئله اساسی و ضرورت حیاتی است. .... آنچه ما رکن هم ندانست این بود که خیال میکرد "سودا فای است که سرمایه دار را چاق کرده است و کارگر را از آن همه محروم ساخته است این ارزش اضافی زائیده کار را نشعایی و تخصص و تقسیم کار و ماشین نبود که سرمایه داری را پدید آورد. این غارت همه منابع ثروت و هستی زرد و سیاه و مسلمان هند و بود که این زلوی سیاه را خون آشام ترو چاقی ترمیکرد ما رکن و انگلس خیال کرده بودند که آنهمه ثروت که در اروپا جمع شدند نتیجه دسترنج پرولتاریای اروپائی و دستگاہهای تولیدی غربی است، غارت بودند تولید استعمار آسیا و آفریقا بودند استثماری کارگر اروپا نفت آسیا و آمریکای لاتین بود، کارگر و هندوچین بود الماس تا نژاد

بود، قهوه، برزیل بود، کتان و پنبه مصر بود منابع مفت مس و سرب و آهن و زغال بود. (م، ۴، ص ۱۶۵)

آنچه سوسیالیسم و مارکسیسم هم در غرب نفهمیدند این بود که استعمار، آسیا و آفریقا، سرمایه داری عظیم اروپا را بوجود آوردند استثماری پرولتاریای اروپائی، این بود که بجای آنکه خود را در رابطه

میان کارگر و سرمایه داری اروپائی محدود نکنند میبایست رابطه استعمارگر و استعمار شده را طرح کنند که یک مسئله بشری، فوق طبقاتی و جنایت آمیز بود. (م، ۴، ص ۶۶)

این سخاوتمند سرمایه دار نیست که پرولتاریا را نواز و نعمت داده است، این استعمار است که بورژوازی غربی را کاپیتالیست کرد و پرولتاریا را بورژوازی ما را لخت کردند تا پرولتاریا نواز را سازند. این کارگر و دهقان شرقی است که ما دون پرولتاریا شده است و تا جرو خرده مالک شهری است که از هستی ساقط شده است و همان شرقی است که از آن همه آب و ملک و انبار و گله گوسفند نوگا و واسه جزسیاهه دکان و قرض با نکیزی برای پشیمانده تا در غرب پرولتاریا خرده بورژوازی، سرمایه دار روس سرمایه دار، تراست سا زوکار رتل - بند و سلطان نفت و طلا و کالوچو حکمران بورس و ارز بازاریان شده است. حرف آخر این است که ما دارا و ندارمان لخت و گرسنه شدیم تا شما کارگران و کارفرما تا سیر و پیر شدند، بر سر چپا و ل شرق است که آنها بهم ساختند. (م، ۴، ص ۱۷۱)

اگر بینش عینی طبقاتی داشته باشیم و فقط متناقض در یک جامعه محروم اروپائی یعنی پرولتاریا و بورژوازی نیست وقتی مسئله مس و تاس ما مطرح است آنها با هم همدست و همدستانند جنگشان هم بر سر تقسیم همین مس و تاس است و انگهی استعمار وقتی میآید ما را طبقه بندی نمیکند ما را و ندار، دهقان و مالک، کارگر و سرمایه دار همه را میچاید مملکت را میچاید، بگذریم از آن اقلیت ناچیزی که برای کار چاق کنی و راه بلدی و نوکری دور و برش میپلکند آنها طبقه نیستند یک دسته اند (م، ۴، ص ۱۷۱)

## \* آمریکا

در برابر امپریالیسم سرخ و سیاه تکیه گاه ملیت است. (م، ۱۰، ص ۱۰)

آمریکا! آمریکا! این بلاهت عظیم و توحش متمردن و بدویت مدرن و خشونت با اتیکت و غارت قانونمند و خوشبختی زشت و آزادی لش و دمکراسی احمق و اندیویدالیسم قلابی شده و استاندارد ریزه و بالاخره همان جاهلیت عرب با شریفهای قرشی و سیاههای حبشی و کعبه مقدسی که اینک مجسمه آزادی نامدار دوبار از اعضاضی که "والا ستریت" و بنیامیه و بنی عبدمناف و بنی هاشم که خانواده "مورگان" و خانواده "فورد" و خانواده "راکفلر" و "گندی" و هم خانواده موهوم و فخر مجبول به ابراهیم و اسماعیل که اینجا جرج واشنگتن و ابرام لینکلن و در اینجا و آنجا و هر جا طویف یهود بنی قریظه و بنی نظیرو بنی قینقاع که پول و جواهر و باری فرشیها را تبول خود را رند منتهی در ابعادی میلیونها برابر آگراندیسمان شده و هر شتر جمای زده دو کوهها نه یک جمبوجت ب، ۵۲، هشت موتور بمب افکن گشته و ودا رلندوه، شیوخ سا زمان سیاه شده و هرا بولهبی یک دالس و کیسینچر و هر حاله الحطب و هندجگر خواره ای یک پتیا ره دیوی چون خانم روزولت و هر

وحشی حمزه کشی یک چومبه یا ژنرال لون—  
ووان تیو!" (م، آ، یک)

اقتدار آمریکا بعنوان رسیدن به گام پیتالیسم به  
آخرین قله صعود خویش یعنی امپریالیسم و صدور  
سرمایه و جنگ افروزیهای اقتصادی که "قاعده" و به  
ضرورت جبری "دیالکتیک" باید اکنون شدیداً به  
انفجار انقلاب ضد سرمایه داری از درون تهدید شود  
وتزی که تا آخرین مرحله رشد خود رسیده است  
اقتضای فطری منطقی خودآنتی تزش را نهضت  
پرولتاریائی و کمونیسم را در بطن خود پروراند باشد  
و برخلاف جبرتا ریخ و سیر قطعی دیالکتیک، هیچ  
خبری نیست و سرمایه داری چنان استوار و نیرومند  
برجایش نشسته که بقول آقای آرون: خوش بین ترین  
مارکسیستها هم در یک قرن آینده، انتظار حادثه‌ای  
از این قبیل را ندارند و از در ترمینیسم تاریخی و  
تزیالکتیکی امیدخبری نیست و چنانچه  
میبینیم گرفتاریهای داخلی نظام سرمایه داری  
صنعتی آمریکا - که پیشرفته ترین سرمایه داری  
جهان و قطب جهانی آن است عصیان طبقاتی  
پرولتاریا و نهضت و گرایش خفیف چپ گرائی و مشکلات  
طبقاتی و حتی سندیکالیسم اصولی نیست، بلکه  
بیشتر مسائل اجتماعی، اخلاقی و انسانی است از  
قبیل تبعیض نژادی بیماری اجتماعی از آنگونه  
که در نظامهای سنتی منسوخ از نوع قدیم و عریب  
جاهلی به چشم میخورد اما خشن تر از آن و نیز جنایت  
و قساوت و ناامنی و سقوط انسانیت و مسخ ماهیت  
انسان! (م، آ، ۴۰ ص ۷۵)

\* تئوری

... روسیه اولین تجربه یک رژیم دیگر است، یعنی از  
لحاظ سیاسی اتحاد شوراهای مختلف است جمهوری  
خاصی است که شبیه به جمهوری فدرال است و از چند  
سوویت (شورای محلی) تشکیل شده بنا بر این رژیم  
سیاسی شوروی سوویتیسیم است و رژیم اجتماعیش  
کمونیسم می باشد. (م، آ، ۲۷ ص ۳۵۵)

سوسیالیسم و کمونیسم  
در آثار مارکس این دو کلمه مترادف هم است و لسی  
وقتی کمونیسم بوجود آمد، ناچار تفکیک کردند و علت  
آن کار روشن است زیرا اعلام میکردند بهشت کمونیسم  
عدالت انسانی است و هم چنین تساوی طبقات در آن  
وجود دارد و هر کس با اندازه احتیاجاتش میتواند  
سهم بگیرد و این یک دورنمای فریبنده بود، اما  
چون رژیم سابق از بین رفت و حکومت سوسیالیستی  
بوجود آمد مردم دیدند هم طبقه وجود دارد و هم دولت و  
هم هر کس با اندازه سهمش نمیبرد و ناچار آمدند و  
کمونیسم و سوسیالیسم را از هم تفکیک کردند و گفتند  
این مرحله سوسیالیسم است، املاک از اشخاص گرفته  
شد و بدست دولت داده شد اما هنوز طبقات وجود دارند  
و چون دولت‌های هستند که میخواهند آنرا از بین  
ببرند، ناچار دولت تشکیل شود و بدو مرحله تقسیم  
گردید سوسیالیسم در مرحله‌ای که جا معه دوره سر-  
مایه داری را میگذراند بوجود می‌آید و آنرا از بین  
میبرد، طبقه کارگری که رگرووی کار می‌آید و سبب نابودی  
بورژوا میشود بنا بر این جا معه کمونیسم بلافاصله  
تشکیل نمیشود بلکه باید دوره‌ای بگذرد تا جا معه  
کمونیسم تشکیل شود در این فاصله این جا معه در  
برابر حمله خارجی و عوامل داخلی دفاع میکنند  
بنا بر این بیک حکومت مرکزی نیاز دارند و این  
دولت باید قوی تر از هر دولتی باشد زیرا که عوامل  
داخلی و خارجی در صدد نابود کردن این جا معه

هستند بنا بر این فکر دیکتاتور پرولتاریا پیش  
آمد، که با یاد اول جا معه تشکیل بشود یک طبقه جا معه  
کارگری تشکیل شود و با سیستم دیکتاتور طبقه  
پرولتاریا جا معه را اداره کند و جا معه را بسا زد و بسر  
اساس کمونیسم هم بسا زد. بنا بر این کمونیسم مرحله  
تکامل یافته و ساخته شده سوسیالیسم است که هنوز  
به آن نرسیده ایم و چون آن مرحله رسیدیم دولت را  
از بین میبریم و چون دولت از بین رفت طبقات از  
بین می‌رود، که در آن مرحله به هر کس با اندازه احتیاجش  
بیرسد و حال به هر کس با اندازه کارش. بنا بر این از نظر  
رژیم سیاسی سوویتیسیم است یعنی شوراهای مختلف در  
یک جمهوری جمع میشوند، در عین حال که استقلال داخلی  
خود را حفظ میکنند (این نظام) از نظر اجتماعات  
کمونیسم و از نظر مذهبی، ما تزیالیسم دیالکتیک است  
بنا بر این دولت شوروی برخلاف دولت‌های  
اروپائی لائیک نیست بلکه خودش مذهب دارد و آن  
ما تزیالیسم دیالکتیک است که کارش و مسئولیتش  
مبارزه با مذهب یکی از برنا مه‌های معمولی دولت  
شوروی است (در حالیکه مذهب ممکن است جنبه خود آگاهی  
و تهاجمی نیز داشته باشد) (م، آ، ۲۷ ص ۳۵۵)

\* از لنین به بعد و بویژه پس از انقلاب موفق چین و  
بالاخص در قبال این واقعیت غیر قابل توجه که  
انقلابهای سوسیالیستی در آسیا و اروپای شرقی و  
آفریقا و آمریکای لاتین، "جبر تاریخی" و تحلیل‌های  
علمی مارکسیستی را در زمان حاضر سخت ضعیف و خدشه  
دار کرده است چرا که در جا معه‌های صنعتی، که سرمایه  
داری روبه ضعف می‌رود، پرولتاریای متشکل و فشرده و  
نیرومند غربی، از عصر پرودن و مارکس تا کنون، مسیری  
خلاف خط سیر جبری و علمی تاریخ می‌پیماید و به  
محافظة کاری گرایش می‌یابد و برعکس، جا معه‌های  
آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا که غالباً حتی به مرحله  
حکومت طبقه بورژوازی نرسیده و گاه هنوز فئودالیسم  
نیز در آن تشخص نیافته و دارای نظامی قبایلی اند  
و در دوران ویدوشکا رودا مداری و جادرنشینی و کشاورزی  
سنتی و ابتدائی بسر می‌برند، هماهنگ با بسط داری  
سیاسی و احیای روح ملی و مبارزه ضد استعماری به  
انقلاب سوسیالیستی میرسند و این دوسر نوشت متناقض  
با جبر تاریخ و در دنیای سوم و دنیای سرمایه داری  
نقش اراده و آگاهی انسانی و رهبری فکری و سیاسی را در  
تغییر علیت مادی تاریخ تاکید میکند

و ناچار، مارکسیستها نیز که رفته رفته از  
پرولتاریای غربی نومید میشوند، "انقلاب پرولتاریا  
را از دهقانان و ایلات و بورژوازی خرده پا و بیشتر  
روشنفکران جا معه‌های عقب مانده و استعمار شده توقع  
دارند، فلسفه تاریخ و تحلیل جبری جا معه‌شناسی  
انقلاب و دیالکتیک مادی و طبقاتی، پیروزی پرولتاریا  
ریا علیه سرمایه داری، به طرح در کتابهای تئوریک  
و بحثهای ایدئولوژیک، اختصاص یافته است و در عمل  
به آگاهی و پرورش فکری و انقلابی انسانها و خلق  
حرکت و رهبری تکیه میکنند و از این روست که به خود  
انقلابی رو کرده اند و این درسی است که از مذهب  
آموخته اند. (م، آ، ۲۰ ص ۱۳۲)

"پنجمین سالروزه ۳۰ خرداد ۶۰، پایمان

قطعی مشروعیت دیکتاتور پرولتاریا

حاکم، گرامی باد!"

## قرانه باستانی

از: گیلوان

زنجیرها از اعماق به صدا در می آیند ،  
و خورشیدها با کفن های گلگون ،

در زمین میجوشند .

ارواح ،

فراز می آیند از قعر تباهی ها

با مهمیز و آرا به های کهن

و در چارطاق حجره ها

ساحران سیاه سر

متونهای پوسیده را میگشایند ،

و به جستجوی شوربختی ها بر آگینه های تیره چشم میدوزند

اینسان با زآمدند ،

از ستورگا هشان ،

سنگ تیره دلان شهر مدفون

با چشمانی تلخ و کامهایی حریص

آنانیکه با درفش جهل ،

بر جهان بی دفاع ساده دلی هجوم آوردند ،

وسر دادند -

مرگ ستایشگران نیکی را ،

میرایی شادبها را ،

غروب ابدی آفتاب عشق را

بادهای سوزنده

از نهنگان قرون وحشت

چه سهمناک میوزند ،

و از کنج سردا به ها ،

سالوسان افسونگر ، لوح های عفن را میجوند ،

وشتا بناک خطا به مرگ را می خوانند .

سیاهکاران

بر پلشت زبون خود ،

مکرر میشوند ،

و دختران دریا را

دختران شقایق و صبح را ،

با آرزوهای طلائی ، به فرجا مگاه میسپارند

و از خون شان جا مها می نوشند ،

و آنگاه ،

سرمست بر پیشانی سختشان میرقصند .

سرزمینم ،

سرزمین مغموم ،

سرزمین ترانه و خنجر ،

پرندگان حادثه .

با بالهای مجروح میگوچند ،

از آبهای سبز تو .

و کولی های مهاجر در دشت های انتظار

میسرایند - غم آوایشان را ،

سوگنا مه اختران سوخته را ،

محنت جگرسوز ما ذران داغ دیده را

و عشق را ،

که در شکاف سینه فراز مردان جا ریست ،

آه ،

سنبله و سوسن

گل های زیبندگی

گل های ماندگار ،

زین پس ، در بیداد حریق سوزناک ،

به "ماه" هتان خواه هم سپرد

به شبنم با مدادان سرخ

به چشمه ونسیم .

و به فاخته های عاشق ،

تا هر پگاه ،

با فروغلتیدن شراره یی ،

با زمانید در اساطیر باستانیم ،

و با آوازه های زخمی ام

بی پایان شوید در سرایش هر آنچه که ،

رهائی و آگاهی ،

زیبائی و زندگی ،

و "آزادی" ست . □

ستون ویژه ۶ پیروان راه شریعتی

سیاست سربازگیری اجباری رژیم

در کردستان و

مقاومت اعتراضی توده‌های محروم خلق کرد

"الحمد لله رب المستضعفين"

آتش جنگ ارتجاعی ایران و عراق هر روز که می‌گذرد، بیشتر هستی و نیستی جامعه‌ستمدیده و فلاکت زده‌ها مان را به‌خاکستر تبدیل میکند. جقدان شوم ارتجاع مذهبی همچنان بر سر قبور یک میلیون قربانی وزخمی و بر سر خرابه‌ها و ویرانیها، بحرانهای عمیق اقتصادی و اجتماعی که ناشی از ادامه جنگ میباشد فتوای شرع و دین، بانگ میدهند و نعره میزنند که اسلام خود بنا لاجبار مردم را به جبهه‌ها خواهد فرستاد کمترین تخطی نیز بمثابه نقض اصولی میباشد که در نهایت مرگ اسلام (بخوانید مرگ رژیم) را بدنبال خواهد آورد با توجه به دستورات و فتوای قتل و غارت و سرکوب که جدیداً از طرف سردمداران ارتجاع برای "مردم همیشه در صحنه" بخوانید مردم متنفر از جنگ رژیم - صادر گردیده است، بر همه واجب گردیده که به جبهه‌ها بروند و گرنه از برکات اسلام محروم خواهند بود. در همین راستا نیز، رژیم ضد خلقی حاکم، برای اعمال حاکمیت قرون وسطائی اش در کردستان انقلابی - که تاکنون زهیچ سیاست ضد انقلابی و به‌غایت ارتجاعی از جمله صراحتاً اقتصادی، تسلیح اجباری مردم، کوچ اجباری روستائیان ستم‌زده به آتش‌کشیدن روستاهای محروم کردستان دریغ نکرده است - بمنظور تائید نیروی انسانی برای تنور جنگ به هر جنایاتی دست میزند، بنا به اخبار موثق که از مناطق مختلف کردستان داریم، رژیم توسط گروههای ضربتش روانه روستاها شده و بعد از محاصره روستائیان محروم، به دستگیری اجباری جوانان روستا میپردازد و آنها را تحت فشار، روانسبیه یادگانه‌ها مینماید. در این مدت در هیچ روستائی نبوده که رژیم به اشکال مختلف و سرکوبگرانه دست به سربازگیری نزده باشد. از اواخر سال ۶۴ تاکنون بیش از صد هاتن از جوانان مردم را دستگیر و روانه جبهه‌ها کرده است. بیش از هزاران نفر از مردم کرد برای مقابله با این سیاست در مناطق مختلف کردستان از کار روزندگی شان دست کشیده و آوارها اند، سربازگیری اجباری رژیم از طرف مردم، نه تنها طرد و افشاء شده است بلکه بیشتر از حدیه خشم و اعتراضات مردم مان میزند و تاکنون نیز روستائیان نبوده که رژیم در برابر هجوم پاسداران، این حافظان نظم جهل و اختناق دست به مقاومت و اعتراض نزده باشد، بویژه این اعتراضات در مناطق سنندج سردشت، مهاباد، به اشکال وسیع و همراه با درگیریهایی بوده است. نیروهای سرکوبگر رژیم در برابر کلیه راههای ورودی و خروجی شهرها و روستاها، محلات کارگری، مجامع عمومی برای دستگیری جوانان کردستان همیشه در حال آماده باش نظامی میباشد. و خلق کرد در این مدت از حاکمیت رژیم خمینی، که از هر طرف سرف در محاصره نظامی میباشد تاکنون نیز، با مقاومت انقلابی خویش در برابر رژیم، برای رسیدن به دموکراسی انقلابی و حق تعیین سرنوشت، متحمل هزاران شهید و زخمی، آواره و بی‌خانمان شده و برای حاکمیت ارتجاع ثابت کرده است اگر خلقی اراده کند، تا سرنوشت خویش را آزادانه تعیین کند، هیچ نیروی ارتجاعی و امپریالیستی رایا رای سرکوبش نیست.

خلق قهرمان کرد:

با مقاومت و اعتراضات سازمانیافته خودتان در برابر سیاست سربازگیری اجباری رژیم، مانع از دستگیری فرزندان شما توسط پاسداران توسط پاسداران شوید و نگذارید بیش از این عزیزانتان قربانی مطامع سیاستهای جنگ افروزان رژیم ضد خلقی شود. □

"سرنگون با در رژیم ضد خلقی خمینی"

"مرگ بر جنگ، زنده باد صلح و آزادی"

"زنده باد دپیکا خونین خلق کرد برای"

آزادی"

"محکوم باد سیاست سربازگیری اجباری"

ارتجاعی در کردستان"

"بخشی از هواداران آرمان مستضعفین کردستان"

۶۵/۲/۹

پیش به سوی دموکراسی شورایی فردا!

## بررسی مناسبات دو مقوله

### ایدئولوژی و مذهب در اندیشه شریعتی

#### از احسان شریعتی

غصب قدرت سیاسی، انحصار رهبری عقیدتی، انحراف انقلاب مردمی، شهادت‌های نسل بی‌شماران، اسارت‌های بسیار آزدگان؟ آری، اما وجهه جرایم ارتجاع، هتک حریم و آزه‌هاست و همینجاست که ملامت‌گران دلم‌سزده حوزه انتزاع پیروزمندان، نه ظاهر میگردند و اندیشمندان به قربانیان سرمشق میدهند که: "سرنوشت انقلاب و اسلام و ایدئولوژی، بنا بر تعریف جزاین نتوان بود"!

امروزه، محور مشترک حملات از چپ و راست، "نقد مقوله مذهب به مثابه ایدئولوژی" است. اینان، در واقع از تناقض ذاتی نهفته در مفهوم مذهب و ایدئولوژی و از طریق هوهویه نمودن صورتی هر دو گرایش متضاد درونی این دو مقوله، بهره میبرند.

در یک کلام، "تفاوت میان ارتجاع و انقلاب: بنحوی غریب زدوده شده، تفویضاتی پدید میآید که به شیوه‌ای حیرت‌آور، مفاهیم محافظه‌کار و انقلابی را یکسان میگیرند" (۱) و بدینسان شاعرانه نتیجه میگیرند: "حریفان (روچراغ‌باده را بفروز، شب با روز یکسان است"!

یعنی، بجای بررسی علل عینی در مانندگی انقلاب در نیمه راه و به سازش کشیده شدن کارها و امای حاضر با ساواک سابق، با پیدانندیشه‌ها میبخش و ایمان سازندگان را زیر سوال کشاند، تا بتوان سرود: "ره‌نبرده هیچ در مطلوب خویش، سعی ضایع، رنج باطل، پای ریش"!

و این‌ها ز همان‌گونه شاهکارهای کارل پوپری است که بجای شناخت امراض توتالیتاریسم در خود "جامعه‌باژ" رد پای آنرا تا ما رکس و نیچه و هگل و... حتی تا افلاطون تعقیب میکنند و برای سیاق سعیدارند میان هگل و فاشیسم، ما رکس و استالینیزم، اقبال و "پاکستان" ضیاء الباطل، شریعتی و "جمهوری اسلامی" تناسب ببینند. حال آنکه، فراموش کرده‌اند که: "داروی کژدم‌زده، نیش کژدم بود". زهر و پاد زهر، تیغ و گل، همینجاست پس: "گل سرخ عقل را در صلیب رنج حاضر با زشناس".

\*\*\*\*\*

ماء خذ نظری و منبع‌ها میبخش بسیار زاین اندیشمندان، کتابیست از داریوش شایگان، به نام:

"یک انقلاب مذهبی چیست؟" در معرفی این اثر - پشت جلد - میخوانیم:

"در حالی که سنت قصد دارد تبدیل به نیروئی تاریخی گردد، قادر به رقابت با تفکر علمی - تکنیکی تحمیلی غرب، ایدئولوژی میشود؛ از جها نبنینی وابسته به یک تمدن پیشین تا "شکاف بنیادینی" که غرب را چون سحابی فرهنگی جدا بافته‌ای از مابقی جهان میسازد، این سنت با تاریخی شدن، تبدیل به نیروئی جهش یا فتنه‌ساز تفکرسیا نوعی هیولان میگردد، که از مذهب با رعاطی اش را میگیرد و ایدئولوژیهای مدرن ظاهر عقلا نیشان را، نمونه تیپیک این مخلوق دورگه، مولد آگاهی کاذبه‌ها "ما رکسیسم اسلامی" معروفه تصویر شده توسط یکی از آنها میبخشان جریان انقلاب ایران، علی شریعتی است".

نویسنده، از آن سنخ روشنفکرانی است که تا پیش از انقلاب در قالب نوعی تفکر گنونی - هایدگری، با نگارش آثار چون "آسیا در برابر غرب" از معنویت شرق در برابر انحطاط غرب دفاع میکردند و در آغاز انقلاب در مصاحبه‌ای با مجله "نوول لیترر"، تحت عنوان "ما رزه ما اخلاقی است" میفرمودند:

"خودانگیختگی این جنبش که از اعماق روح ایرانی برمیخیزد... عکس العمل غریزی خلقی است که این بدنه خارجی را که رژیم نمایند آنست، رد کرد. رژیم شبه تکنوکراتیک و مجذوب کاذب سرباهای غربی جامعه مصرفی فراطی... من در آخرین کتابم، به نام "آسیا در برابر غرب" که به فارسی منتشر ساخته‌ام، ایمن موضوعات را در سطح فلسفی بسط داده بودم و در آینه با قرار دادن در رابطه با واقعیت نوین فرهنگی ایران، ادامه خواهد داد. کتابی که در حال حاضر در حال آماده‌کردنش میباشم "عصر ایدئولوژیها" کوششی فکری برای فهم اساطیر سیاسی در جهان است، برای آوردن آنها به موقعیت ایران. در این کتاب، تلاشی که از بیست

سال پیش، رژیم جهت تحمیل اساطیر نوین سیاسی که هیچ پیوند فرهنگی با ایران نداشتند، را شروع نمود، تحلیل خواهم کرد... گوئی ما بر علیه شرمبارزه میکنیم... آنقدر موردتجا و زقرا گرفته ایم و آنطور که بفارسی میگویی: "در آن واحد از همه سو"، که احتیاج و آفری به با زبانی هویت خویش داریم. این جنبش تماما "ایرانی است. در طول بیست سال، مردم به مذهب که آخرین پایگاه اعتراض و پناهگاه فرهنگی نهائی بود، پناه آورده اند... خمینی، تبلور ناخودآگاه روح ایرانی است، و نه یک رهبر سیاسی که نوعی گاندی ایرانی است... او نفس سازش ناپذیری است... تغییر کیفی ظاهر شده در وجدان ایرانی خیلی پراهمیت است. آنچه میماند، ترجمان این نهضت معنوی به اصطلاحات سیاسی است، کاریست سخته اما پر شور... ما تنها ایم، در مبارزه ای "داوودی" بر علیه چند ملیتی ها و قدرتهای بزرگ... میدانید، ما در ایران، تقریباً "درگیری مبارزه میان خیر و شر، نور و ظلمت ایم". (۲)

اما متأسفانه امروزه، به یمن شاهکار نظام آیت الله، در گرایش فکری پیشین خود تجدیدنظر نموده، به جای کتاب "عصای دولوژیها" یا بررسی "تلاش رژیم در تحمیل اساطیر سیاسی برای ایران"، کتاب بی نقد: "تغییر مذهب"، با از سرگیری مارک شهاخته و اندیشمند پر داخته "مارکسیسم اسلامی" نگارش مییابد و کاسه کوزه هلهمه بر سر اندیشه شریعتی شکسته میشود. ارزیابی ایشان از اندیشه شریعتی، پس از یک بررسی اجمالی در درس اسلامشناسی ارشاد، چنین است:

"خلاصه کنیم: اگر یک هگل خلق جهاز شده از کل دستگاه مفهومی نظام عقل و پدیده شناسی ذهن، با یک مارکس عاری از تئوری پراکسیس و یک اسلام مثله شده از دو قطبش (مبدأ و معاد) را در هم آمیزیم، آشی در هم جوش به دست می آوریم که در آن کلیه عناصر متراکم از مضمون وجودشنا سانه خود تهی میشوند، چرا که از پایه متافیزیکی سازنده و توجیه کننده دلیل وجودیشان، جدا گردیده اند. چنین اندیشه ای به جز تفکری بدون موضوع و لفظ اندیشه ای بدون جایگاه نیست. با اینهمه، از آن رو که انحصاراً "به عمل می اندیشد و" راه حل های ساده برای کلیه مسائل و در عین حال برون رفتی شتابزده را از بن بست که امروزه تمدنهای سنتی با آن مواجهند پیش مینهد، با همان "عطر خوش ایدئولوژیک بیواسطه" که آ. لائوری در تحلیل از نفوذ بیش از اندازه فرانتز فانون در جهان سوم، بدان اشاره میکند، جذاب و فریبنده میشود. چرا که دو عنصر سازنده هر رویداد ایدئولوژیک در آن به نحو جدائی ناپذیری یگانه گردیده اند: از یک سو انگیزه های عاطفی و محرکه های که الگوهای مذهبی فراهم می آورند و از دیگر سو، غربزدگی ناخودآگاه و دستگاه به ظاهر عقلانی و مدرنی که ایدئولوژی مبهم مارکسیسم عامیانه مجهز میسازد". (۳)

این ارزیابی، نقد نوشته مطهری به اسلامشناسی ارشاد را تداعی میکند که زمانی نوشته بود:

"نقص بزرگ در کار این اسلامسرایها اینست که... حاضر نیستند خدا را دلیل بر عالم و انسان و جامعه قرار دهند و طبعاً از جاهای دیگر گدائی شده و یک نظام ناهماهنگی را بوجود آورده است یعنی جهان بینی توحیدی، فلسفه تاریخ ماتریالیستی، انسان اگزیستانسیالیستی و جامعه سوسیالیستی".... (۴)

از این رو، در برابر این "همنوایی ایدئولوژیک"، باید به بررسی سه مقوله "ایدئولوژی، التقاط و مارکسیسم در تفکر شریعتی پرداخت:

ایدئولوژی: تعریف و تناقض ذاتی

=====

معنای ایدئولوژی (و مذهب) در نگاه شریعتی کداست؟

روشنفکر مسئول یا کاشف "جای - گاه" خویش، انسان خودآگاهی است خداگونه در جهان (چگونه شدن - اخلاق)، پیاپی مبرگونه در جامعه (چگونه بودن - تمدن) و اما مگونه در تاریخ (چگونه رفتن - تکامل) درجه این خودآگاهی سه گانه، "نسبی" و قلمرو مسئولیت "محدود" است. از این رو روشنفکر ملزم است به یک تقسیم کار در دو مرحله:

۱- علم: شناخت عینی قوانین حاکم بر واقعیت خارجی، ۲- تکنیک: کوشش در خلق و ابداع و هدایت و استخدام این قوانین در راستای آرمانها. تفاوت "علم و تکنیک" در اینست که هدف و نتیجه غائی در اولی مؤخرست و در دومی مقدم.

ایدئولوژی حقیقی "در معنای اخص کلمه، یک "تکنیک" است در معنای اعم آن، نه علم و فلسفه. و نه تنها عمل

واخلاق - تکنیک عبارتست از تحمیل خواست انسانی بر قوانین طبیعی و به تعبیری، استفاده علم توسط اراده آگاهان انسان برای رسیدن به "آنچه میخواهد". تکنیک، مجموعه روندهای قانونمند است که تحقق منظم اهداف مشخصی را تضمین میکند. این "فن" با خصلت "پراتیک" خود، در برابر "تئوری" محض و "آرمان" انتزاعی قرار میگیرد. از اینجا است که گاه، "ایدئولوژیها" متضاد "آرمانها"ی مشترکی را تبلیغ میکنند.

پس کسب آگاهی راستین، نخست شناخت علمی واقعیت است. سپس کشف مسئولیت و خلق ارزش و روشفکری یا علم "هدایت" (شدن) و نوعی "نبوت" (خبر دادن از راه) که از خود آگاهی وجودی آدمی سرچشمه گرفته و در ذات خود "دعوت" را به همراه دارد. بنا بر این، او نه به "علم آزاد" (علم برای علم) معتقد است و نه به "علم متعهد" (مقید) که اولی به فدا کردن "مسئولیت" میانجا مدودومی به قربانی کردن "واقعیت".

در این دیدگاه، "ایدئولوژی حقیقی"، در برابر "علم" نشانه نمیشود، بلکه در تداوم منطقی آن و بعنوان "تکنیک تغییر وضع موجود به مطلوب" طرح میشود. راه سوم اینست: "هدفهای انسانی و مصالح حیاتی معنوی و مادی خویش را پس از بررسیهای آزاد و تحقیقات غیر مقید علمی تشخیص دهیم و انتخاب کنیم".

از سوی دیگر، قضاوت تعمیمی درباره ایدئولوژیها، به همان اندازه نادرست است که قضاوت کلی درباره مذاهب. هر چند، "نقش کلیه مذاهب موجود در تاریخ، بمثابه سلاح معنوی طبقه حاکم، همواره توجیه اعتقادی نظام طبقاتی و طبیعی نمایانند و وضع موجود و خدائی جلوه دادن جایگاه هر فرد و گروه و طبقه در سلسله مراتب اجتماعی است و "انعکاسی" از شکل زندگی مادی و نظام حاکم". مگر در لحظات انفجار که مذاهب مترقی و پیامبران انقلابی در برابر ادیان تاریخی (کفر و شرک و بت و نفاق و... که همه انواع مذاهبنده)، قیام میکرده اند پس دین‌تریاک و تسکین و توجیه و تقلب و ظن و شبهه و کذب و بطلان و ثبوت و سنت و خرافه، انعکاسی ذهنی نظام اجتماعی یا ایدئولوژی غالب است و در تقابل با مذهب انقلاب و نقد و فرقان و سیورورت و "تکنیک تغییر یا ایدئولوژی" مقاومت.

اما واژه ایدئولوژی "از نظر ریشه تاریخی کلمه، معادل مکتب بورژوازی قرن هجدهمی اروپا است. "ایدئولوگها"، آخرین متفکرین طرفدار "فلسفه روشنگری" بودند، بنا بر این، "ایدئولوژی" محصول فلسفه روشن‌گری است که با اتکاء بر مفاهیمی چون فایده و خوشبختی فردی، عقلانیت طبیعی انسان، عمل خودمختارانه، بشریت، ترقی تاریخی و تمدن، نافی هرگونه "موراثیت الهی و سلسله مراتبی" و خواهان یک پلورالیسم سیاسی - مذهبی بود.

موضع شریعتی در برابر "ایمان زدائی" این فلسفه، مشابیه گل است؛ "عقلانیت محض و ایمان قطبهای مثبت و منفی یک خطای واحدند... هر چند این فلسفه خرافات و بت پرستی را که هما نند کردن ذات مطلق با اشیاء متناهی بود، درهم کوبید و تصورات بشر را از مطلق یا خدا پالایش داد و با نفی هرگونه ماورائی، همه چیز را در محض آگاهی بشری حاضر کرد اما محتوای واقعی دین را که همان "خود آگاهی عرفانی انسان به خودی" باشد را نتوانست در خود جذب کند. اندیشه آزادی فهم صوری با دفن کردن ایمان، گور خویش را هم‌کنده است زیرا حیات این اندیشه به جنبه انتقادی آن که همچون ایمان نمایانگر عبث بودن نظام حاکم است و وابستگی دارد. فیلسوفان فرانسه به کدامین دین حمله ور شدند؟ دینی که هنوز توسط آدمی چون لوتر پالایش نیافته بود و در حکم خرافاتی بی ارزش و جهل کشیشی بود" (۶)

تفاوت تلقی اقبال و شریعتی در مورد مذهب، این است که هگل مذهب را "خود آگاهی تخیلی" انسان میخواند و آنرا "مادون فلسفه" مینهد و در اینجا نیز ثابت میکند که فرزند فلسفه روشنگری است. حال آنکه مذهب، نزد آنها، "خود آگاهی انسان به خودی یا خدا" است. همچنین اندیشه هگل در برخورد با "سیاست و مذهب" بعزت سرخوردگی از انقلاب فرانسه، مصلح و محافظه کار است. حال آنکه شریعتی، به "انقلاب درونسی و دائمی" در این دو مقوله میاندیشد.

همین نقیصه\* عقل‌گرائی محض در فلسفه روشنگری، یعنی حذف ایمان و پرستش که یکی از ویژگیهای فطری انسان است باعث گردید که، محصول این فلسفه، یعنی "ایدئولوژی"های معاصر، خود بنوعی ایمان کاذب تبدیل گردند و بگفته شایگان: "موفقیت ایدئولوژی از اینجا است که به دنیا زانسان جدید، یعنی نیاز به ایمان و نیاز به تبیین و توضیح آن پاسخ میگوید" (۷).

از اینرو، شریعتی در "انسان، اسلام و مکتبهای مغرب زمین"، کلیه نظامهای "ایدئولوژیک" معاصر را از هیستوریسم، بیولوژیسم، سوسیولوژیسم و ماتریالیسم، را "فاجعه‌های جدید"ی بر سر راه انسان امروز مینامد و از تهدید سه فاجعه: "پستی سرمایه‌داری، جمود ما رکسیسم و پوچی اکزیستانسیالیسم" سخن میراند و حتی "پرستش-نتیسم، کاپیتالیسم، ما رکسیسم و فاشیسم" را چهار برابر میخواند که یک خویشا و ندا صلی دارند و آن ماتریالیسم است و در یک خانواده رشد کرده اند و آن غرب است.

ایدئولوژی به معنای ناپلئونی کلمه، از آثار دوره جوانی ما رکس، بویژه سه جلد "ایدئولوژی آلمانی" در تقدتئوریهای ایده‌آلیستی برخی نئوهگلیان، رایج‌گشت و گوروپچ با بر شماری ۱۳ معنای متغیر کلمه در آثار وی میگفت:

"گوئی معنای انتقاد آمیز آن مرحله به مرحله تضعیف میشده، معذالک بستگی معنایی خود را با آثار و آگاهی از خود بیگانه، تا به آخر حفظ میکند".

شایگان نیز، در فصل پنجم کتابش، تحت عنوان "ایدئولوژی سازی سنت" به مقایسه کارکرد ایدئولوژی‌های دنیای جدید با "اساطیر" جهان باستان میپردازد، که از یک سو "روح جمعی گروه را از طریق یک جامعه بینی بسته ارضاء میکنند" و از دیگر سو، مدعی علمی بودن و انطباق با تجربه و واقعیتند. ایدئولوژیها دارای بار عاطفی شدیدی اند که به "شیفتگی" مذهب شبیه شان میسازد و نیز دستگانه منطقی - عقلانی که بدانها ظاهر علمی و فلسفی میبخشد. اما ایدئولوژی، با لواقعه علم است و نه فلسفه، بلکه شاخصه‌هایش عبارتند از: دگماتیسم، سیستم بسته بر روی خویش، خارج ز قلمرو نفی دیالکتیکی، محور چند ایده از پیش پذیرفته شده و قیاسهای ناشی از آن. ایدئولوژی نهایتاً "مذهب نیز نیست... چرا که هرگونه وحی و ماورائیت را نفی میکند. آنگاه به تحقیقات گابل در باره "ایدئولوژی و مناسباتش با آگاهی کاذب" میپردازد:

"گابل بگفته خویش، سعی کرده است از مفهوم ایدئولوژی یک "نابلوی تفکر همگون" ارائه کند و برای انجام این کار، به ایده و پیری "ساختمان سنخ آرمانی" تکیه میکند... از سوی دیگر، گابل به ماهیت شیء سازانه ایدئولوژی که از نظرش، شاتله، هدفش "دوام وضع شیء مفروض" است، سپس به ماهیت مانوی (دوآلیستی) این روند فکری که مقصدش بنظم - رودنسون: "آرمانی ساختن گروه خودی و شیطان نی نمودن حریف است" و دو عنصر دیگر نزد گلدمن، که در دیدوی برای ساختن چنین تیپ ایده‌آلی اساسی است رجوع میکند. این دو عنصر عبارتند از بینش سلب کننده کلیت و مادون دیالکتیک و عامل خودمدار. بدین سان ایدئولوژی بیان یک توهم مرکزیت است. از این رو، میان شیئیت سازی، آرمانی نمودن خود، خود محور بینی و تنزل معنای دیالکتیک، چیزی بیش از یک تلاقی ساده وجود دارد.

سپس، گابل این تعریف را پیشنهاد میکند: "ایدئولوژی سیستمی است از افکار که بلحاظ جامعه شناسی به یک گروه اقتصادی، نژادی یا غیره وابسته اند و منافع کم و بیش آگاهانه این گروه را تحت شکل ناتاریخی گری، مقاومت در برابر هرگونه تغییر یا تفکیک کلیتها، بدون تبادل متقابل بیان میکند. بنا بر این تبلور نظری شکلی از آگاهی کاذب است". (ص ۱۸۲)

با این ملاکها و برداشتها از مقوله "ایدئولوژی" است، که به سراغ اسلام شناسی شریعتی میروند و پس از تورقی جمالی چنین نتیجه میگیرند که:

"تمام نقائص ذاتی یک ساخت ایدئولوژیک را در اندیشه شریعتی بازمی یابیم:

۱- شیطانیت کردن خصم در مورد نظام قابیلی و ایده‌آل سازی گروه خویش یا نظم هابیلی. این جانبنداری متضمن نوعی بینش مانوی (یا دوآلیستی) از تاریخ است و تمایل به یک کاسه کردن وجوه مختلف حریف از این جا پدید می آید.

۲- این تفکر ضد دیالکتیکی است نه تنها فاقد هرگونه انتقادی به مبانی از پیش پذیرفته است بلکه بجای مظاهر سنتی، یکسری قرینه سازی صورت گرفته است. مثلاً "تشبیه کردن تضاد و نظام کشا و رزی قابیلی و شبانسی هابیلی به مفهوم "مبارزه طبقاتی" که از زمان انقلاب کبیر فرانسه پدیدار شده است.

به هر روی، برغم اختلاف ظاهر همه فرزندان ناخلف قابیل در طول تاریخ: خواه تسنن، خواه سرمایه داری و استعمار... خودوی همچنان باقی میماند.

وقابیل در اینجا، همان "سرچشمه واحد و ما و را" زمان همه بدیها در تاریخ "است که گابل در تشریح ایدئولوژی - ژی نازی بدان اشاره میکند.

"از این زاویه، اندیشه شریعتی یک نمونه بالغ از "آگاهی کاذب" است چرا که یک پیش فرض "تقلیل گرا" به نام "پیروزی مهدوی نظام هابیلی"، انگیزه حرکت تاریخ را توضیح میدهد و اگر معتقدات شریعتی نیازمند پیروزی نظام هابیلی به یمن تقدیرگرائی تاریخی است طبق منطق قاطع ایدئولوژیها و بنا بر مشییت الهی (نه سرش تاریخ) هر نظام قابیلی از پیش محکوم به فناست.

اینجا نب، هر چه در "جانبداری شریعتی از نظم هابیلی" تأمل کردم، هیچگونه وابستگی گروهی "در آن نتوانستم بیابم، تا وی مجبور به "آرمانی نمودن" آن شده باشد و به گمانم مقصود ایشان همان "مبارزه خروشر، نسورو ظلمت به رهبری گاندی ایرانی" است که به حق، بینشی مانوی از تاریخ بوده است نه تضاد اسطوره ای "هابیل و قابیل" در جهان بینی توحیدی چرا که چنین بینش ثنویت گرائی، اساسا با توحید تاریخی در تضاد قرار میگیرد.

از سوی دیگر، هدف شریعتی از مقایسه اسطوره شناسی قرآنی با فلسفه های تاریخ، نه برای انطباق این بر آن ها، بلکه برای تطبیق و سنجش جهان بینی توحیدی با مکاتب معاصر فکری است تا هم وجوه تما یز و درخشش آن نسبت به سایرین روشن تر گردد و هم از نکات علمی و منطقی نهفته در آن ها بیاموزد و بکار بندد. پس هدف یک دیالوگ واقعی است و نه یک سرهم بندی تصنعی و هیچیک از دو حوزه، استقلال خود را از دست نمیدهند. با ملاک قرار دادن بینش مزدائی و اسماعیلی و عرفانی شیعه در مورد "زمان دوری" در بحث "دایره نبوت و ولایت" که کوربن گاه آن را به مجموعه شیعه اما میه و حتی کل اسلام تعمیم میدهد، نمیتوان به شریعتی ایراد گرفت که ناگهان پا برهنه از زمان "دوری" اساطیر به میان تاریخ طولی و تک خطی میپرد و مرگ هابیل را مبداء تاریخ بشر "میگیرد، یا "در غیبت کبری، مجاهد نقش اما زمان را بعهده میگیرد" و "قیام مهدی را با انقلاب جهانی یکسان می شمارد". چرا که برخلاف این تصور که "شریعتی میخواهد عقاید اساسی تشیع را به نیروی تاریخی تبدیل کند"، نبوت و امامت در اسلام، خود دارای بعد تاریخی، اجتماعی، سیاسی و مبارزاتی هستند. حذف این بعد و تقلیل "اسلام و تشیع" به یک اسطوره و فرهنگ و تمدن محض، با ذات این مکتب در تناقض قرار میگیرد.

تشبیه نظام های گوناگون به "نظام قابیلی" و یا اسطوره "هابیل و قابیل" به مبارزه طبقاتی، به مفهوم چشم پوشی غیر علمی از تمایزات ماهوی آنها نیست، چنانکه مقایسه انواع و اقسام توتالیتاریسم. از اتفاق، این آقای شایگان است که با مقایسه نقش قابیل در اندیشه شریعتی، با تحلیل گابل از ایدئولوژی - ژی فاشیستی، "اسطوره" را، تا سطح یک "ایدئولوژی تاریخی" تقلیل داده و دو مقوله بربط را با هم مقایسه فرموده اند. وانگهی برغم همه تفا و تسی که شریعتی میان تقدیر و تعیین گرائی علمی یا دترمینیسم با مشییت الهی و جبر کور کلیسایی، در دروس ارشاد قائل شده است ایشان این دو مقوله را یکی فرض کرده و استنتاج نموده اند که نزد وی "هر قابیلی، طبق منطق قاطع ایدئولوژیها، اما از طریق مشییت، از پیش محکوم است!"

پس هم عملکرد سمبولیک مذهبی بر سر جای خود محفوظ و هم تفکر دیالکتیک شریعتی، حاضر به نقد مبنای خویش است. لیکن، این ایدئولوژی بمعنای "روح جمعی گروه" یا مذهب در تعریف دور کهیمی آن، یعنی "آگاهی جمعی تضمین گریگانگی گروه"، نزد شریعتی درست معادل "سنت" است که مقصد "ایدئولوژی"، همانا دگرگون ساختن آن از طریق نقد آکاها نه است. این نقد آگاهی بخش با عمل رهائی بخش متقابل "مرتبط است اما نه آنگونه که شریعتی" منحصر "به عمل بیندیشد" یا ایدئولوژی برای وی صرفا "یک جهان بینی پاسخگو به مسائل عملی باشد". چرا که، ایدئولوژی در این تفکر، وسیله عمل نیست بلکه عمل وسیله تحقق آنست.

(یکی از دروس همین اسلام شناسی ارشاد به تئوری فلسفی پراکسیس ما رکس اختصاص دارد)

پیشتر دیدیم، "ایدئولوژی" در نگاه شریعتی همچون تکنیک، نه در برابر علم، که در تداوم آن طرح میشود. پس توسل ایدئولوژی به "قیاس منطقی، در تناقض با "استقراء" علمی نیست چه علم هم، چون ایدئولوژی همواره در پی انسجام و تجانس و سازگاری بخشیدن به خویش است.

از سوی دیگر، ایدئولوژی در اینجا یک "سیستم بسته در خود" نیست. این تعریف بیشتر در مورد "سنت ایستای اجتماعی" صادق است تا مکتب پویای "اجتهادی".

همچنانکه در تئوریهای سنتی "مدیریت"، سازمان سیستمی بسته و موجودیتی خودکفا تصور میشد که بسد و رجوع به عوامل خارجی در جهت تعادل و یکسانی سیر مینمود و ناگزیر به انهدام و آنتروپی راه میبرد. حال آنکه، در یک "سیستم باز" مانند ارگانیزم زنده و تشکیلات انسانی، که دائماً "در حال تبادل ماده و انرژی و اطلاعات با محیط پیرامون خویش است، تعادل ایستا، جای خود را به تعادل پویا، یا تغییرات منظم و زمان - دار سیستم میبخشد.

اسلام نیز، در مقام یک "ایدئولوژی باز"، توانست با سلاح "اجتهاد" از خلال قرنهای گذشته و تمدنهای و فرهنگها و مکاتب فکری گوناگون گذر کند و همچنان زنده بماند.

چه در نگاه شریعتی، "مکتب نه یک نظام جا مدونها دوسا زمان، که یک جهت است" ( ۸ ) و "این امتیاز خود شیعه است که یک "کمیسیون اوربانتاسیون فکری از سوی دولت" ندارد و راه را برای حرکت باز گذاشته و شخص میتواند از تبول هر مرجعی، هر رهبری، هر امامی، ولیای بیرون بیاید" ( ۹ )

### پا و رقیها

=====

- ۱- "بر علیه سرمشق نویسی" - زمان نو، شماره ۴، الف رحیم، نقل از "یونگر"
- ۲- "نوول - لیترر"، دسامبر ۱۹۷۸ - داریوش شایگان: "مبارزه ما، اخلاقی است".
- ۳- "یک انقلاب مذهبی چیست"، اثر: "داریوش شایگان". چاپ پاریس. "پرس د'آژوردوئی" - ۱۹۸۲ - صفحه ۲۳۰
- ۴- مطهری افشاگر توطئه تاء ویل ظاهر دین به باطن الحاد". از: منذر.
- ۵- "بازگشت" - اثر: شریعتی - صفحات ۳۳۱ و ۳۳۵
- ۶- "در شناخت اندیشه هگل". "روژه گارودی" - ترجمه با قریرها م ۱۸۱۰
- ۷- "انقلاب مذهبی" - صفحه ۱۸۱
- ۸- اسلامشناسی - ۱۸ - صفحه ۱۲۹
- ۹- خودسازی انقلابی - صفحه ۳۴

پیش به سوی سازماندهی مقاومت منفی در راستای

قیام قهرآمیز توده‌ها

## لیست شهادت‌پیر و راه‌شریعتی

نام فامیل	نام	تحصیلات	تاریخ شهادت	سن	هویت سازمانی
سامانیپور	بهر روز	دانشجو	۶۳/۱۱/۰۰	۲۸	کانون ابلاغ
آقائی	رسول	-	زمستان ۶۰	۲۷	آرمان مستضعفین
آقائی	عبدالطی	دیپلم	سال ۶۲	-	//
احمدی	داماد	دانشجو	۶۱/۸/۰	۲۶	//
پورسیدی	عباس	-	-	۴۰	//
جنگی	حسین	دانشجو	۶۰/۷/۰	۲۶	//
حاجی آقاپور	سیروس	دانشجو	سال ۶۲	-	//
دارابی	معصومه	محصل	۶۰/۷/۱۴	۱۷	//
ذولفقاری	اکبر	لیسانس	۶۰/۸/۰	۲۷	//
روانیان	محمدرضا	دانشجو	۶۰/۶/۲۸	۲۱	//
غفرانی	عبدالله	دانشجو	۶۰/۷/۰	۲۳	//
کاظمی	ضیاء	دانشجو	۶۰/۶/۰	۲۴	//
مانندی	محراب	دیپلم	۶۰/۷/۱۹	-	//
متقی	حسین	فوق دیپلم	۶۰/۸/۲	۲۸	//
محسنی	محمد	-	-	-	//
میخا	علیرضا	دیپلم	۸۰/۷/۲۰	۲۴	//
مندلی‌زاده	محراب	دیپلم	۶۰/۷/۱۳	۲۴	//
یحیوی	محمود	دانشجو	-	-	//
چگنی	رضا	لیسانس	پائیز ۶۳	۲۹	//
کارزانی	-	-	-	-	//
آبیتی	مهدی	دانشجو	زمستان ۶۰	۳۰	فرقان
اریابی غلامرضا	لیسانس	تابستان ۶۰	-	-	//
تقی‌زاده مسعود	دانشجو	۶۱/۱۱/۰	۲۶	-	//
اشرفی‌موسوی مصطفی	-	-	۶۰/۴/۷	-	//
رضائی شیرین	لیسانس	سال ۶۲	۲۸	-	//
شریفی مصطفی	لیسانس	۶۰/۴/۸	-	-	//
قاسمی اکبر	دیپلم	سال ۶۳	۲۲	-	//

نام فامیل	نام	تحصیلات	تاریخ شهادت	سن	هویت سازمانی
مرآت شیوا	-	-	۶۰/۷/۲۶	-	فرقان
شهری جعفرلو محمد	دانشجو	سال ۶۱	-	-	//
بنی‌اللهی مرتضی	دانشجو	۶۰/۹/۸	۲۵	-	//
ملکی‌پور حسن	-	۶۰/۷/۲۷	-	-	//
ملکی‌پور محمدرضا	دانشجو	سال ۶۰	-	-	//
گودرزی اکبر	-	۵۹/۳/۳	-	-	//
گودرزی علی	-	-	-	-	//
عسگری عباس	دانشجو	-	-	-	//
اقرلو حسن	دانشجو	-	-	-	//
شاه‌بابانیک	دانشجو	-	-	-	//
حاتمی علی	معلم	-	-	-	//
کفایشان جعفر	-	-	-	-	//
واحد سعید	-	-	-	-	//
گیاهی رسول	دانشجو	-	-	-	//
کارزانی	-	-	-	-	//
مسعودرضا امیر	-	۶۰/۸/۲	-	-	//
زنده‌گل علی	دیپلم	سال ۶۲	۳۰	-	کانون ارشاد*
آقا علی‌رضا	دیپلم	۶۲/۴/۰	۳۳	-	کانون ارشاد
فرجام مقبلی زاد	-	۶۰/۷/۱۴	-	-	فرقان
جمالی فر	دیپلم	سال ۶۱	۲۴	-	کانون ارشاد
گودرزی گوهر	-	سال ۶۲	-	-	//
منحدی کاظم	دانشجو	بهار ۶۲	-	-	//
متعدی محمد	دانشجو	۶۱/۱۱/۰	۲۴	-	//
محبی احمد	-	۶۰/۴/۶	-	-	//
داماد	دانشجو	۶۱/۸	۲۷	-	//
واعظی‌روسری مجید	دست‌فروش	پائیز ۶۱	۲۵	-	//
تبریزی علی‌رضا	-	-	-	-	فرقان

\* لازم به توضیح است که کانون ارشاد وابسته بوده که هسته‌های شهرستان‌ها را تشکیل می‌دهند.

پیش‌بسوی جامعه‌ای آزاد، آگاه، برابر

## شریعتی

### 'آنسوی نفرینها و آفرینها'

به دین ما حرام آمد، کرانه!  
اقبال

از: آزاده-م.

درباره شریعتی بسیار گفته اند و شنیده ایم که: "یک روح بود در چند بعد، یک وجود در چندین جلوه". نقادان در تفسیر حقیقت از راههای بسیاری رفته اند و غالباً "نه چندان صمیمی و صادق. هر یک به فراخور مصالح سیاسی، بلوک بندیهای ایدئولوژیک و گرایشات اجتماعی خویش، سایه روشنی از تاملات اعتقادی و اجتماعی با ورهای وی ارائه کرده و نتیجه ها گرفته اند.

برخی تا اینجا پیش میروند که وی به یمن روح هنرمند و اقتدار جوهره شاعری اش، ترکیبی از اندیشه ها و دستگاههای فکری دیگران ارائه کرده است و این چندگانگی روحی را به سیستم اندیشگی وی نیز تعمیم داده و متناقض بودن آن را نتیجه میگیرند. (۲)

یکی از سرخیز خواهی، افسوس میخورد که چرا او، که در پرواز ز دادن احساسات و اندیشه به آسمان شعر و تخیل یگانه بوده است، همه توانش را در این راه نگذاشت تا مثلاً چهره جدیدی را به ادبیات معاصر ایران معرفی کند.

دیگری معترض است که در دستگاه فلسفی این "مرد بزرگوار"، سوالات بی پایانی پاسخ نیاخته است. یک سری تازه به دوران رسیده خود کم بین یا ذبه غیبی، که خیمه شب بازیهای تبلیغاتی امر را مشتبه شان ساخته مدعی اند: "مرحوم شریعتی یک واعظ و سخنران بود و در صحنه کارزار سیاسی ناتوان"!

روشن فکر به اصطلاح چپ قلم میفرساید: "شریعتی عقده استادی در دانشگاه سوربن در دل داشت". (۳). متفکر لیبرال فریاد به آسمان بر میدارد که: "وی با درکی در سطح روشن فکران جهان سوم، میکوشید از مذهب ایدئولوژی بسازد و بدینوسیله با کشیدن مذهب به عرصه سیاست راه را برای آخوند هموار سازد" (۴).

ملتزمین رکاب دستگاه رهبری نوین، برای دلبری از رهبر، افاضات میکنند که "شریعتی در روانفسای قحط الرجال سالهای ۵۴-۵۶، سری از میان بی سری در آورد" (۵). آخوند فتوی میدهد که وی در بسیاری از شئون زندگی فردی خویش، طراز انسان انقلابی نبوده است" (۶). میانه نشینان تیره بخت که همواره تلاششان یکی کردن "ری و روم و بغداد" است، آهسته و به نرمی لطف فرموده و اظهار میدارند، شریعتی، افتخار سبزی پاک کردن ... را داشت و بدان میباید و ... بسیاری از این "بر"ها از این "باغ"ها!

"به دوره دیگری تعلق داشت"، "روشن فکر پشت جبهه ای بود"، (۷) "آخوند مکلآ بود" (۸)، "طرف راست ما رکسیزم بود" (۹)، "تشکیلاتی نبود"، "سوسیالیست علمی نبود"، "تخیلی بود"، "پرولتاریا را قبول نداشت" "انطباقی بود میان اسلام و سرمایه داری" (۱۰) "سبیل ما رکسیزم را به ریش اگزیستانسیالیسم چسباند" (۱۱) "فلسفه را نمیفهمید چیست"، "شاعر خراسانی بود" (۱۲) "جامعه شناسی بودی فلسفه"، "جامعه شناسی - اش مادون علم بود"، "فلسفه اش عاریتی بود"، "حرفهای هگل را تکرار میکرد"، "بین کی بیر که گارد و سارتر در نوسان بود، عقل و دلش با هم در تضاد بود"، "عمل و فکرش با هم همخوانی نداشت" و ...

برای نسل ما، اما شریعتی - این روح فرزانه کویر - که از کرانه های آتشفشانهای مرگ گرفته ملتی ناگهان شعله برداشته بود، قانون و تفسیر جدیدی در حیات انسانی و فکریمان بود و ضرورتاً ز آنکه با چنین خرده گیریهایی در ارکانهای استوار بودنش خللی وارد آید. ما در او، اضطرابهای بزرگ و پرسشهای عمیق و انسانی روحی حقیقت جو، امیدها و آرزوهای جانی شیفته در آستانه تولدی جدید، دردهای گدازان و قدسی روحی نا آرام را می یافتیم که هر یک به نوعی، بخشی از بودن ما را نمایندگی میکردند.

وی میکوشید تا نگاه جدیدی را به نسلی که در برزخ میان "فکلیسم و امیلیسم" گرفتار آمده بود، برای زیستن آزاد، متفکر و اصیل ارائه کند، تا بتواند بر روی دوی پای خویش ایستد، با نگاه خویش که از سرچشمه های غنی فرهنگ

و تاریخ ملتمان تغذیه میشد، بنگرد و با دستانی که از قدرت و جوش حیات قومی انسان خیز، اقتدار میگرفت سرنوشت فردایش را رقم زند.

شریعتی رسالت انسانی خود را در دادن مسکنهای ایدئولوژیک و ماء من آرام بخش و گرم و راحت رساله عملیه، محدود نمیدید، بلکه تلاش اساسی اش، القاء پرسشها و اضطرابهای بزرگ وجودی در آدمی است، که با طرح این سوال آغاز میشود؟ "چگونه بودن"، "چرا بودن"؟

رسالت پیامبرانه روشنفکری را در احیای گوهر تفکر و آگاهی در متن جامعه و در ذهن مردم میداندسته چه به اعتقاد او:

"روشنفکر، انسانی است که "جایگاه" خویش را احساس میکند، یعنی نسبت به وضع خویش در جهان و جامعه و تاریخ آگاهی دارد... (۱۳).." روشنفکری، نه فلسفه است نه علم، نه فقه و نه ادب و هنر، بلکه در یک کلمه، "علم هدایت" است و نوعی "نبوت" که نه چون فلسفه، ذهنیت سازی است و نه چون علم، نقش صورت اشیاء و روابطشان است در ذهن آنچنان که هستند. بلکه "علم شدن" است و خبر دادن از "راه"، که از "خود آگاهی وجودی" آدمی سرچشمه میگیرد و بنا بر این، در ذات خود، "دعوت" را به همراه دارد و بنا بر این "مسئولیت" را... (۱۴).

بدینگونه شریعتی مسیر دریافت و کشف آگاهی و خود آگاهی انسانی را نه در حاشیه و یا برفراز جوامع و در بستری از کشف و شهودهای ذهنی که در حضور فاعل و آگاه آدمی در بطن جامعه خویش تعیین میکند و اینچنین انسان عصر خویش را در میان پیکارهای فکری و واقعیتهای اجتماعی نشانداده و در معرض انتخاب قرار میدهد. انتخابی که تنها پس از شناخت تجربی و اشراق معنوی نسبت به اندیشهها و عقاید دیگری صورت میگیرد و تداوم حرکت آگاهانه، خلاق و روشنگرانه او را در جامعه، ضمانت میبخشد.

به اعتقاد او تنها، تضمین بقای خلاقیت و عمق هر اندیشه ای، درجه آگاهی و شناخت فرهنگی و اجتماعی یک ملت است. چه: "متأسفانه در جامعه ای که در سطح محدود و متوقف و راکدی قرار دارد، سرنوشت معانی هم رقت با راست" (۱۵) از اینرو آنچه حرکت وی را در طول حیات فکری اش تشخیص و ویژگی میبخشد، همین مبارزه و جهاد عاشقانه برای آموزش دادن، تعمیق و ارتقاء بخشیدن سطح و درجه تفکر آگاهانه و مستقل در جامعه و نسل خویش است. بیشک تحقق چنین رسالتی و آغاز آن نیز، در با و روی تنها و تنها از طریق بازگشت به سرچشمه های "اصیل فرهنگی" خویش صورت میپذیرد. اما این: "بازگشت به خویش به معنای بازگشت به شخصیت خویش و به معنای دمیدن آن روح سازنده و فعال و پیشرو است که در گذشته فرهنگ ساخت، جامعه ساخت، مدنیت ساخت، نه به معنای بازگشت به مسائل مرده و خفه و منتفی شده بر حسب زمان و ضرورت هرگز" (۱۶) تکیه او به "اسلام" به مثابه یک ایدئولوژی، نیز بر پایه چنین تحلیلی استوار است. در نگاه او و آیدئولوژی و "مکتب عبارت از یک نظام جا مدنیست، یک جهت است، نه یک سازمان و تشکیلات و انستیتوسیون" (۱۷)، چرا که: "هیچوقت فکر اسلامی در چارچوب گرفتار نمیشود. به نظر من از وقتی که متکلمین مادرست کردند که، اصول دین ما اینهاست و فروع دین ما آنهاست، فکر اسلامی را به جمود کشاندند، پنج تائیس کردند، سه تائیس کردند. فکر نمیکنم که اینها با بینش اسلامی جور باشد" (۱۸)

از این روش شریعتی، برای معرفی خطوط و مرزهای هویت ایدئولوژی اسلام در بطن پیکارهای ایدئولوژیک، بانگاهی "سبب سوراخ کن" که تنها از خلال بررسی و ارزیابی مکاتب و دستگاها و اعتقادی هم عصر خود میگذرد و نیز متکی بر پایهها و سرچشمه های راستین و ثابت اسلام، تفسیر خلاق، پویا و اصیلی را از این همه ارائه میکند و سرآغاز تحولی جدید در دو جنبه اجتماعی و نیز ایدئولوژیک در زمانه خویش میگردد. چرا که در با و را و خلاقیت و استمرار حیات توانای هر ایدئولوژی ای در طول هر سال بستگی به خلاقیت و توانایی اعتقادی پیروان آن دارد و اگر این تفاسیر و برداشتها، تحول و پویایی خویش را به مرور زمان از دست بدهند، مرگ آن ایدئولوژی پلا تردید است:

"اسلام در مسیر زمان، در حرکت است و مقصود، حقیقت عینی خارجی اسلام بعنوان آنچه به وحی آمده است و آنچه قرآن و سنت و عترت نام دارد، نیست اسلام یک حقیقت ثابت است رابطه ما با اسلام رابطه ای است که باید در تحول زمان متحول و متکامل بشود و ما هستیم که باید تکامل یابیم، اسلام تکامل ندارد. این اسلام شناسی

← و اسلام فهمی است که باید تکامل پیدا کند". (۱۹)

با چنین درکی از تفکر اسلامی، شریعتی می‌خواهد این نتیجه را ارائه دهد که هیچ ایدئولوژی‌ای اسلام نیز از طریق محدود کردن دایره انتخاب خویش نیست که می‌تواند استقلال و اصالت خود را حفظ کند که چنین پاکدامنی و تنزه طلبی اعتقادی فقط برای عوام فریبان و نیز قدرت‌مدارانی که جهل و عقب ماندگی باورهای مردم، بلکه آن قدر نشان را می‌سازد، کاری است بلکه اصالت هر مکتبی، آنجا آزمون می‌گردد که در جدال‌های اعتقادی زمانه خود، تا کجا و به چه میزان توانایی و اقتدار نشان داده است.

چنین طرز تعلق‌ای از ایدئولوژی، که از یک سو بنا بر تکیه و پایداری اش به اصول و هویت مستقل اعتقادی مکتب، قدرت مبارزه فکری و اجتماعی بر علیه ارتجاع مذهبی را در همه سطوح داراست و از سوی دیگر بواسطه آشنایی و شناخت عمیقش از اندیشه‌ها و مکاتب معاصر می‌تواند خود را در مراتبی بالاتر از سیستم‌های دیگر در اذهان و باورها، عرضه نماید، از هر دو سو، با مضمومی مشترک مورد توجه قرار می‌گیرد.

تغیور سینه‌های راست مذهبی، میکوشند با توسل به سنته شریعت و فقهائیه التقاط اندیشه‌های شریعتی را با مکاتب "الحادی" اثبات کرده و تمامیت این اندیشه را به مثابه مجموعه‌ای هماهنگ و نظامی به هم پیوسته از ارزشها، بینشی فلسفی و اجتماعی از اسلام، زیر سوال قرار دهند (۲۰) ایدئولوژی‌های چپ نیز با تکیه بر این اصل در باور شریعتی، که تفکر اسلامی می‌بایست تجدید حیات و تجدید بنا گردد و این همه از طریق شناخت دیدگاهها و مکاتب معاصر دیگر، این نتیجه را می‌گیرند که ایدئولوژی‌ای که شریعتی ارائه می‌کند، ترکیب نا هماهنگ و متناقضی از ایده‌های اگزیستانسیالیسم، مارکسیسم و اسلام تاریخی سنتی و آنجا که آب و روغن درهم نیا می‌زنند، ارائه چنین سنت‌هایی نتیجه‌ای جز انکشاف پدیده‌هایی چون خمینیسم و... به همراه نخواهد داشت.

اما در فرهنگ شریعتی و در شیوه نگرش و تفسیر او از اسلام، تجدید حیات زیربنای ایدئولوژی اسلامی و نوآوری کردن در آن، بمعنای مونتازع عقاید و سیستم‌های جدید فکری بر ارکانهای فهم سنتی و خرافی از اسلام نیست بلکه وی رسالت خود را اساساً ایجاد انقلابی در بنیادها و اندیشه‌ها میدانند. در همین راستا، با نگاهی نقادانه و فعال و برای کشف عناصر مشترک و جوهری از حقیقت به سراغ مکاتب می‌رود، چنانچه در برخورد با تفکر فقه‌های سنتی از اسلام نیز، نبردی بی‌امان را تدارک می‌بینند و پیشنهاد می‌نمایند، خود می‌گوید:

"رفرمیسم، نه تنها نو کردن اسلام نیست بلکه ترک کردن مسخ کننده اسلام است و اسلام رفرمیستی، اسلام بی - دردها نیست که با زمان حاضر خور کرده اند و در عین حال اسلامی متناسب با آن می‌جویند، در حالیکه اسلام انقلابی، اسلامی است که اساساً از آغاز جهان بینی‌اش انقلابی است و بنا بر این آرمان‌هایی که از آن بر می‌آید نیز انقلابی خواهد بود و در این جهان بینی انقلابی با آرمان‌های انقلابی است که یک مسلمان رسالت خویش را بر اساس علم جامعه‌شناسی تجربیات دیگران و همه دستاوردهای انقلابیون زمان، جستجو می‌کند، کشف میکند و عمل می‌کند. در چنین صورتی، با آن اسلامی که زیر بناهای ارتجاعی و خرافی را نگاه میدارد و در فروع دست‌کاری‌هایی متناسب با زمان حاضر و مُد زمان می‌کند، از زمین تا آسمان متفلسف است و حتی این دو تا هم در جگند". (۲۱)

از این روش شریعتی، نقطه آغازین حرکتش را در این تجدید بنای ایدئولوژیک، انقلابی در بنیادها می‌گیرد، انقلابی که عمدتاً، از طریق طرد و انزوای همه جانبه شیرازه‌های خرافی و سنتی از محتوای اعتقادی مکتب و نیز رمز بندی صریح، علمی و عمیق با شیوه‌های رفرمیستی و روتوش کاریهای فکری می‌سازد. آنچه وی را در بسیاری از خطوط فکری با دیگر جریان‌های اسلامی و سردمداران رفرم مذهبی معاصر در ایران و در بسیاری از کشورهای دیگر اسلامی، متمایز می‌سازد و حرکت اجتماعی وی را تشخیص می‌بخشد، نه تنها در تفسیر نوونگانه جدیدی است که وی از اسلام به مثابه یک ایدئولوژی انسان ساز و اجتماعی ارائه می‌دهد، که در شیوه‌هایی که در این مسیر اتخاذ می‌گردد نیز هویت مستقل خویش را برجسته می‌سازد.

اساساً، تکیه و تاکید وی بر ضرورت شناخت و آراء و عقاید سیستم‌های فکری و ایدئولوژیک معاصر،

برای طرح رنسانس اسلامی ازدوزاویه صورت میگیرد:

۱- قیاس، به مثابه شیوه‌ای برای شناخت عمیق‌تر بنیادها و ویژگی‌های هویتی مکتب. "اساساً مغز منطقی انسان و تعقل انسان، تنها بوسیله مقایسه و همچنین تضاد و تشابه است که میتواند حد و فصل و جنس و ارزشهای یک مسئله‌ای را دقیقاً "بفهمد". این است که برای شناخت اسلام، خودناچار هستیم که اول مسائل فکری و اعتقادی را که امروز در دنیا به نام ایدئولوژی، به نام علم و به نام فلسفه مطرح است مطرح کنیم و مقدمه‌ای برای شناخت اسلام قرار بدهیم و بعد اسلام را در اوج قله بلند اندیشه قرن ما طرح کنیم، نه در محدوده بومی و سنتی فرهنگ کهنه موروثیمان" (۲۲)

۲- اثبات دینا میز و توانایی جوهری ارکانهای اعتقادی اسلام در پاسخگویی به نیازهای اساسی و اضطرابهای وجودی - انسانی و اجتماعی انسان عصر حاضر.

دلیل دوم این تکیه بر ضرورت شناخت و آراء و عقاید مکاتب دیگر در نظر شریعتی، روشن کردن این نظریه است که اساساً ایدئولوژی اسلامی، در سرچشمه‌های اصیل و جوهره راستین خویش، همچنانکه در شیوه‌ها و سنتهای اجتماعی و فرهنگی، همواره پرحیا ته فراگیر و توانا مانده است در صورتیکه رهروان و مدعیان پیروی از دعوت او، در کشف آن سرشت ناب و پیام انسانی، جوهر فرزانی و درجه فهم و شناخت خویش را گسترده‌تری بخشند.

"اسلام راستین و تشیع نخستین، همچنانکه در قرن ما در جستجوی علی گفتم، یک ایدئولوژی ما وراء علم است یعنی با یدبه علم برسیم و بعد از علم، اسلام را بگیریم، نه اینکه چون ذهن منجمد و منحنط خودمان علم را نمی‌تواند بفهمد و به مرحله علمی نرسیده، اسلام را بعنوان یک ذاروی تخدیری و جبران جهل خود بگیرد. از علم رد شوید و آنچه را که علم پاسختان نمیدهد، در اسلام بجوئید، به ایدئولوژی‌های بسیار مدرن، علمی و بسیار مترقی برسیم، بیا موزیم و بفهمیم و بعد از آنها رد شویم و آنچه را که علم پاسختان نمیدهد در اسلام بجوئید به ایدئولوژی‌های بسیار مدرن، علمی و بسیار مترقی برسیم، بیا موزیم و بفهمیم و بعد از آنها رد شویم و آنچه را که دیگر ایدئولوژی‌ها ندارند و کم می‌آورند در اسلام بجوئیم" (۲۳)

"اسلام برای ما، بعد از مثلث "اگزیتانسیالیزم - سوسیالیزم - عرفان مطرح است، برای ما اسلام و تشیع بالاتر از این سه بعد که سه قله بلند تفکر و احساس انسان امروز در طول تاریخ است مطرح است و پائینتر از این، ستم به انسان و ستم به خود ما است به این حقیقت بزرگ که تلقی مترقیانه و حق پرستانه و مردم‌سوی (یعنی خدائی) از اسلام است که اسامش تشیع است ستم کرده ایم" (۲۴)

روشن است که شریعتی با تکیه بر ضرورت شناخت مکاتب هم‌عصر خود برای ارتقاء جوهر اندیشه و تفسیری پیشرو و نوین از ایدئولوژی اسلامی، تقلید نمودن، چسبیدن و مونتاژ و اقتباس کردن را راه حل نمیداند بلکه به این همه بعنوان راهی مینگرد که روشن فکر مذهبی برای فهم و درک اصیل هویت و شیرازه اعتقادی خویش میبایست از آن بگذرد، نه برای اینکه خود زندانی و مسحور و برده سیستم‌ها گردد، بلکه بدین منظور تا توانایی و اقتدار تقابل آگاهانه، روشنگرانه و عمیق را در برابر صفوف ایدئولوژیک هم‌عصر خود بدست آورد.

این است که، وی عصر و نیز رسالت روشن فکر مسلمان شرقی را، سپری کردن "دوران تکوین ایدئولوژیک" میدانند و سیخ همه قوای فکری - فرهنگی، هنری و مبارزاتی آنان را در این مسیر، ضروریترین و حقیقیترین مصلحت می‌شمارد. دورانی که با سید جمال آغاز شد، با اقبال تداوم یافت و بی شک با کار بزرگی که شریعتی تکاملش بخشید، پایان نخواهد یافت. □

### پاورقیها

- ۱- اقبال لاهوری - کلیات .
- ۲- تشیع علی شریعتی - از: مرآت خاوری، گاهنامه "اختر"
- ۳- "زمان نو" - شماره ۹، "آفت عقل"، الف - رحیم، "شریعتی، که حسرت استادای سوربن در دل داشته چرا که نزد خلائق وطنی با رها خود را استاد سوربن خوانده بود، در حالی که به استاد دیا ری هم پذیرفته نمیشد".
- ۴- "یک انقلاب مذهبی چیست"؟ از: داریوش شایگان .

## اقتصاد و سوسیالیسم توحیدی

### در اندیشه شریعتی

از: م. مهاجر

در شرایط حاکمیت ارتجاع و استبداد و استعمار مذهبی و در شرایطی که زر و زور و تزویر به نام اسلام بر مردم مسلط اند و به چپاول و غارت خلق مشغول و به نام اسلام زالوار خون خلق را میمکند و چه حقها که پایمال نکرده اند و مستمها و ظلمها که روانداشته و در این راه از هیچ توحش و دناقتی فروگذار نکرده اند و چهره اصیل اسلام راستین را در اذهان مردم مغشوش نموده و ما دامیکه تشتت و بحران و پراکندگی و رطیف اسلام راستین اواخر زمان شدید تراست، و با توجه به اینکه شریعتی به عنوان مغز متفکر اسلام راستین از هر سو آماج حمله قرار گرفته و بعضا مورد سوء استفاده قرار میگیرد، ضرورت تأکید و بازنگری بر حقیقت راستین اندیشه اسلامی بیش از پیش احساس میشود و در این میان مسأله "اقتصاد و سیستم اقتصادی" متناسب با این جهان بینی، جایگاه خاصی دارد، خصوصا اینکه در این بخش کمتر کار شده است و از اینرو تنظیم و تشریح و روشن ساختن دیدگاههای معلم در بعد اقتصادی و سوسیالیسم از اهمیت خاصی برخوردار است، بویژه اینکه در این روزها خاطر هجرت و شهادتش را گرامی میداریم، البته لازم به یادآوری است که این مهم در یک مقاله چند صفحه ای ممکن نیست، لذا به اختصار سعی در بیان آن خواهیم کرد.

در این رابطه میگوئیم تا ابتدا لزوم طرح چارچوب اقتصاد اسلامی و مالکیت - کار - سرمایه، در اندیشه معلم را روشن سازیم و سپس به تشریح سوسیالیسم، رابطه زیر بنا و روبنا و طبقات اجتماعی پرداخته و در پی آن اشاره ای به وجوه تمایز آن از طرفی با مارکسیسم (سوسیالیسم شرقی) و از سوی دیگر با سوسیال دمکراسی (غربی) خواهیم داشت و در ادامه به دیدگاه معلم در مورد سرمایه داری و بینش بورژوازی و مرز بندی با راست منحنی و ارتجاع پرداخته، و در پایان نظری به رهروان و شاگردان اصیل معلم، و طرح انحرافی اندیشه ها و سوء استفاده از آن انداخته و به پاسخ به منتقدین میپردازیم.

ضرورت عملی کردن و چارچوب بخشیدن به روح خداستثماری و اقتصاد اسلامی،

از اقتصاد اسلامی تفاسیر و تعابیر مختلفی شده است، در ادوار مختلف گروهها و طبقات حاکم به اقتضای مصالح گروهی و طبقاتی به نوعی منافع خویش را در غالب احکام و به نام اقتصاد اسلامی بیان داشته اند و، فقه اسلامی را که به وسیله روحانیت و وابسته به این طبقات تدوین و تنظیم میشد، به سود طبقات مذکور تفسیر و توجیه کرده و به صورت اصول حقوقی و قانونی فقهی در آورده اند، در وضع و تفسیر اقتصاد اسلامی نه روح ضد استثمار و اسلام که بیشتر منافع طبقاتی این گروهها مراعات گردیده است حال اینکه شریعتی معتقد است که: "احکام باید بر اساس ایدئولوژی بنا گردد، چه ایدئولوژی روح و فلسفه و هدف وضع احکام است". (۱) اصل اقتصاد را باید بر اساس بینش اقتصادی اسلام فهمید استنباط و اجتهاد کرد و یا فتاوی و مقررات آن را نقد کرد، فقه اقتصادی باید بر بینش اقتصادی منطبق باشد" (۲) و بدین سان در مورد اقتصاد اسلامی به اعتقاد دکتر باید قبل زهر چیزیک سیستم منسجم و هماهنگ با جهان بینی اسلام، تنظیم کرده و به مرحله اجرا در آورده که روح ضد استثمار و اسلام در آن رعایت شده باشد و با توجه به آنچه گفتیم است که مینویسد: "سیستم اقتصادی باید سیستمی باشد که به آن مردم که متجاویز میخواستند متجاویز نکند، امکان قانونی و عملی ندهد، نه اینکه امکان بدهد و بعد از نظر اخلاقی کنترلش کند، یعنی نمیشود یک زیربنای سرمایه داری و استثماراری و استثماراری و روبنای اخلاقی بر مبنای عدالت و تقوی درست کرد، باید روی بنای اخلاقی اسلامی را در زیر بنای تولیدی و اقتصاد دینا وریم، باید آن تقوی، آن عفو، آن زهد، آن اعراض از دنیا و مبارزه با اسراف را که اسلام میگوید به زیر بنای تولیدی وارد کنیم و آن سیستمی درست کنیم، نه اینکه ما که سیستم اقتصادی را در دوره فئودالیته قبائلی و بورژوازی قبول کردیم، امروز هم سیستم سرمایه داری را به پذیریم و اسلام را به عنوان نصیحت اخلاقی مطرح کنیم و دائما بگوئیم که "آقا بخور، آقا نخور"، این فایده ای ندارد، اگر دونه فر خوردند و دونه فر نخوردند، چه میشود؟ این کار در درجه کسی را دوام میکند؟ این وضع ممکن است بعدا به صورت بدستوری

در آید. (۳)

با توجه به نظریات فوق روشن است که شریعتی، چارچوب و سیستم بخشیدن به روح اقتصاد اسلامی را ضرورتی حیاتی میدانند. در این رابطه مسئله مالکیت بعنوان نخستین مبحث این مقوله از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و مادرستور آتی خواهیم کوشید که به تبیین مجمل نظر معلم در این خصوص بپردازیم.

مالکیت - کار - سرمایه

با توجه به اینکه شریعتی چارچوب دادن به اقتصاد اسلامی را با توجه به روح برابری طلب اسلام، لازم و حیاتی میدانند، باید ببینیم نظری در مورد مالکیت و رابطه کار و سرمایه چیست؟ اصالت را به کار می‌دهد یا سرمایه؟ و آیا مالکیت اجتماعی معتقد است، یا مالکیت فردی؟ با توجه به تئوریه‌ها و نقطه نظرات معلم که در اکثر آثارش منعکس است، کار ملا روشن است که وی به مالکیت اجتماعی اعتقاد داشته و مالکیت فردی و زراوندوزی و سکه پرستی فردی را رد می‌کند و مالکیت را از آن جا معنادار نبوده و اصالت را بکار می‌دهد و معتقد است که سرمایه نیست که حق تملک ایجاد می‌کند که مالکیت تنها بر اساس کار تحقق می‌یابد، و در نتیجه سرمایه - گذاری و مالکیت برای زراوندوزی و تولید جمعی و از این طریق به کار گرفتن نیروی کار کارگر و استثمار را رد کرده و آنرا تجا و زودزدی میدانند، در مورد مالکیت در اسلام، معتقد است که مالک اصلی خداست و فقط مردم - بر اساس کاری که انجام می‌دهند حق بهره‌مندی از دسترنج خویش را دارند با توجه به این تلقی است که باید گفت وی به اصالت کار و مالکیت اجتماعی در مقابل اصالت سرمایه و مالکیت فردی باور داشته و آنرا با روح اسلام سازگار نمی‌داند. و آنرا با استناد به آیات و احادیث بسیار اثبات می‌کند و مینویسد: "بنا بر این آنچه با کار شخصی ساخته شده است منابع و مواد طبیعی که ساخت خداست، مالکیت عام دارد، بنا بر این مالکیت تنها بر اساس کار تحقق می‌یابد و طبیعی است که تنها انسان‌هایی که کار می‌کنند می‌توانند مالک باشند بنا بر این اساس مالکیت بر سرمایه برای استخدام کار معنی ندارد، مالکیت در این صورت به معنی حق انسان بردستا و رد خویش است، یعنی حق برخورداری از دستاورد خویش، ثمره کار خویش پس مالک یعنی کارگر." (۴)

در مورد با استناد به آیه "الذین یاء کلون الربوا لایقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس" می‌گوید: شدت خشم و نفرت اسلام در باره ربا و رباخوار، محدود کردن معنی و مصداق و دامنه شمول آن که حتی بقولی اسکناس هم شامل کت نمی‌شود در هم و دینار و آن هم به همان شکل خاص آن هم قابل گریز، خیلسی - سلیده در معنی وسیع آن نفی اعتبار سرمایه در تولید و کسب سود، یا نفی ارزش بخشیدن سرمایه به کالای تولیدی. و با توجه به "الماء والأرض والکلاء والمعادن" می‌گوید: آیا اینها نفی مطلق مالکیت خصوصی بر منابع یا سرمایه نیست؟

کالای تولید شده از آن کیست؟ سرمایه یا کار؟ الزرع، للزارع ولو کان غاصبا، پاسخ به این سؤال نیست (۵)، تا اینجا به مسئله مالکیت و رابطه آن با کار و سرمایه و همچنین اینکه معلم به مالکیت یا فردی معتقد است پرداختیم و هما نظری که با استناد به گفته‌های خود وی نشان دادیم اوصریحا به مالکیت اجتماعی معتقد بوده و آنرا بر مبنای کار میدانند، و از آنجا که به مالکیت اجتماعی و اصالت کار در مقابل مالکیت فردی و اصالت سرمایه اعتقاد دارد، روشن است که به سوسیالیسم معتقد است و اما اینکه سوسیالیسم در دیدگاه او چیست و آنرا چگونه می‌باید، موضوع بحث ما در محور بعدی خواهد بود.

تلقی معلم از سوسیالیسم:

تاکنون به اینجا رسیدیم که شریعتی به سوسیالیسم در مقابل اندیود و الیزم معتقد است و اما امروزه در جهان برداشتهای مختلفی از سوسیالیسم وجود دارد و به گونه‌های مختلفی تلقی و تعبیر و تفسیر می‌گردد، لذا، هنگامی که از اعتقاد معلم به سوسیالیسم سخن می‌گوئیم، باید به بینیم کدامین سوسیالیسم؟ و اصولا وی از سوسیالیسم چه تلقی و برداشتی دارد و انتظاراتش از آن چیست؟ او از سوسیالیسم درکی متعالی دارد و آنرا سیستمی بر مبنای برابری و در خدمت تکامل و تعالی انسان میدانند:

"سوسیالیزم برای ما، تنها یک سیستم "توزیع" نیست یک فلسفه زندگی است و اختلاف آن با سرمایه داری در شکل نیست اختلاف در محتوای است سخن از دینوع انسان است که در فطرت و جهت با هم در تضادند. (۶)

و بنا بر این، سوسیالیزم بدانگونه که ما تلقی میکنیم، تنها به این خاطر است که انسان را که تنها موجودی است که تاریخ، پس از سرمایه داری، حتمی الوقوع است بلکه به این خاطر است که انسان را که تنها موجودی است که "ارزش" میآفریند و به تعبیر اسلام، حامل روح خداست، و رسالت اساسی اش در زندگی تکامل و جود خویشت است، از بندگی اقتصادی در نظام سرمایه داری و زندان مالکیت استثمار و منجلا بپورژوازی، آزاد میکند و روح پست سودجویی فردی و افزون طلبی مادی را که جنون پول پرستی و قدرت ستایی و هیستری رقابت و فریبکاری و بهره کشی و سکه اندوزی و خودپرستی و اشرافیت طبقاتی زاده آنست، ریشه کن میسازد و جامعه را و زندگی را جولانگاه آزادی داری دهنده ای برای تجلی روح حق پرستی و تعالی و جودی و تکامل اجتماعی و رشد نوعی میکند (۷)

همانطوریکه مشاهده میگردد، شریعتی برقراری سوسیالیزم را جز بانفی کامل و همه جانبه سرمایه داری و نظام طبقاتی در ابعاد مختلف اقتصادی، فرهنگی، ارزشی و غیره تحقق پذیر نمیداند و به اعتقاد او در برقراری چنین سوسیالیزمی و ساختن چنین جامعه ای کسانی میتوانند موفق باشند، که سوسیالیزم نه تنها به عنوان یک ارزش ذهنی که جزئی از وجود هستی و زندگی شان شده باشد، زیرا: "... نمیتوان یک سوسیالیست راستین بود و مانند پیش از آنکه در ذات خویش جوهری آنچنان خالص و خدائی بسازیم که برآستی کمتر از آنچه حق مادر جامعه است بخاطر دیگری که حقی کم دارد، بخواهیم، یعنی برابری دیگری را برتر از احقاق حق خویش تلقی کنیم و این جز با رسیدن به مرحله ای از ایثار که درجه ای از تکامل معنوی آدمی است میسر نخواهد بود، چگونه میتوان جامعه ای برآستی بی طبقه داشت در حالی که انگیزه های مادی فراوان در آن جامعه را به حرکت در میآورد و فلسفه مادی تلقی ما از وجود ما و زندگی ما را تشکیل میدهد؟ اینست که انسان را رزشی میتوان ندیک طمعه سوسیالیست بنا نهاد. از آن گذشته چگونه میتوان به تکامل معنوی جوهر انسان که "عشق و ایمان" بدان فرامیخوانداند پیشید و چگونه میتوان به خدا پرستی که پرستش ارزشهای متعالی است اندیشید در حالی که نظامی که انسانها در آن زندگی میکنند نظامی است که پول و مصرف و انگیزه های غریزی و مادی پورژوازی، سرمایه داری، مالکیت فردی و استثمار طبقاتی بران حاکم است؟ (۸)

روشن است که در اندیشه معلم نه تنها سوسیالیزم یک سیستم عادلانه توزیع که سیستمی است در خدمت ساختن جامعه ایده آل و انسان آرمانی و بدینگونه است که باید گفت سوسیالیزم ما تریالیستی است که در زندان فرهنگ و بینش خواسته های پورژوازی محبوس است و معیارهای آن نیز بر مبنای همان بینش سرمایه دارانه است. حال که سوسیالیزم و تلقی معلم را از آن تشریح کردیم به بینیم نظری در مورد زیربنا و بنا و نقش آنها در ساختن جامعه سوسیالیستی چیست؟

### زیربنا - روبنا:

اساساً در بحث سوسیالیزم، زیربنا، روبنا از اهمیت خاصی برخوردار هستند. از آنجائیکه موضوع سخن ما در اینجا، سوسیالیزم است، تشریح زیربنا و بنا و نقش آنها در ساختن سوسیالیزم و برقراری آن ضروری بنظر میرسد و بدین سبب است که به تشریح نقطه نظرات دکتر در مورد زیربنا و بنا میپردازیم، با یک مسئله نیز توجه داشت و آن اینکه این موضوع سرچشمه اختلافات تلقی معلم از سوسیالیزم با سایرین بوده و بحث انگیز می باشد.

همانطوریکه در تحلیل پدیده های اجتماعی شریعتی همواره بریک اصل بعنوان مبنای تحلیل خویش تکیه میکنند و آن تعدد عوامل مؤثر در تحول پدیده های اجتماعی است و در مطلقیت نقش "علت تام" بعنوان تنها علت تغییر و تحول پدیده ها است، این متدرا میتوان در تحلیل اش از رابطه فرد و اجتماع، فرهنگ و اقتصاد و نیز بخوبی مشاهده کرد، در ارزیابی رابطه میان زیربنا و روبنا نیز به این متدبر میخوریم، در عین حال که شریعتی زیربنا را بعنوان "علت العلیل" تحولات اجتماعی ارزیابی میکند و نقش روبنا را همواره در حد شرط

لازم ولی بیشک کافی، محدود میکند، اما، رابطه یکجانبه و یکطرفه میان این دو را رد نموده، و به یک نقابلی دیا لکتیکی و تأثیر و تأثر معتقد است.

و اما روبنا و زیربنا در فرهنگ شریعتی چیست؟

زیربنا

=====

زیربنا یا "استروکتور سوسیا ل" عبارت است از "پایه های اساسی ثابت جا معه" که نقش علت را بازی

میکند. (۹)

روبنا

=====

روبنا عبارت است از "پدیده های فرعی" یا "نهادهای متغیر جا معه" که معلول زیربنا هستند. (۱۰)  
 دکتر پس از بررسی تعلق ما رکس که زیربنا را اساس تمام تغییر و تحولات میگیرد و همچنین ما کس و برکه فرهنگ و فکر را علت تحولات میداند، خود بر این اعتقاد است که زیربنا (عامل اقتصادی و ابزار تولید) و روبنا (عامل فکری - فرهنگی) رابطه تأثیر و تأثر دیا لکتیکی دارند و پس از طرح هر دو مینویسد: "بنا بر این اصل و قتیکه هر دو نظریه متضاد (ما رکس و ما کس و بر) نیمش درست است و نیمش نادرست به این معناست که رابطه بین فر دو جا معه، رابطه ذهنیت و عینیت رابطه سوبژکتیویته و ابژکتیویته، "رابطه متقابل علت و معلول مدا و مئی است که یک پدیده روی پدیده دیگر اثر میگذارد و آن اثر تازه روی خود موثر تا اثر میگذارد و این تا اثر و تا اثر همیشه است که یک روشنفکر همواره آنچنان که ما رکسیسم کلاسیک میگفت، لازم نیست صبر کند که زیربنا ی تولیدی عوض شود تا بتواند در ارزش های اخلاقی و یا در ایدئولوژی و طرز تفکر تغییری بدهد و یا آنچنانکه "ما رکس و بر" میگوید، همیشه راه منحصر به فرد این نیست که با ید طرز تفکر را عوض کنیم تا زیربنا عوض شود، بلکه آنچه که واقعات تحقق پیدا میکند، این است که یک گروهی که میخواهند دگرگونی ایجاد کنند، در همان حال که جا معه را به طرز تولید تازه و زیربنا ی تازه میرانند، از نظر فکری هم به طرز تفکر و اعتقاد و اندیشه های تازه برانند، یعنی هم از آن جهت و هم از این جهت مقصود ما از این تزا نیست که، روبنا ها نیز در زیربنا ی تولیدی و زیربنا ی اجتماعی مؤثرند. (۱۱)

همانطوریکه دیدیم شریعتی به رابطه متقابل دیا لکتیکی بین زیربنا و روبنا معتقد بوده و آنها را متأثر از یکدیگر میداند و رابطه یکطرفه و تعیین کننده زیربنا را رد میکند حال ببینیم طبقات اجتماعی در اندیشه شریعتی چه جایگاهی دارند؟ وجه تعریفی از طبقه میدهد؟ و اصولاً تضاد طبقاتی را چگونه برآورد می کند و تکیه گاه طبقاتی و جهت گیری طبقاتی اسلام و جا معه ایده آل را چه میداند؟ و به این منظور به بحث طبقه در ستور آینده خواهیم پرداخت.

تکیه گاه طبقاتی، جهت گیری طبقاتی و جا معه ایده آل.

=====

پیش از هر چیز میبایست، تعریف طبقه را در فهم شریعتی، مشخص کرد. او طبقه را اینچنین تعریف میکند:

"افرادی از انسان که دارای زندگی یا شکل کار و درآمدی همسان و مشابه اند. اینها یک واحد و یک گروه مجتمع را درست میکنند، یک *Classe Social*، پس پیوند اینها در اشتراک کار و درآمد و یا شکل زندگی بویژه وضع و پایگاه اجتماعی است". (۱۲) طبقه، وقتی تشکیل میشود که اول همه اندام جا معه را فرا گرفته باشد و حضور خودش را به شکل یک لایه مشخص در سراسر جا معه اعلام بکند. دوم "زبان، فرهنگ، رفتار اجتماعی، اخلاق، ارزشها، پسند، زیبایی شناسی، عواطف احساسات و بینش جهان بینی و روح و ویژه خودش را در مجموعه جا معه ارائه بدهد و سوم طبقه وقتی تشکیل شده است که "احساس طبقاتی" در آن پدیده آمده باشد و این تعریف را برای ملت هم میتوانیم قبول بکنیم" (۱۳)

در مورد طبقات اجتماعی، دکتر عقیده دارد که آغا ز تقسیم جا معه به دو طبقه حاکم و محکوم و متضاد، مصادف است با مالکیت انحصاری و فردی بر منابع تولید و ابزار تولید" (۱۴) و این بادوره کشاورزی شروع میشود و معتقد است که در طول تاریخ، فقط و فقط دو زیربنا بوده، یکی مالکیت اجتماعی و دیگری مالکیت فردی منتهی در هر یک از این زیربناها، نظامهای مختلف و شکل و نوع روابط و ابزار و منابع و کالای تولیدی

متفاوتی وجود دارد که همه "روبنایند". با زیربنای هابیلی، یا اشتراکی هم نظام تولید امداری و شکاروهم نظام تولیدی صنعتی و با زیربنای مالکیت انحصاری، برده داری سرواژی و... امپریالیسم، وجود دارد و بدین سبب و با این ملاک است که باید گفت در طول تاریخ همیشه دو طبقه، یکی حاکم و دیگری محکوم، مستکبر و مستضعف و ظالم و مظلوم وجود داشته است و جنگ تاریخی بین دو طبقه حاکم و محکوم از همان آغازی که جامعه طبقاتی بوجود میاید، شروع میشود و تنها راه حل نیز مبارزه ای پیگیر است از سوی هابیلیان محکوم (خدا - مردم) بر علیه قابیلیان حاکم، تا زمان برپائی عدل و قسط.

و این است که دکتر در مورد تضاد طبقاتی و مبارزه ای که در این مسیر، بین دو جناح و طبقه حاکم و محکوم ادامه دارد، مینویسد:

"جناح هابیل، جناح مستضعف محکوم است یعنی مردم، که قتل تا ریختن و اسیرنظام قابیل که نظام مالکیت حاکم بر جامعه های بشری است و این جنگ، جنگ دائمی تاریخ است که نسل به نسل، بدست و ارثانش - مردم محکوم که برای عدالت و آزادی و ایمنی را ستین مبارزه میکنند و این نبرد در همه دوره ها ادامه دارد، در هر عصری به گونه ای، سلاح قابیلی مذهب است و سلاح هابیلی نیز مذهب.

و این است که جنگ مذهب علیه مذهب نیز یک جنگ تاریخی است جنگ مذهب شرک، توجیه کننده شش سرک اجتماعی و تفرقه طبقاتی و مذهب توحید توجیه کننده وحدت طبقاتی و نژادی... .

این انقلاب جبری آینده است بر اساس تضاد دیا لکتیکی که با جنگ هابیل و قابیل آغاز شد و در سراسر جامعه های بشری، میان نظام حاکم و محکوم جاری است و سرنوشت جبری تاریخ، پیروزی عدالت و قسط و حقیقت خواهد بود" (۱۵)

ملاحظه میگردد، که وی، حرکت تاریخ و مبارزات را بر اساس تضاد دیا لکتیکی دانسته و راه حل را نیز مبارزه طبقاتی تا برقراری جامعه بی طبقه ای که عدل و قسط در آن حکمفرما باشد، میداند.

پایگاه طبقاتی، وی در بحثی تحت عنوان پایگاه طبقاتی شیعه، اظهار میدارد که:

"پایگاه طبقاتی شیعه همان پایگاه طبقاتی نهضت اسلام اولیه است. قریش و اشراف باغداران طائف و همه کاروانداران در یک صف و در مقابل پیامبر قرار دادند و غریبه ها، برده ها، تحقیر شده ها و پامال شده های نظام اشرافی و طبقاتی حاکم هم که از هر نعمت و فخری محروم بودند، بسرعت در یک صف جمع میشوند در کنار پیامبر" (۱۶)

می بینیم که در همان اوایل نیز اسلام، پایگاهش در بین محرومین و مغضوبین و مستضعفین است. در طول تاریخ اسلام و تشیع نیز همیشه تکیه گاه طبقاتی حرکتها و نهضت های اسلامی طبقات محروم و زحمتکشان بوده است، در مقابل حاکمیت در مقابل آنها، و... پس تکیه گاه طبقاتی ما مستضعفین یا ایستما رشدگانند که در دوره های مختلف زمانها و اقشار و طبقات پامال شده را در بر میگیرد. و اما بطور مشخص و روشن ببینیم -

مستضعفین چه کسانی اند و در مراحل مختلفه چه اقشار و گروه های و طبقاتی را در بر میگیرد:

"اسلام تکیه گاهش مشخص است که مردم و مستضعفینند، اما این مردم و مستضعفین در زمانهای مختلف با رابطه های گوناگون، شرایط اجتماعی و طبقاتی و جهانی مختلف، فرق میکنند، در آمریکا سیاهان مستضعفند، در رابطه میان ملتها، استعمار تعیین کننده موضع طبقاتی مسلمان است و در یک نظام سرمایه داری، در یک چارچوب طبقاتی بیشک طبقات استثما ر شده اند که مستضعفین بشمار میروند و چنانکه در یک دیکتاتوریه شیعه پرولتاریا، که یک بوروکراسی ثابت حاکم مصنوعی که بوکالت و ولایت از طرف پرولتاریا بر عقل و اندیشه و ایمان و آزادی همه جامعه حاکم است، این همه مردم جامعه اند که مستضعفند" (۱۷)

جهتگیری طبقاتی ضرورتی حیاتی برای ادا مه یک نهضت است و هر جنبشی بدون جهتگیری طبقاتی مناسبه انحراف و شکست خواهد رفت در تاریخ اسلام نیز علت انحراف اکثر جنبشها را در همین مشخص نکردن جهتگیری طبقاتی باید جست. در اسلام جهتگیری طبقاتی بسوی مستضعفینست مشخصا در این مرحله مستضعفین کارگران و زحمتکشان را در بر میگیرد.

جامعه ایده آل = امت

و اما اینکه، مسئله طبقات و مبارزه طبقاتی و همچنین تکیه گاه طبقاتی و جهتگیری طبقاتی اسلام را روشن

کردیم، باید ببینیم که جامعه ایده آلی که مورد اعتقاد است چیست و دارای چه مشخصات و ویژگی‌هایی می‌باشد  
"امت" - جامعه ایده آل - چه تعریفی دارد؟

"امت"، از ریشه "ام"، به معنی "راه" و "آهنگ" است. اینا برای این، "امت" جامعه‌ای می‌شود که گروهی از افراد بشری که در یک ایمان و هدف مشترک اند، با هم همگام شده اند تا آهنگ رفتن کنند و برای نیل به هدف مشترکشان به راه افتند" (۱۹)

و جامعه ایده آل ما - امت - چه ویژگی‌هایی دارد، زیربنای نظام اجتماعی، روابط و هدف آن چیست و چگونه خواهد رفت؟ و بر چه اصولی استوار می‌باشد:

"در امت زیربنای اقتصاد است نظام اجتماعی بر "قسط و عدل" استوار است و مالکیت مردم، احیای نظام‌ها بیلگی جامعه برابری و در نتیجه برادری انسان، جامعه بی طبقه، این اصل است اما، برخلاف سوسیالیسم غربی که روح بینش بورژوازی غرب را حفظ کرده است هدف نیست؛ فلسفه سیاسی و شکل رژیم، نه دموکراسی راس‌ها نه آریستوکراسی متعفن، نه دیکتاتورهای ضدمردمی و نه الیگارشی تحمیلی، بلکه مبتنی بر "اصالت رهبری" است. (نه رهبری که فاشیسم است) رهبری متعهد انقلابی، مسئول حرکت و صورت‌گیری است. اینها برای اینها نیستند و اینها برای تحقق تقدیر الهی انسان در فلسفه آفرینش، "امت" یعنی این. این امت که جامعه اعتقادی مسئول و مباحث است و هدفش ساختن "انسان ایده آل" - جامعه‌ای است با سه بعد.

۱- کتاب ۲- تراژو ۳- آهن (۲۰)

بر این اساس در اندیشه شریعتی، امت، بعنوان جامعه ایده آل، بر قسط مبتنی شده و با هدف ساختن انسان ایده آل، شکل می‌گیرد.

و جوه تمایز سوسیالیسم توحیدی با:

۱- برداشتهای مارکسیستی از سوسیالیسم (ما تریالیستی - اکونومیستی)

هنگامیکه سخن از جوه تمایز سوسیالیسم در تفکر معلم می‌آید، شاید چنان برداشت شود که اساسا سیستم جدیدی غیر از سوسیالیسم (بمفهوم اصالت مالکیت اجتماعی) با این طرح شود، اما آنچه قابل ذکر است اینکه، اساسا، بنیاد سوسیالیسم نمیتواند وجود داشته باشد، که یا سیستم مبتنی بر مالکیت فردی و کاپیتالیسم و یا مالکیت اجتماعی و سوسیالیسم است. و اما اینکه، سخن از جوه تمایز میان می‌آید، نه اینکه اختلاف بر سر مسئله مالکیت اجتماعی که در چگونگی اعمال کنترل بر این مالکیت است که این جوه را به قرار زیر میتوان خلاصه کرد:

۱- در تلقی مارکسیستی، صرفا "وجه اقتصادی برابری عمده شده و تکیه افراطی و یک جانبه بر آن می‌گردد. به زیر بنا در حد "علت تام" بها داده میشود و عامل ذهنی (فکری - فرهنگی) معلول آن محسوب میگردد و نتیجه آنست که این تکیه یک جانبه بر تعیین کنندگی عامل اقتصاد و جبر، از سوئی باعث میگردد، که نقش توده‌ها در تحولات حرکت اجتماعی نادیده گرفته شود و از دیگر سوبها و لستها ریسم رهبری که الزاما "به مرکزیت گرائی و دیکتاتور منجر میگردد، مواجه می‌سازد.

در حالی که، در تلقی معلم از سوسیالیسم، اقتصاد و فرهنگ و یا عین و ذهن و زیر بنا و روبنا، رابطه علت و معلولی دیالکتیکی داشته و از یکدیگر تاثیر می‌پذیرند و از آنجا که آگاهی انسان، در آن نقش دارد، در نتیجه به نقش توده‌ها در تحولات و حرکت اجتماعی بها داده میشود. در این طرز تلقی و تفکر مرکزیت گرائی و دیکتاتور منجر از الزامات رهبری هستند، جایی ندارد و اعمال کنترل بر مالکیت اجتماعی نیز، نه از طرف دیکتاتور منجر رهبری مصلح که از طرف توده‌های آگاه (که تجلی آن به صورت شوراهای مردمی به اجراء در می‌آید) صورت می‌پذیرد و در عین حال، از قدرت گیری طبقه جدید متولیان حزبی و قیم توده‌ها در آن خواهد بود.

۲- وجه تمایز دیگر، با دیدگاه مارکسیستی در برخورد با اقتصاد به عنوان "اصل" و یا هدف است. در بینش مارکسیستی از آن رو که خود متاثر از روح بورژوازی غرب است اقتصاد به عنوان هدف مطرح میگردد. در صورتیکه در برداشت و تلقی شریعتی، اقتصاد بعنوان اصل است و نه هدف. در این مورد دکتر مینویسد: "بلکه آنرا (اسلام، اقتصاد را) نردبان این صعود می‌شمارد و لازمه تکامل معنوی و رشد اخلاقی و فکری آدمی و تمایل انسان را نیز به "فوق" اقتصادی" (برکات) تمایلی مشروع می‌شمارد تا آنجا که تا مین این "خواستها" را در شمار یکی از آثار مثبت

ایمان به حساب می‌آورد، اما نه بعنوان "هدف"، بلکه "نتیجه". بنا بر این "تکیه" اسلام بر اقتصاد، به همان اندازه است که سوسیالیست‌های مادی‌وحتی اکونومیست‌ها، اما اختلاف بر سر "زاویه دید" هر کدام است نسبت به آن، که اینان آن را "هدف" می‌گیرند و اسلام "اصل" (۲۱)

۳- وجه سوم تنها زیرسرمسئله اصالت ایده و ماده است که ما رکیزم اصالت را به ماده می‌دهد و واقعیت صرفاً می‌بینند. از سوی دیگر ارتجاع به اصالت ایده معتقد است در حالی که در اندیشه معلم، ایده و ماده و معاش و معاد و دنیا و آخرت، دو مقوله جدا از هم نبوده و لازم و ملزوم یکدیگرند، یا به دیگر سخن میتوان آنرا واقع بین آرمان خواه نامید.

۴- دیگر اینکه، در دیدگاه ما رکیستی، سوسیالیزم، یک سیستم توزیع و عادلانه بوده که در مسیر جبری تاریخ جا معه به آن میرسد، که این نیز از همان دید اکونومیستی و جبرگرایانه آنها سرچشمه می‌گیرد، در صورتیکه تلقی معلم از سوسیالیزم، فقط یک سیستم توزیع نیست، بلکه بیشتر به علت ایجاد زمینه رشد و تعالی انسان در چنین جا معه است که ارزشمند می‌باشد. در این مورد معلم مینویسد:

"روشن است که به چه معنایی ما ما رکیست نیستیم و به چه معنایی سوسیالیستیم. ما رکیس، بعنوان یک اصل علمی و کلی، اقتصاد را زیربنای انسان می‌گیرد و ما درست برعکس، به همین دلیل با سرمایه‌داری دشمنیم و از انسان بورژوازی نفرت داریم و بزرگترین امیدی که به سوسیالیزم داریم این است که در آن، انسان ایمان و اندیشه و ارزشهای اخلاقی انسان، دیگر روبرو نباشد کالای ساخته و پرداخته زیربنای اقتصادی نیست خود علت خویش است، شکل تولید به او شکل میدهد، در میان دودست "آگاهی" و "عشق" آب و گلش سرشته میشود و خود را خود انتخاب میکند، می‌آفریند و راه می‌برد" (۲۲)

چنانچه، می‌بینیم، دکتر دیده متکا ملتری در مورد سوسیالیزم ارائه میدهد و آنچه را که طرح میکنند، نه تنها نقیض برابری اقتصادی نیست که برابری در تمام جوانب، اعم از اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی و غیره را در بر می‌گیرد.

۲- سوسیالیزم غربی (سوسیال دموکراسی - اکونومیسم و رفرمیسم).

سوسیالیزم غربی که سمبل اکونومیسم ماتریالیستی است تسلیم بی‌چون و چرای عامل اقتصادی بوده و مبارزه آن نیز در همان چارچوب واقعیت‌های موجود و سیستم سرمایه‌داری به اشکال قانونی و سندیکالیست رفرمیستی، صورت می‌گیرد. در جوهر خویش این نوع از سوسیالیزم با توجه به بینش جبری - اکونومیستی حاکم بر آن تضاد ندارد. چرا که اگر بناست جبراً "سوسیالیزم برقرار شود و شرط آن نیز، رشد مناسبات جمعی تولید باشد، انسان دیگر کاری جز انتظار برای برقراری سوسیالیزم ندارد و در دنباله این تلقی است که آنها هیچ گونه کوششی در جهت تغییر اوضاع به طرق رادیکال را ندارند. البته این ظاهر قضیه است ولی اینگونه تلقی جدای از پایگاه طبقاتی آنها نیست. سوسیال دموکراسی غرب، عموماً از تکنوکرات بوروکرات‌ها تشکیل یافته است و به قول معروف در برگیرنده قشر میانه است. و به این سبب است که از طرفی خواهان نظم و کنترل دولت است و از سوی دیگر به رفرم و مبارزات قانونی و سندیکالیسم آبکی اکتفا میکند. میان سه روی مماسات با سرمایه‌داری و اصلاح طلبی و غیره از همان خاستگاه طبقاتی آنها سرچشمه می‌گیرد، چرا که سرمایه‌داریست ولی از سرمایه‌داری تغذیه میکند و در عین حال چیزی برای از دست دادن در انقلاب نیز ندارد. و اما در بینش معلم، اساساً رفرمیسم را مماسات و میانه‌بازی جایی ندارد و تکیه بر تضاد طبقاتی، انقلاب بوده و هدف برپائی جا معه بی‌طبقه توحیدی است و به تعبیر درست سوسیالیزمی است به دست توده‌ها و برای توده‌ها.

**سرمایه‌داری و بینش بورژوازی در نظر شریعتی و موزبندی وی با راست منحط و ارتجاع**

سرمایه‌داری و بینش بورژوازی در دیدگاه دکتر، مطرود است. البته وی به این نیز توجه دارد که نظام سرمایه‌داری در آغا زپویا و متکا ملترا نظام فئودالیه و جمود قرون وسطی است. و بورژوازی را تا آنجا فیکه به تحرک آن در مبارزه علیه فئودالیه و برقراری نظام جدید مربوط است مگر برای آوردن می‌کند، اما آنچه را که رد می‌کند، بینش مادی بورژوازی و دوم ضد انسانی بودن آن و استثمار است که

هر روز در این سیستم شدیدتر میشود. و نظام امروز ما مپریا لیزم و قدرت و ماشینیزم که بر زندگی انسانها بی - رحمانه حکومت میکند و شرف انسانی را بخاطر پول پایمال میکند و فلسفه زندگی را در "مصرف" و "مصرف" خلاصه میکند.

"در چشم ما بورژوازی پلید است. نه تنها نابود میشود، که باید نابودش کرد. نه تنها به این علت که با "تولید جمعی" - در نظام صنعتی جدید - مغایر است، محکوم است بلکه بیشتر به این علت که ضد انسانی است و جوهر - انسان را به تباهی میکشاند و تمامی "ارزشها" را به سود بدل میکند و فطرت را به "پول" و انسانی را که در طبیعت جان نشین خداست و باید در "جهت خدا" - که مجموعه ارزشهای متعالی مطلق است - در درگونی تکاملی ورشددائی باشد، به گرگ خونخوار بدل میکند و روبا به مکار رویا موش سکه پرست و اکثریت خلق را گله ای میش میسازد، که باید پوزه در خاک به چرند تا پشمشان را بچینند و شیرشان را بدوشند و پوستشان نکنند و کار را که تجلی روح خدا در آدمی است بمزدبفروشدند و در نهایت، فلسفه زندگی که بر آگاهی و کمال است و "خدا پرستی"، یعنی این به "مصرف پرستی" که فلسفه زندگی خوک است تغییر میدهد" (۲۳)

دکتر - سرمایه داری و بینش بورژوازی را به چند دلیل رد میکند. یکی به علت استئمان انسان از انسان دوم به خاطر اصالت مصرف که فلسفه زندگی انسان نظام سرمایه داری بر آن قرار میگیرد و همچنین بخاطر عدم سازگاری این سیستم با تولید جمعی و مالکیت اجتماعی، و اسارت در دام ماشینیزم و خود فراموشی انسان که از ابتلائات ماشینیزم میباشند.

راست منحنی و ارتجاع اسلامی نیز در زمره همین معتقدین به مالکیت خصوصی قرار میگیرد که در تقسیم بندی وصف بندی در همان صف مستکبرین و استئمان رگران قرار دارند و مرز بندی با آنها، نیز ضروری است و خصوصا "اینکه ردای اسلام نیز به تن کرده اند. دکتر مرز بندی شدید با آنها را دارای بینش شرک آلود و ضد توحیدی دانسته و معتقد است که اینان همان وارثان قابیل و یزیدیان اند که به اسم اسلام در صدد توجیه استئمان رند و توجیه کننده شرک طبقاتی به نام توجید و اسلام -

#### منتقدین

تاکنون انتقادات گوناگون و رنگارنگی به مواضع اقتصادی و نیز سوسیالیزم در نگاه او شده است که در بین آنها، انتقاد علمی، اصولی و منطقی کمتر به چشم میخورد. این انتقادات که بیشتر از جانب خرد بورژواهای مدعی قیومت طبقه کارگر، خرد بورژواهای تازه بدوران رسیده و نیز لیبرالهای شبه - روشنفکر غرب زده متظاهر به ما رکسیزم که صرفا به خاطر ادعاهای ما رکسیتیشان برای خویش مشروعیت ویژه ای، قائلند و سوسیالیزم را تیول خصوصی وارث شخصی میپندارند، مطرح شده است، به اعتقاد ما، نیازی به پاسخ ندارد.

از سوی دیگر، انتقاداتی نیز از طرف گروههای دیگر شده است که جوهر آن بر مبنای اینکه شریعتی فرهنگی را اصل و تعیین کننده میدانند و بدین سبب مبارزه فرهنگی را در الویت قرار میدهد، میباشد (۲۵)، که در این مورد در بحث زیر بنا - روبنا، تا حدودی تشریح کرده ایم. در اینجا به این جمله اکتفا میکنیم که شریعتی - اقتصاد را "علت العلل" میدانند ولی فرهنگ را شرط لازم تغییرات میدانند و نه مبارزه فرهنگی، بلکه مبارزه طبقاتی را جدای از مبارزه فرهنگی و فکری ندانسته و آنها را مکمل یکدیگر ارزیابی میکند و مادرمیان نیروهای سیاسی مذهبی نیز، اخیرا، "انتقاداتی به بینش اقتصادی شریعتی شده است. محمد علی توحیدی،

از اعضاء کادر رهبری مجاهدین، بدنبال مقاله ای در مورد مواضع مجاهدین در قبال شریعتی، اندیشه های اقتصادی شریعتی را، راهی میان سوسیالیزم و سرمایه داری معرفی میکند. در مقاله مذکور آمده است:

"... مجاهدین برداشتهای که اسلام را به مثابه راه سوم بین سرمایه داری و سوسیالیزم معرفی میکنند، بنیادا "رد میکنند. حال آنکه مرحوم شریعتی در مجموع مدافع همین خط است یکی از نخستین جزوات او پیرامون اسلام نیز "اسلام، مکتب واسطه" نام دارد. بر همین روال برداشتهای که از اسلام با فرمول "ما رکس + وبر" تعبیر میکند، نیز نمیتواند مورد تأیید مجاهدین باشد و از نظر آنان یک چنین تفسیرها و فرمولها -



را به مالکیت اجتماعی و کار داده و ایجاد ارزش و مالکیت به وسیله سرمایه را نقی می‌کند و سوسیالیسمی که بدان معتقد است متکا ملتروپویا ترا سوسیالیسم ماتریالیستی است و این سوسیالیسم بر زیربنای اقتصادی استوار است که در رابطه‌ای تنگاتنگ با فرهنگ بوده و دارای رابطه علت و معلولی متقابل دیا لکتیکی و همیشگی بوده و تأثیر پذیر از یکدیگرند و برای رسیدن به چنین جامعه‌ای باید تضاد طبقاتی (بین حاکم و محکوم) موجودا ز طریق مبارزه طبقاتی همه جانبه و پیگیر با تکیه بر مستضعفین زمان حل شده و به وحدت طبقاتی تبدیل گردد که آن نیز جامعه ایده آل یعنی امت و جامعه بی طبقه توحیدی است که بر قسط و عدل بنا شده و هدف آن ساختن انسان ایده آل و ابزار آن کتاب و میزان و آهن .

با امید  
برقراری سوسیالیسم توحیدی  
در  
حاکمیت شوراها

پا ورقیها

(۱) مجموعه آثار ۱۰ صفحه ۹۷ (۲) // ص: ۱۰۲ (۳) // ص: ۴۱ (۴) // ص: ۱۱۰ - ۱۱۱ (۵) // ص: ۱۱۲ - ۱۱۳ (۶) // ص: ۸۰ (۷) // ص: ۷۹ (۸) مجموعه آثار ۲ صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷ (۹) فرهنگ لغت کتب دکتر شریعتی صفحه ۲۲۲ (۱۰) // ص: ۲۰۶ (۱۱) مجموعه آثار ۱۶ صفحات ۱۲۶ - ۱۲۷ (۱۲) مجموعه ۲۶ ص: ۴۹۰ (۱۳) دیا لکتیک توحیدی دفتر ششم (زیر بنا و بنا) صفحات: ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ (۱۴) // ص: ۱۱۰ و ۱۱۱ (۱۵) // ص: ۱۲۵ (۱۶) مجموعه ۲۳ ص: ۱۱۶ (۱۷) دیا لکتیک توحیدی، دفتر ششم ص: ۱۰۱ و ۱۰۲ (۱۸) // ص: ۱۰۱ (۱۹) // ص: ۱۰۲ (۲۰) مجموعه ۱۰ ص: ۷۸ (۲۱) // ص: ۹۶ (۲۲) // ص: ۷۱ و ۷۰ (۲۳) // ص: ۷۹ (۲۴) راه کارگر (۲۵) مجاهد شماره ۲۷۶ مقاله مرحوم شریعتی - مدعیان - مواضع مجاهدین از محمد علی توحیدی (۲۶) در این مورد رجوع شود به تمام ادبیات مجاهدین در طی دوره بعد از انقلاب ایدئولوژیک میزگردهای جمعیت اقامه، شعوری پردا زیبای محمد حسین حبیبی - وسایر - ترتعور سینه‌های - هر کدام فراخور بضاعت علمی خویش سعی در تعویز کرده کردن آن داشته اند ولی هنوز تضادها و تناقضات فراوان آن حل نشده است. □

دنباله پا ورقیهای مقاله "شریعتی، آنسوی..."

۵- مریم رضوانی. نشریه مجاهد شماره ۲۵۶؛ "نقش شریعتی پرکردن بیک خلاء مبارزه فرهنگی و روشنگرانه در فاصله زمانی ۵۷ - ۵۴ بوده است که محتوای عقیدتی آن نیز قابل قیاس با مواضع انقلابی و متکامل مجاهدین نیست".

۶- "نام نیک شریعتی، سنگر خرد و جریانات مشکوک ارتجاعی"، از: گنج‌های. نشریه مجاهد شماره ۲۵۸

۷- "درباره مرحوم شریعتی، برخی مدعیان، مواضع مجاهدین". از: محمد علی توحیدی. نشریه مجاهد ۶۷۲

۸- نشریه "رهائی" ارگان "وحدت کمونیستی".

۹- توحیدی. نشریه مجاهد شماره ۶۷۲

۱۰- نشریه کار. (اقلیت) آبان ۶۳، شماره ۱۸۵؛ "در ایران دکتر شریعتی، به تلاش در جهت تطبیق اسلام با جامعه سرمایه داری وابسته ایران زد".

۱۱- "شهید مطهری افشاگر توطئه تاء و یل ظاهردیانت به باطن الحاد و مادیت": "اولا" به نظر من، این جزوه چیزی که نیست استلام شناسی است. حداکثر این است که بگویم اسلام سرائی یا اسلام شاعری است. یعنی اسلام موضوع سوژه یک نوع شعور و تخیل ولی به صورت نشر شده است و البته زیبا هم سروده شده است و بیشتر از سوسیالیسم و کمونیسم و ماتریالیسم تاریخی و اگزیستانسیالیسم ما یه گرفته تا اسلام". (مطهری)

بقیه در ص ۷

## رسالت هنر و

## مسئولیت هنرمند در دیدگاه معلم شهید شریعتی

از: گیوان

مقدمه:

در باره مقوله هنر و جایگاه آن، در فرهنگ جوامع انسانی، تلقی‌ات و نگرش‌های گوناگونی وجود دارد و سیر تاریخ تفکر و تمدن، همواره گویای تلاش ذهن اندیشمندان انسان برای فهم این مسئله بوده است. چه بسا که برای تبیین هنر، بسیاری از متفکرین میکوشیدند، تا با تدوین اصول و قانونمندی‌های خاصی به تعریف و تفسیر آن بنشینند و در چارچوب یک مکتب به قضاوت قطعی و تردیدناپذیر هنر بپردازند. بدون شک وجود برداشت‌های مختلف و گاه متضاد در مورد هنر، و تلاش‌های بی‌وقفه ما ناموفق مکتب‌ها برای محدود کردن آن، در قالب اصول و ضوابط، خوددلیلی برناشناخته ماندن هنر و مرزناپذیریش می‌باشد. هرچند که اینگونه مکاتب در راه اعتلاء و رشد دیدگاه‌ها و بازشناسی دقیق آثار هنری، نقش ارزنده‌ای به عهده داشته‌اند، اما هیچگاه نتوانسته‌اند در قلمرو محدود خود، به تعریف جامع و همیشگی از پدیده نامحدودی چون هنر دست پیدا کنند.

از مطالعه نخستین آفرینش‌های هنری، توسط انسان‌های غارنشین، تا به آخرین دستاوردهای هنری انسان معاصر، کوشش‌های مستمری برای پاسخگویی به این سؤالات مهم و اساسی که چرا انسان، نیازمند آفریدن پدیده‌های نو است؟ و انگیزه تلاش او برای ایجاد دنیای تازه، با زبان هنر چیست؟ صورت گرفته، که هنوز بی‌جواب و اسرارآمیز باقی مانده است. کمتر مرام‌فکری و فلسفی را در جهان کنونی شاهد هستیم، که به این حقایق نا شناخته پاسخ درست و روشنی داده باشند و یا دست کم در کا در دیدگاه‌های فکری و فلسفیشان، به تبیین دقیق و منطقی، در باره اساسی‌ترین موضوع هنر، یعنی انسان رسیده باشند. انسانی که با "خلق" و "آفرینندگی" انگیزه‌ای جز رها بی‌ندارد.

اما در جهان نبینی توحیدی، بواسطه نگرش او ما نیستی که اسلام به انسان‌ها را در دو پاره عبادت دیگر، تلقی که از انسان، بعنوان عالیترین سنتز زنجیره تکامل ارائه میدهد. خواهیم توانست در شاخصه‌های مختلف روحنا - آرام و به تامل بنشینیم و در پرتو این جهان‌بینی به ارزیابی اصولی نیازها و اخلاقیتهای آن مبادرت ورزیم. بدنبال این خواست و به مناسبت نهمین سالگرد هجرت و شهادت معلم شهیدمان، شریعتی بر آن شدیم بطور اجمال به بررسی و بازگونی نمودن دیدگاه‌های معلم، در باره رسالت هنر و مسئولیت هنرمند بپردازیم تا شاید بدین طریق عمیق‌تر از این میراث فکری، به نقش پویای هنر، که در گسترش آگاهیها و روشنگری اندیشه‌های خفته دارد، بیش از پیش واقف شویم. با این امید که با برافروختن مشعل‌های فروزان آگاهی دامنه نبرد خود را با شب‌بانان بی‌هنر، فراختر نماییم.

## "انسان" و جلوه‌های تنهایی او

روح دردمندان برای گریز از واقعیت‌های پست و گسستن زنجیرهایی که او را در چاه‌های سیاه و سرد دنیا به اسارت کشانده است. سودایی جز رسیدن به اقلیم‌های دوردست و پاک ندارد. سرزمین موعودی که با ماء و گزیدن در آن و نوشیدن آب سیال و زلال ابدی، به عطش دیرپای خود پایان دهد.

هر قدمی که انسان در راه شناخت جهان بر میدارد، خویشتر را دورتر و بیگانه‌تر با آن احساس میکند. وجودی تنها و غریب که محکوم به زیستن تواءم با رنج است و در این دنیای "وانها شده" که چهار سویش را دیوارهای بلند فرا گرفته، هبوط کرده است توبه‌کار، که میخواهد روح خود را از فشارهای سنگین و آزاردهنده جهان خاکی برهانند و به موطن اصلیش بازگرداند. او چون مرغی اسیر در قفسی چنین تنگ و آهنین گرفتار آمده و به امیدرها شدن بر آن بال و پر میکوبد، تا از خفگانی مرگزا بگریزد. او بیقرار و نیا زمندانست و در آرزوی ابدیت، خواهان گذشتن از مرزهای زمان و مکان است. تا هستی خویش را در فضای لایتناهی بگستراند این طلب با زگشت و این فطرتی که بدنبالش هست، به غمها، تشویشها و دلهره‌هایش پایان میدهد و در او امید

رجعت، به ذات حقیقی‌اش را ایجا دمی نماید.

شور عظیمی که انسان برای پایان دادن به اندوه زیستن در این جهان دارد، از تمنای او به بیمرگی سرچشمه میگردد. آگاهی به میرایی "جهانی که هست" او را به حقیقت جهان "نامیرایی" که "باید باشد"، واقف میکند. این جدایی که میرود با راهولناک مرگ پایان پذیرد. خواهشهای سوزان و عمیقی را در او ببیدار سازد. تا با ادامه یافتن در زمان و مکان "جاوید" به شهذ زندگی ابدی دست یابد. انسان برای تسلا بخشیدن به روح سوگناک خود، همواره دغدغه سعادت و آرامش دائمی را دارد. حیاتی ابدی، که جان و روانش در آسایش مطلق، به هستی خود ادامه دهد.

در این فرازهای گوناگون، انسان در جستجوی راهیست برای نجات و رسیدن به روشنائی عظیم، که تا به سایه‌های سرد و جانکاه زندگی او پایان دهد و او را با جهان راستین و حقیقی خود نزدیک و آشنا سازد شریعتی، در بیان این حقیقت ذاتی آدمی، چنین میگوید:

"انسان، گم‌گشته این خاکستان نا آشنا، که خود را در زیر این آسمان کوتاه و غریب گرفتار میدید— سراسیمه و پی‌گیر، در راه جستجوی آن "بهشت گمشده" خویش— که میداندهست— بر هر چه میگذشته که از آن در او نشانی میافته، به نیایش زانومیزده و هرگاه که بر بیهودگی آن آگاه میشده است بی آنکه دریقینش به بودن آن "نمیدانم کجا، خللی راه یابم، بیدرنگ نشانه دیگری را سراغ میکرده و در این به هر سود و دیدنهای خستگی شناس، آنچه هرگز خاموش نگشته، فریادهای رقت با این گرفتار غربت بوده است که هنوز بیتابانه دست به دیوار این عالم میکشد تا به بیرون روزه‌ای باز کند" (م. ۳۲ آ. ص ۹۸)

شریعتی با این نگرش و با توجه به کمبودهایی که انسان در ارتباط با جهان پیرامون خود احساس میکند به انگیزه‌های اساسی "تنهایی" او نظر دارد. جدایی و نامتجانس بودن انسان، با این زندگی که هست احساس دلهره و نگرانی که زائیده طبیعی این جدائیت و همچنین ناسازگاری فطرت متعالی با واقعیت‌های موجود، او را بدنبال آنچه که "باید باشد" اما نیست میکشاند.

بی تردید، غم و اندوه انسان در نتیجه وابستگیهای زندگی مادی او میباشد و این وابستگیها، در مقابل نهادنا آرام انسان که خواهان گریز از دایره تنگ زندگی مادی است در تضاد قرار میگیرد و طبیعتاً هسته‌هایی از یک روشن و راسخ را در او ایجاد میکند. اشتیاق و علاقه او به دنیای جدای از جهان واقعیت‌های روزمره گویای "کمال طلبی" و روح حقیقت جوئی او است. انسانی که در تکاپوی مرزهای مطلق است و از هر چه محدود و نسبی است میگریزد. او با پرواز عاشقانه خود به جانب زیباترین حقیقتها، با جان و دلی که سرشار از خواستن است در طلب یافتن راهیست که از آن به جاودانگی دست یابد و با "من" متعالی و راستین خودیگانه شود:

"چنین است که بدبینی و نگرانی و عصیان و عشق به گریز، از آغاز با نهاد این زندانی بزرگ خاک سرشته شده و در عمق وجدانش "اضطراب" خانه کرده و از همین نهاد ناخانه است که سه جلوه شگفت و غیرمادی ای که همواره با انسان قرین بوده است سرزده است یعنی مذهب، عرفان و هنر". (م. ۳۲ آ. ص ۱۰۱)

### انسان و رابطه آن با هنر

=====

اساساً ارائه هرگونه تعریفی برای شاخصه‌های روحی انسان که در مذهب عرفان و هنر تجلی مییابد نمیتواند جدا از تعریف خود انسان و بیان حقیقت درونی او باشد. شناخت انسان بعنوان موجودی "خود آگاه" و دارای صفات عالی اخلاقی، مقدمه کوشش ما برای فهم انگیزه‌های هنری و عرفانی او خواهد بود. بیان یک تعریف جامع و منطقی برای تجلیات روحی انسان پیش از هر چیز به نوع نگرش ما به انسان و شناخت حقیقت او بر میگردد، که به گفته معلم حقیقتی مجهول و بسیار پیچیده است و وجود مکتبهای مختلف در بررسی یک مسئله واحد، اما با تلقیات گوناگون، گویای این امر است که هنوز دیدگاههای مکتب‌سازر رابطه با انسان، بصورت علمی در دنیا مده و در حد طرحهای نظری و انتقادی باقی مانده است.

یکی از بهترین راهها برای شناخت چگونگی انسان و با اینکه بینیم نوع تلقی او مانستی که اسلام از او دارد، چیست میتوان به فلسفه خلقت انسان در جهان بینی توحیدی اشاره کرد. انسان در این

جها نبینی توسط خدا ونداز "صلصال کالفخار" یعنی خاک رسوب شده خشک ویا "حماء مسنون" یعنی لجن آفریده شد. وبعدا زاینکه خدا ونداراده کرد، درروی زمین خلیفه ای خلق نماید، برکالبداین موجود آفریده شده ازگل ویا لجن خشکه، روح خود را دمید و "انسان" را خلق نمود. انسان بعد از آفرینش وهبوط درسزمین با آشنا وبیگانه، همیشه در جستجوی بازگشت به سوی مبداء نخستین بود و ملتهب وعاشقانه منزل مقصود خود را می طلبید. انسان این خویشا وندزدانی، با وجودی دوگانه (لجن - روح خدا) برای رسیدن به ذات یگانه خود، چشم به راهی دارد که به تشویش، اضطراب وغربت او پایان دهد و او را به غایت اصلی خود با زگرداند. درپی چنین تلقی، شریعتی معتقد است:

"انسان، نه یک به "درون خزیده" ای است که از طوفان وحیات و حرکت بریده و در فضای "بسی وزش" نیروانا "صوفیانه آرمیده است و نه "از خود برون افتاده" ای که درگیر و دارهای روزمرگی گم شود و در سطح "آنچه هست" ماندگا و رگردد و از بام کوتاه طبیعت فراتر نپرد، انسان، در طبیعت نه "بودن" است و نه نمودن، "شدن" است. سرمایه جهان او را بس نیست آب همه اقیانوسهای عالم عطش را فرو نمینشاند. هستی بر اندامش تنگی میکند. در انبوه کائنات غریب، گرسنه، مضطرب و ناخشنود و عصیانگراست. انسان در این دنیا یک روح مهاجراست. خداگونه ای است در تبعید." (م. ۲۴۲ - ص ۳۳۸)

غایت طلبی انسان و تلاش پی گیرانه او، برای دست یافتن به ارزشهای مطلق، او را بعنوان موجودی، که همواره در روان خود، به جستجوی روحهای مطلق هست، به ما معرفی مینماید. بی نهایت طلبی، نیاز به زیبایی و کمال مطلق، احساس کمبود را در او آشکار میسازد و نتیجتا به علت نبودتصا ویر مطلق در "عالم و ذهن انسان" در او نیاز به مطلقها را ایجاد میکند و با گرایشی دائم وهمیشگی به جانب "عالمی" که جدای از "عالم" موجود است عطش و نیاز سوزان آنچه که "باید باشد" را در او نمایان میسازد. در اینجا است که هنر به منزله یک راه در کنا ر مذهب و عرفان، به ترسها، اضطرابها و دلهره انسان خاتمه میدهد:

"هنر، زاده بینشی چنین بیزار و احساسی چنین تلخ از هستی و حیات میکوشد تا آنرا تکمیل کند، آنچه را "هست" به آنچه "باید باشد" نزدیک سازد و بالاخره به این عالم آنچه را ندارد ببخشد. مذهب و عرفان از این جا راهشان با هنر جدا میشود که آن دو انسان را از غربت به وطن رهنمون میشوند. از "واقعیت" باز میدارند تا به "حقیقت" نزدیکش سازند. مذهب و عرفان، هر دو بیقراری در این جایند و فلسفه گریز، آن به جایی و این، هر جا که اینجا نیست. اما هنر، فلسفه ماندن است، وانگهی، چون میدانده که اینجا، جای ماندن نیست میکوشد تا با "تصوری" و به قولی، با "خاطره ای" که از خانه و وطن خویش و زندگی در آن دارد. همین جا را به گونه آن بیاراید و با خلقتهای هنری، زبان، اصواته اشکال و رنگهای آن "دیار ناپیدای آشنا و زیبا" را در این "پیدای بیگانه و زشت" تقلید کند." (م. ۱۴۰ - ص ۱۲۹)

همانگونه که پیش از این اشاره کردیم، شناخت فرآیندهای روحی انسان، مستلزم آگاهیهای ما از خود "انسان" به مثابه یک روح خود آگاه میباشد. خصوصا اینکه در مورد هنر، که امری صد در صد انسانی و درونی است و در واقع میخواهد از راههای بسیار عمیق و ژرف نهاد آدمی سخن بگوید، انسان این حقیقت در حال شدن، برای شکستن جبر زندان خویشتن خود و برای درهم کوبیدن سدها و موانعی که او را به ماندن میخوانند، با خود آگاهی دست به انتخاب میزند، تا با قدم گذاردن در راهی نو، سرزمین گمشده خود را باز یابد و از این جدایی و غربتی که در آن گرفتار آمده، رها گردد. دوری و سربردن در یک تنهایی غم انگیز نه تنها، امر مغانی چون ترس، اضطراب و دلهره برای او به همراه داشته، بلکه از او موجودی بیگانه با جهان و منتظر ساخته است و برای پاسخگویی به این نیاز و کمبود، گاهی به سوی علم و گاهی بسوی هنر دست مییازد تا شاید در درها و رنجهایش را تسکین دهد و لذا میبینیم که علم و هنر کوششهای انسانی است که در صدد تغییر و تحول جهان پیرامون خود میباشد. اما هر کدام از این دو پدیده بر مبنای رسالت خاص خود در کاهش، یا پایان دادن رنج زیستن او، در جهان عمل میکنند. علم بر اساس تکنیک و صنعت، انسان را در آگاهی روز افزون آنچه که هست و با ید از آن برخوردار باشد، کمک میکند. اما هنر کوشش انسانی ایست که برای برخوردار شدن از آنچه که "باید باشد" اما نیست، به او در جهت آفرینش یا یری میرساند. علم تلاش

میکند، انسان را به ماندن و برخورد ارشدن در طبیعت برساند و در کشف آن چیزهایی که "هست" بی‌نیازش، سازد. اما هنر بدنبال رسالتی فراتر و خواستنی، بسی عظیم‌تر از آنچه که "هست" به نیازهای انسان پاسخ میدهد.

بنا بر این عمده‌ترین کاری که انسان در آفرینش‌های هنری دنبالش میکند، دوری و گریز نمودن از "جهان بیگانه" و آراستن خانه‌خاکی خود، برای کاهش دادن رنج "بیگانگی" و "جدایی" میباشد. بیان و خلاقیتی که در آثار هنری دیده میشود، در حقیقت بیان‌گر این امر است که انسان همواره در برداشت و تقلید مستقیم از طبیعت دوری میگزیده و از انعکاس اشیاء و پدیده‌ها در قالب تقلیدهای کوراهترازمین‌موده است و خلق و آفرینش که زائیده نیاز و کمبود انسان هسته نه تنها او را به فراتر از تقلید و برداشتهای مستقیم ترغیب میکند، بلکه انسان را در ارائه و ایجاد طرح‌هایی جدا و ماوراء جهان خاکی به تعمق و بازآفرینی و امیدارد. انسان میکوشد با استفاده از هنر، جهان خاکی موجود را، بر مبنای خاطره‌ها و رویاها، آرایش دهد و بعبارت دیگر بر گونه‌ایده‌آلهایش بیا فریند و یا در این راستا با انتقال مفاهیم عالی و ارزشهای متعالی به پدیده‌هایی که بی‌معنی و بی‌احساس هستند، به آنها روح و زندگی ببخشد. لذا از این روی است که هنر بعنوان تجلی قدرت انسان برای آفرینش و خلاقیت پدیده‌های نو، در ادما هستی، رسالت بزرگی را بر دوش میگیرد. قدرتی که در پرتو آفرینندگی، طبیعت و هستی را، آنگونه که خود میخواهد "اما نیست" می‌آراید و بازمی‌آفریند و طبیعتا بدرک این مسئله میتوان در قلمرو هنر پدیده‌ها را به گونه دیگر نگریسته یا از واقعیت آن فاصله گرفت.

هرگاه افکار انسان در نگاه‌هایش به جهان پیرامون، عمیق‌تر و متعالی‌تر باشد به همان میزان درک او در خلق و بیان آثار هنری زیبا تر و گیرا تر خواهد بود و این احساس که با دور شدن از واقعیت‌های رایج و رومره تواءم است، از یک سو "بیگانگی" و از سوی دیگر فقر دنیای کنونی را بر او آشکار میسازد. او با هنر، بدنبال کشف رازهاست، حقایق راستینی که در سایه‌های تاریک و سرد "عالم واقع" مستتر شده و او از راه‌هایی بس دور و فقط در اعماق روح خود، زمزمه‌های آشنا و اسرارآمیز آنرا میشنود و بیتاب و بیقرار و مضطرب میگردد. پس میتوان اذعان داشت که هنر به صورت دیگر "ماندن" انسان را توجیه میکند و یا به عبارت دیگر به فلسفه "ماندن" او بدل میشود. اما نه در شکل و خاطره‌ای از "عالم موجود" بلکه همه آنها از تصور جهانی که میخواهد باشد، اما نیست میگیرد و در "جهان پیدای خاکی" پدیدار میسازد. در دیدگاه معلم انسان با چنین روح بزرگی نمیتواند نا هماهنگی خود را با هستی موجود بپذیرد و خویشتن را در قاعده تنگ و محدود - اش محبوس سازد. او برای گریز از این زندان به راه می‌اندیشد، راهی که او را به دنیای پاک و شگفت - انگیز دیگر رهنمونش میکند و شوق دیدار را بر او نزدیک میگرداند:

" بنا بر این دین دری است بطرف عالم دیگر که باید باشد (به بودن و نبودنش کار نداریم) و هنر پنجره ای است. هنر میگوید، ما همینجا هستیم و نمیتوانیم به جای دیگر برویم و در هر حال محکوم به بودن در آن هستیم، بنا بر این پنجره را باز میکنیم، که آن دنیای ایده‌آل را به داخل بکشاند (از طریق چشم، نگاه و...) بداخل دنیای که زشت است و ایده‌آل نیست، بعبارت دیگر عرفان در دست بدنای دیگر که باید باشد و هنر پنجره - ای به آن دنیا است" (م. ۳۲۰، ص ۷۶)

در این تلاش، انسان برای رهایی گاهی از دین و عرفان یعنی "در" به مثابه راه و جهت نجات وجودش و فرار از زندان سود میجسته و گاهی از هنر، یعنی "پنجره" احساس بودن در جایی که آرزو دارد باشد "در حالی که نیست" را از طریق نگاه و چشم به خانه خاکی خود میکشاند و آنرا بر گونه ایده‌آل می‌آراید و بازمی - آفریند.

#### جایگاه هنر و مسئولیت هنرمند

در شرایط کنونی و با توجه به حساسیتی که امروزه در مصداق یا مفهوم هنر وجود دارد، ضرورت مشخص نمودن جایگاه اصلی هنر، در جامعه و تعهدی که هنرمند در رابطه با آثار هنری خود دارد، میتواند ادما را

به نقش هنر، بیش از پیش واقف سا زد، چرا که بلحاظ گستردگی در برداشت و یا حیثه عملکرد هنر در جامعه شناخت این موضوع مرزبندی دقیق میان "هنر واقعی" از هنر "کاذب و قالبی" را به ما می‌شناساند. در این راستا نه تنها با آگاهی کامل خواهیم توانست هنر "حقیقی و مردمی" را از فرآورده‌های بازار مآبانه به اصطلاح هنسری تمییز بدهیم بلکه با استناد به تحلیلی درست و منطقی، از تحریف و سوداگری که به اسم هنر انجام می‌گیرد جلوگیری بعمل آوریم و در جهت افشای سیاست سودجویانه، از نام و جایگاه هنر، نقش مهمی به عهده داشته باشیم. قاعدتاً برای دستیابی به این هدف، مبیایستی در ابتدا به چند سوال مهم پاسخ دهیم. نخست این که هنر در جامعه در چه جایگاهی قرار دارد و در آیه چه رسالتیست؟ و دیگر اینکه هنر مندر در ارتباط با هنر و جامعه چه وظایف و مسئولیت‌هایی به عهده دارد؟

شناخت راه اصلی هنر، بعنوان فوریت‌ترین نیاز برای تک تک ما مطرح است و طبعاً این نیاز در ادامه مستقیم واقعیت هنر است که به منزله پدیده‌ای عام، تمام زمان و عصر کنونی ما را اشغال کرده است. مسئله‌ای که هنر، در طول تاریخ خود همواره با آن روبرو بوده است. بهره‌گیری از آن بعنوان یک ابزار توجیه و تبلیغ، در خدمت مذهب و یا طبقه اشراف می‌باشد، قرار گرفتن هنر و مذهب به وسیله‌ای در خدمت مذهب. از دیدگاه معلم شریعتی، همدلی و همزیانی آن دو نسبت به یکدیگر و واقعیت جهان پیرامون است. اما اشرافیت با به استخدام در آوردن هنر، از آن در جهت دل زدگی و توهمات بیمارگونه، که زائیده رفاه و راحت طلبی و استه‌سود می‌جست، هویت مستقل و انسانی که هنر در یونان و روم قدیم و همچنین در دوران نسانس دارا بود، در عصر حاضر بندرت می‌توان در او تجلی آن خواست زیبایی خواهانه و انسانی را سراغ گرفت. چرا که حاکمیت توسعه طلبانه بورژوازی بر نهادهای و مراکز هنری در ادامه راه اسلاف خود (اشرافیت قدیم) نه تنها هنر را از مفهوم رسالت انسانی‌ش تپه ساخته بلکه آنرا در بدترین موقعیتها و دشوارترین لحظسات حیاتش قرار داده است. در حال حاضر بواسطه درک سوداگرانه‌ای که بورژوازی از هنر دارد، غیر انسانی‌ترین ما موریتها را در راستای ترویج فرهنگ استعماری خود، به این عالیترین و انسانی‌ترین پدیده، یعنی هنر تحمیل می‌کنند و سیاستهای استعماری خود را جهت کسب سود و انباشت سرمایه در قالب سرگرمی، تفریح، ماندن و لذت بردن، بنا م رزشهای هنری در جوامع انسانی اعمال می‌کند. تلاش در راه به ابتذال و بیگانگی کشاندن انسان و قائل شدن رسالتی این چنین زشت و تولید برای هنر، در واقع برخوردی ددمنشانه با این پدیده مقدس انسانی می‌باشد. در این باره، شریعتی می‌گوید:

"همپای فلسفه و انسان، امروز هنر پرچمدار این عصیان علیه طبیعت و عینیت است. پرچمدار کشف خود انسان و شکفتن و شکوفائی دادن به همه استعدادهای ما و رانی و حتی ما و راه عقلی و منطقی انسان است. هنر امروز، برخلاف دیروز، ماندن در تفنن نیست بلکه ساختن نوع بالاتری از انسان و از بشر است" (م. ۲۰ ص ۳۲-۲۸)

اما هنر مندر چه کیست؟ و در ارتباط با هنر خویش بدنبال چه هدفی است؟ امروزه بعلمت مفهوم پیچیده‌ای که در برداشت از مقوله هنر و هنر مند وجود دارد و همچنین در پی تلقیهای مختلف از آن ضرورت آگاهی‌ها را بین ما مر که، کدما مین هنر در خدمت آرمانهای انسانی و اجتماعی می‌توانند باشد. پاسخ به این سوال را با کمی مشکل مواجه می‌سازد. چرا که تعبیرات متنوع و گاه متضاد در رابطه با هنر و اجتماع، روشن نمودن دقیق جایگاه هنر - مندر را دشوار می‌گرداند. اما می‌توان با زاویه دیدی اصولی و واقع بینانه، روح و جهت آثار هنری و خلاقیت‌های هنر مندر را در مقاطع خاصی از تاریخ و حیات جامعه مشخص نمود و در پی آن به تعهدات و رسالت او برای پاسخ گوئی به نیازهای جامعه اشاره کرد.

جای هیچ‌گونه تردیدی نیست که هنر مند بعنوان یک انسان پیشتر از آفریننده، در تکاپوی خلق و بیان ایده‌آلها و آنچه که باید باشد "هست. این شوری که در روح خود آگاه و بیدار رخ موج می‌زند. او را در تمام و تضاد آشتی ناپذیر، با هر عاملی که به "ماندن در" رکود" و پوسیدگی" فرا میخواند، قرار می‌دهد. در این حالت او برای اثبات خود و برای نجات از گردابهای فروبرنده ابتذال، دست به انتخاب می‌زند، انتخابی که به صورت اعتراض به واقعیتها و "نه" گفتن به همه رزشهای کاذب ضد انسانی، متبا رز می‌شود. احساس، تفکر

و عمل او پیوسته در دگرگونی و تحول بنیادین جامعه دخالت میکند و آنرا بر علیه بودنهای پوشالی و عادت های مصنوعی، بکار میگیرد. هنرمند با فریاد "نه" دینا میزم عصیان را پی میریزد، که در آن آگاهی، عشق تحرک و زیبائی نتیجه محتوم و تردیدناپذیر مبارزه علیه زشتی، پلیدی و ناپاکی میباشد. او در آفرینش آثار هنری خود نیرومندترین، پیامهای انسانی و آزادخواهان را ارائه میدهد و با این عمل شور و گرمی حیات بخشی بر کالبد سرد و راکد جامعه روان میسازد. رابطه هنرمند متعهد با اجتماع و آگاهی از نجاها، در دهها و مصادف توده ها، ذهن خلاقش را از تجربه ها، سرشار میگرداند و او را قادر میسازد که با این تجارب بدست آمده و در پرتو تخیل و احساسی که دارد راسته به کشف و ارائه عالیترین آثار هنری، تلاش کند. آفرینشی که حامل پیام رهایی خواهد بود. هنرمند با برافراشتن پرچم امید و ایمان برای دنیای روشن و آزاد، در متن تجربیترین واقعتهای تاریخی و اجتماعی عصر خود قرار میگیرد. او با تاثیر پذیرفتن از حادثه ها و رویدادها، نقش تعیین کننده ای در جهت گیری خواسته های مردمی دارد. پیوند و نزدیکی مستمر و با توده ها، به منزله موضوع حرکت و پیام، میتواند هنرمند را در راه گشایی به سوی دنیای جدید و استقرار صلح سعادت و نیکبختی بزرگترین پشتیبان و حامی باشد. چنانکه فرانکس فانون متفکر انقلابی الجزایر، در بخشی از کتاب خود بنام "پیرامون هنر ملی" مینویسد:

برای رسیدن به عمل واقعی، تو با ید بخش زنده ای از آفریقا و تفکر آفریقا باشی، تو با ید یکی از عناصر اصلی آن، نیروی عمومی باشی، که برای نجات دادن آفریقا، پیشرفت و خوشبختی آن کاملاً ضرورت دارد. بیرون از دایره این مبارزه برای هنرمند و روشنفکری که با مردم سروکار نداشته، با آنها یکی نباشد، در مبارزه بزرگ آفریقا و بشریت رنج دیده، جایی وجود ندارد.

آری، هنرمند و روشنفکر متعهد با تکیه به این رسالت و آگاهی، ایفاگر نقش مهم و بزرگی در تاریخ عصر خود میباشد، که در اینجا لازم است به معنی اخص آن، یعنی به هنرمند ایرانی اشاره کنیم که وارث غنیترین و با ارزشترین میراث فرهنگی تاریخ کشور خود است. در شرایط فعلی جامعه ما تمزدها و سیرمان، که شاهد تاخت و تاز بیامان و نفس گیر ارتجاع هستیم. زمانی که فرهنگ منحن و موروثی میرود، با هجوم انحصار طلبانه خود، پویا ترین دستاوردهای هنری و ملی ما را به ویرانی بکشاند و با جایگزین کردن افکار جمود آفرین و تخدیرزا، بسترانندیشه های خلاق را مسموم سازد. کار رسالت هنرمند خاصاً "در این مقطع، برای احیا و پاسداری از سنت های مترقی و میهنی، به مراتب سخت و دشوار مینماید. هنگامیکه ارتجاع با توسل به استحمازی ترین شیوه ها، سعی در برکود کشتن اندیشه های پویا دارد و با هرگونه نوآوری و خلاقیت با قرون وسطائی ترین روشها برخورد میکند، در این لحظه آن هنرمند دلسوز و آرمانخواه نباید خاموشی اختیار کند و به فاجعه ای که می رود بنیای نهایی فرهنگ و دانش سرزمین او را، به خاکستری تبدیل کند، چشم فرو بندد. او با فریاد اعتراض و نه گفتن و با شعار با زنگشت به ارزشهای حقیقی و استقلال فرهنگی باید هر روز دامنه مبارزه و جدال آگاهانه خودش را بر علیه نظام واپسگرا، گسترده تر کند و در جهت تجدید دوباره فرهنگ ملی و انسانی، زمینه های یک رنسانس عمیق هنری را در جامعه ایجاد نماید. شریعتی برای دستیابی به این هدف، به ما اینگونه می آموزد:

"دریک راه و یک هدف، نقاش میتواند قلم موهایش را و نویسنده، قلمش را، و شاعر کلمه را، بصورت ابزار کار و سلاح مبارزه فکری و اجتماعی درآورد. این است که دریک جنبش که در عصری و در جامعه ای بوجود می آید این اشتباه است که همه بایدها را بکنند و هر که آن نکرد، محکوم است. بلکه هر کس میتواند ندبنا بر استعداد و تخصص و شایستگی اش، کار بکند. بنا بر این برای افرادیک جامعه، صدها نوع کار و هزاران گونه امکان وجود دارد، که باید انتخاب کند و پیش برود. حتی در سبزی خوردن و آشپزی و جاده سازی و بنائی و هر کاری، میتواند رسالت خویش را در جهت بزرگ یک عصر و در تحقق ایده آل یک نژاد، یک جامعه و نوع بشریت به بهترین وضعی انجام دهد و اصلاً تعهدش نیز همین است". (م. آ. م. ۱۶ - ص ۱۸۹) □



مکذا تکلم  
علی شریعتی  
فاضل رسول  
Ali Shari'ati, un des théoriciens les plus célèbres de la révolution islamique iranienne.

## انعکاس اندیشه های شریعتی در آثار غرب از بهار

انعکاس اندیشه های شریعتی را در آثار خارجی (غرب و کشورهای مسلمان و ...) بسیار میتوان یافت، اگر بخواهیم یا بتوانیم انعکاس این اندیشه ها را در آثار غرب جستجو کنیم، مجموعه عظیمی خواهد شد که دستیابی به آن ما را با تصویر دقیقتری از آن درآینه آثار دیگری آشنا میکند. از میان بیشمار کتاب، مقالات و گزارشاتی که در خصوص انقلاب ایران نگاشته شده، کمتر نوشته ای را میتوان یافت که به نقش و هم تاثیر عظیم شریعتی در جامعه ایران نپرداخته باشد. کوشش ما بر آن بود که خوانندگان "خندق" را با چنین تصویری آشنا سازیم، اما محدودیت صفحات نشریه و گسترش این آثار، متأسفانه بررسی هر چندا جمالی تک تک آنها را امکان ناپذیر میسازد. از این رو در اینجا ما تنها به بررسی چند اثر اشاره خواهیم کرد. به این امید که در آینده فرصتی جهت ارائه کامل این آثار داشته باشیم.

"انقلاب اسلامی ایران، آزادی توده ها یا دیکتاتوری مذهبی". از: سروش عرفانی



### Iran's Islamic Revolution:

### Popular Liberation or Religious Dictatorship?

در این کتاب، آقای سروش عرفانی - استاد دانشگاه پاکستان - به تحلیل جامعه ای از انقلاب ضد سلطنتی مردم، جریانات فکری - سیاسی دخیل در آن، پرداخته است. بخش عمده ای از کتاب خویش را به جایگاه شریعتی در انقلاب و افکار و آثار و اندیشه های او اختصاص داده است، این فصل که تحت عنوان "علی شریعتی معلم انقلاب" به چاپ رسیده، چنین شروع میشود:

"شریعتی در طول انقلاب اسلامی در همه جا بود. سراسر ایران، خیابانها، کوچه ها، چراغهای برق، ویتترین مغازه ها، درها، دیوارهای منازل و حتی تنه های درختان نشان میداد که انقلاب درد و چهره ظاهر میشود: یکی چهره عبوس و سختگیر آیت الله خمینی و مکمل آن چهره پاک و اصلاح کرده دکتر شریعتی. ۸۰٪ از کتابهای انقلابی که در خیابانها و کتابفروشیهای مرکز تهران و گوشه و کنار کشور مربوط به دکتر شریعتی بود. تیراژ کلیه کتابها و نوشته ها و نوارهای صدایش به میلیونها، در طول شش ماه از انقلاب و برپا داشتن انقلاب مردم، جهت انقلاب در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ رسید. هیچ دسته و تشکیلات خاصی نمیتوانستند، شریعتی را وابسته به گروه خاصی بدانند و بصورت یک انگیزه ای برای پیشرفت و پیشبرد انقلاب میان مردم و بخصوص دانش آموزان بود.

میتوان گفت علی شریعتی، انقلابی متفکر اسلامی، مورخ و جامعه شناس معتقد بود که ایران با روح جدید اسلام خلق میشود و انفعال آن انقلاب اسلامی را ثمر میبخشد. این کتاب در سال ۱۹۸۴ در پاکستان به چاپ رسیده است.

RELIGION AND POLITICS  
IN IRAN

## Shi'ism from Quietism to Revolution

"مذهب و سیاست در ایران: از سکون تا انقلاب". از: "شاهرخ آخوی"

این مقاله که در مورد افکار اجتماعی دکتر شریعتی نگاشته شده است، تحلیلی از آموزشهای متعدد و نوشته های شریعتی در خصوص جامعه شناسی اسلامی است. در این فصل از کتاب، که به قلم "شاهرخ آخوی" نگاشته شده (فصل هفتم کتاب، تحت عنوان "اندیشه های اجتماعی شریعتی") نویسنده کوشیده است تا در محور، اصالت ذات، فلسفه شناخت، فلسفه تاریخ و تئوریه سیاسی و مسئله قدرت و نهایتاً "نقد افکار اجتماعی شریعتی، مختصراً خواننده را با مبنای این اندیشه آشنا سازد. و در خلال این محور، نظریات شریعتی را درباره وحدت انسان و طبیعت و خدا، پدیدارشناسی، نظریه دترمینیسم تاریخی و نظریات اجتماعی شریعتی، دموکراسی متعهد، جامعه بی طبقه، نفی بوروکراسی و اصالت رهبر... به بررسی اجمالی مینشیند.

نویسنده در محور نخست جها نبینی شریعتی را اینچنین خلاصه میکند: "پایه و اساس "وجودشناسی" شریعتی یگانگی سه اقنوم "خدا - طبیعت - انسان" است. اندیشه چنین وحدانیتی میان این سه، مبنای تفکر شریعتی را در مقوله جها نبینی تشکیل میدهد. اما، در تئوری شناخت، به گفته اش، آخوی، "شریعتی از تصور مشروط بودن آگاهی انسان به خدا (ایده کسب) فاصله میگیرد و عقایدش به ما رگس نزدیک میشود، اما از ما رگس نیز فاصله میگیرد و به پدیدارشناسی روی می آورد. پدیدارشناسی کلید فهم تئوری شناخت شریعتی است و اما در بحث فلسفه تاریخ اندیشه های شریعتی بسیار متنوع و غنی است. او همچنانکه در جها نبینی، یکپایگی تثلیث "خدا - انسان - طبیعت" را مبنای قرار میدهد و در تئوری شناخت پدیدارشناسی را، در فلسفه تاریخ نیز دترمینیسم تاریخی را بعنوان سنگ زیرین بینش تاریخی شیعی طرح میکند.

با این مقدمات "شاهرخ آخوی" به بررسی اجمالی از اندیشه های اجتماعی شریعتی میپردازد و به طرح این سوال که چه اجتماعی را - از نظر سیاسی - شریعتی برای اسلام و خصوصاً شیعه در نظر داشته و از زبان شریعتی با طرح "امت به عنوان جامعه ایده آل"، به پاسخ میپردازد:

"اجتماعی که بر مالکیت اجتماعی (مالکیت مردم) مبتنی است هیچ تمایز طبقاتی وجود ندارد و در یک کلام سوسیالیسم را بعنوان سیستم اقتصادی خویش و هم نوع فلسفه زندگی به عنوان آخرین راه حل ارائه میکند. و اما از نظر سیاسی، شاهرخ آخوی، "دموکراسی را بعنوان نظام سیاسی ایده آل - امتی که شریعتی بدان میخواند، طرح میکند؛" دموکراسی در این جامعه بصورت دموکراسی منتخب است نه آزادخواهی بمفهوم قدرت، نه صورت سیستم پوسیده بوروکراسی، نه بصورت دیکتاتور بر علیه مردم، نه همچنین یک سیستم الیگارشی. که دموکراسی مبتنی بر رهبری و نه "رهبر" (که فاشیسم خواهد بود).

این کتاب یکی از جامعترین آثار است که در بررسی اندیشه های فلسفی، اجتماعی، سیاسی شریعتی به اختصار، انتشار یافته است.

"ایران، داستان ناگفته؛ از، محمد حسنین هیکل ."

این کتاب، گزارشی است از اقامت محمد حسنین هیکل، خبرنگار و نویسنده مصری در ایران پس از انقلاب در بخشی از این کتاب که به بررسی نقش شریعتی اختصاص یافته است، میخوانیم:

"برای ایرانیان، مهمترین تاثیر، پس از خمینی، از آن مردی بود که معلم انقلاب و تئوریسین آن نامیده میشود: "دکتر شریعتی". یکی از درسهای وی که تاثیر عمیقی بر جوانان ایرانی گذاشته بود، چهار رزندان است. یعنی زندان تاریخ، طبیعت، جامعه و خویشتن. از اولی با شناخت قوانین تاریخی میتوان رهشید و از دومی با علم و از جامعه و طبقات با بهره مندی از یک ایدئولوژی انقلابی که زمینه ساز رهایی انسان از جامعه طبقاتی است و از زندان خویشتن، با عشق، شریعتی ادعان دارد که اندیشه های اسلامی مجموعه ای است از "مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم، سارتر و صوفیسم حلاج کونه و با جوهری از او ما نیزم پاسکال" □

## امانتی (قصه) از: مزدک

با زینب گونی تپاله‌ها را کشیدیم و انداختیمش گوشه حیاط، ننه ام توی ایوان داشت تندتند نمازش را میخواند که قضا نشود، آخر از آفتاب دیگر چیزی باقی نمانده بود.

زینب "بادیه" را برداشت و رفت توی طویله که شیرگاوها را که تازه از صحرا برگشته بودند، بدوشد. من هم صبر کردم که با ما گیوه‌هایش را پایش کند و از خانه بزند بیرون تا پشت سرش جیم بشوم و تا هوا روشن است توی میدان گاهی با اکبر دست گردوبازی کنم، دیروزش اکبر آس و پاس کرده بود، نمیدانم توی آن شاه گردویش چی میریخت که اینجوری وسط گردوها می‌نشست و هرکدامشان را پرت میکرد یکطرف.

هوای یک قدم دیگر میخواست بردارد که پاک تا ریک بشود گردوها را هیدیم و بعد شاه گردوها را انداختیم تا سال هرکس که دورتر ایستاد، اول بازی کند، با زهم گردوی اکبر "قل" خورد و رفت و رفت، درست یک وجب پشت سر گردوی من ایستاد، چه کارش میشد کرد؟ اگر میزد و گردوها را میبرد با یحتما "جر" میزد و دعوا راه می‌انداختم. اکبر گردو را گرفت توی دستش و بعد مثل گربه "بزخو" کرده خم شد تا پرتش کند از آنطرف میدان گاهی هی کل آشنائی توی نیمه تا ریکی پیدا شد، اکبر را یواشکی "سکیدم": "اکبر! آقا معلمه!" اکبرها نظور که خم شده بود و چشم توی چشم گردوها دوخته بود سرش را بالا گرفت و بعد یواش گردو را کرد توجیبش.

نه که آقا معلم گفته بود گردوبازی نکنید، اما طوری بود که دیگه نمیشد، تازه یکبار طوری که تنها من و اکبر و چندتای دیگه بشنویم، گفت: آگاه از باغ آشیخ رضا با شد عیبی نداره... و خندید.

پدرم میگفت آقا معلم کمونیست است، من نمیدانستم کمونیست یعنی چه؟ ولی با بایم... گفت کمونیست‌ها نماز نمی‌خونن، زنها شونم... آخه توجه میفهمی بچه! من فقط میدانستم که هرکس نماز نخواند کمونیست است، ولی آقا معلم نماز هم میخواند، اینرا یکروز که برای کاری به خانه‌اش رفتم فهمیدم و وقتی به با بایم گفتم، گفت: تو عقلت نمیرسه اینا دشمن حضرت ختمی مرتبت اند! این حضرت ختمی مرتبت را هم نمی‌دانستم که چکاره، مملکت است، ولی حتما با اید آدم بزرگی بوده باشد که دشمنی آقا معلم با او، اینهمه لجبایی ما را در آورده بود، با بای اکبر هم میگفت: باید این مرتیکه (آقا معلم را میگفت) را از ده بیرونش کرد که اخلاق جوانها رو فاسد نکنه، راستش این حرفها را آشیخ رضا به پیر مردها و پیرزن‌ها میگفت، ولی آقا معلم اخلاق ما را هیچ هم فاسد نمی‌کرد و تازه از وقتی که او آمده بود خیلی از "سرتقی‌ها یمان" راهم گذاشته بودیم کنار، از همه خونی تر آشیخ رضا بود که میگفت آوردن اسم این آدم و ضورا باطل میکند و این آدم دشمن دولت وقته و میگوید باید همه ما یکی بشویم، مگر پنج تا انگشت میشود یکی بشوند، این یکی را آنقدرها هم بی ربط نمی‌گفت آخر از وقتی که آقا معلم آمده بود دیگر نه کسی را دعا میکردیم و نه توی انشاها یمان مجبور بودیم کسی را که نمیشناسیم تعریف و تمجید کنیم، آقا معلم حتی از حضرت ختمی مرتبت که اینقدر آدم مهمی بود هم حرفی نمیزد، اصلا آقا معلم یکجوری بود با آن معلم‌های قبلی تومانی یققران فرق میکرد بقول ننهام حرفهای میزد که توقوطی هیچ عطاری پیدا نمیشد، یکروز میگفت: این آشیخ رضا آدم کله خشکی است و باید دارو بساط دعا نویسی اش را جمع کند و از ده برود، فردایش میگفت: این مردم نباید یشت هم اینجا و آنجای ده مسجد بسازند و ما مزاده معلوم کنند، کسی که دنیا نداشته باشد دین هم نداره، همین پولها را جمع کنند و بزنند به زخم خودشان، همین قناتها را که الان خشک شده، وجوش گرفته و حتی یک قطره آب هم محض شفا ی دردتشنه‌ای نمپس نمیده، باید سرا بیا وجوشهایش را کند و زمینها را آبباری کرد، دیگه لایروبی هم فایده نداره یا اینکه در مانگا ساخت که دیگه به شهر و غریبه و اجنبی احتیاجی نداشت سر همین دوتا حرف قشوقی به پا شده بیا و ببین آشیخ رضا میگفت بیضه، اسلام در خطر است و نمیدانم چرا میگفت بیضه، که اینقدر حرف بدی است!

دو هفته‌ای بود که پدرم نمی‌گذاشت زینب به مدرسه بیا یدهم‌اش هم تقصیر آشیخ رضا شد که گفت: آقا معلم هیزاست و به ناموس مردم نظر دارد، فقط هم بخاطر اینکه وقتی که خدا زنش را طلاق داد و فی امان الله و لیس کرد (البته زن اصلی که نه، کلفت سوم که خدا بود که آشیخ صیغه خوانده بود و...) آقا معلم افتاد دنبال کار ننه زرین و با هزار زحمت و این درواون در خلاصه کار را بجائی رساند که خودننه زرین به دست و پا افتاد و آخر

مستوانست کمی از حق و حقوق خرجی اش را از او در بیاورد. ولی این آشیخ رضای مادر فلان... تازه خود من راهم میخواست بفرستد قالی بافی، تازه از وقتی که آقا معلم برایمان کتاب آورد بخوانیم و از آن روزی که با بایم توی خانه کتاب توی دستم دید، پاک آتیشی شد، معلم گفته بود باید مدرسه توقلب شما باشه، توخونه شما باشه. در عوض آشیخ رضا میگفت کتاب مفرز جونا رو بپوک میکنه و این یوکر اطوری میگفت که یا دگردوهای پوکی می افتادم که اکبر بهم قالب میکرد، روز اول که با بام کتاب غیردرسی توی دست من دید جفت پاهاش را کرد توی یک کفش که الاوبلا مدرسه بی مدرسه و من پسرکتا بخوان نمیخوام کتابخوان راهم درست مثل یک فحش، مثل دله دزد (که وقتی با اکبر میرفتیم توی باغ آشیخ بهمان میگفت) پرت میکرد توی صورت آدم انگار که کتابخواندن جرمه.

باز هم توی میدانگاهی جمع بودیم، من بودم، اکبر و محمد حسین و تقی، اکبر گفت: بیا فیدگردو با زلی ماها که آه در بساط نداشتیم گفتیم که قماره! ولی راستش این بود که سگ گردن کلفت آشیخ رضا دیگر نمیگذاشت از دیواره باغش بالابرویم، قرارش دلک با زلی کنیم، اکبر رفت چوبها را از توی خانه آورد. یکنفر کم داشتیم توی "پیرویریا رکشی بودیم که سروکله آقا معلم پیدا شد" اقریخیر بچهها! چه حال چه خبر؟ عباس مفش را کشید بالا و گفت: سلام آقا! حال من خوبه آقا! آقا مشقا مونم نوشتیم، میگیم آقا این گردو بازی حرومه؟ و چشمهای شورش را دوخت توی لبهای آقا معلم، آقا معلم چیزی نگفت و خندید خوبه چیکا میگردین؟ - آقا میخواستیم الک دولک با زلی کنیم ولی بیهی رکم داشتیم - منو بازی میدین؟ بیکوهرینج تا مون جا خوردیم، این آقا معلم حتما یک چیزیش میشد، آدم به این... والک دولک؟ ولی آقا معلم کتش را در آورد تا کرد و گذاشت روی یک سنگ بزرگ کنار دیوار آمد توی میدان یک دور که بازی کردیم... هوا تا ریک شد، آقا معلم کتش را گرفت دستش و راه افتاد که برود، چند قدم که رفت برگشت و مرا صدا زد، با هم راه افتادیم بطرف خانه اش، توی راه قوز کرده بود و توی خودش بود، غصه توی آن چشمهایی که همیشه میخندید، موج میزد، هیچ نمیگفت، به خانه که رسیدیم در راهل داد و با زلی کرد، رفتیم توی خانه و دیدم که همه چیز را کرده توی یک ساک و یک بچه.

- بچهها! اگر من همین فردا دیگه نیام مدرسه شماها چیکا رمیکنین؟ این را یکی دو ماه پیش پرسیده بود و هر کس چیزی گفته بود و آقا معلم تا عصر رفته بود توی خودش، نمیدانم چرا یکهو یاد حرفش افتادم و نمیدانم چرا بغض کردم.

- علی! تو بچه عاقلی هستی و دیگه بزرگ شدی من باید همین امشب از اینجا برم، حالا دیگه با خیال راحت میرم چون میبینم همه تون بچههایی شدین که میفهمین و دیگه فکرتون باز شده، سیاه و سپید رو از هم تشخیص میدین.

(یکدفعه یا دخور شد صبح افتادم که بعد شب سیاه قرمزی چشما شا گرفته بود و یواش یواش سفید شد) میبینم که خیلی چیزایا دگرفتین، حالا که دارم میرم دوتا چیز ازت میخوام: یکی اینکه به بچههایی که تا آخر عمر دست از یاد گرفتن برندارن و بخصوص کتابهایی رو که بهشون دادم همه رو بخونن دوم اینکه امانتی رو که بهت میدم خوب مواظب باشی و برسونیش به همه بچهها،

و بعد با ملایمت گفت: یادت میاد معلم با پدر مدرسه توقلب شما و توخونه شما باشه حالا وقتشه، بعد نگاهم کرد و پرسید: پس یادت نمیره به بچههایی بگی؟ بغضم داشت میشکست ولی خودم را نگه داشتم و گفتم: نه آقا یاد من نمیره! آقا معلم ساک و بچه را برداشت و رویم را بوسید. از خانه زد بیرون تاریکی شب تمام هیکلش را توی پنج دقیقه کشید بخودش و انگار که هیچوقت نبود!

فردای آن روز ژاندارمها خانه آقا معلم را زیر و رو کردند، دیوارهایش را با نیش کلنگ کردند و زمین حیاطش را شخم زدند ولی چیزی پیدا نکردند، همه مان جمع شده بودیم، جلوی خانه آقا معلم، آشیخ رضا که از دهنش کف میریخت، هی میرفت اینطرف و آنطرف که شاید چیزی پیدا کنه، هی با صدای بلند میگفت: میدونستم! گفتم بچهها تونرو ندین دست این بی دین خدا شناس، از اول میدونستم! طوری زور میزد که انگار چیزی پیدا میشد، توی جیب او میرفت، از اول گفتم خراب شده را قفل کنید حالا که کار از کار گذشته

قفل میکنن، آشیخ همینطور یه ریز حرف میزد. ژاندارمها وقتی چیزی پیدا نکردند، بطشان راجع کردند و رفتند پی کارشان.

برگشتیم تو میدانگاهی، همه مان غصه دار بودیم، انگار با ایمان مرده باشد، آخر دیگر، نه آقا معلمی بود، نه مدرسه‌ای، نه کتابی، نه درسی و نه حتی ال‌کدولکی، نقی یواش و با ترس پرسید: - چسپی بازی کنیم؟ یکی از آن وسط بغضش را قورت داد و گفت: - معلم بازی... یادمانتی افتادم..... □

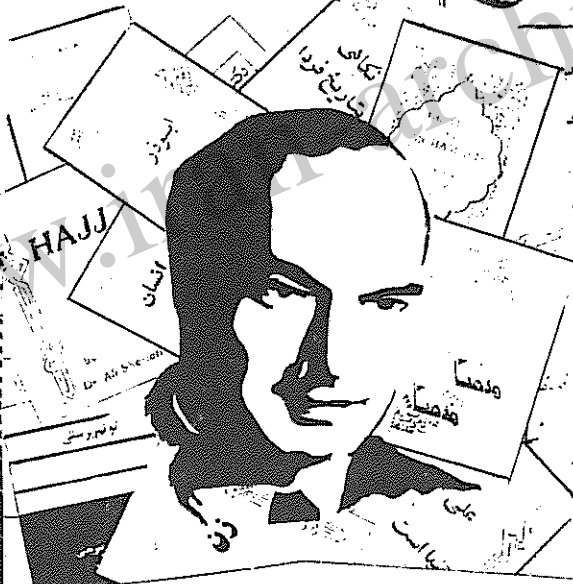


ذیلا نمونه‌هایی چند از تراکتهایی که از جانب دانشجویان ارشاد هواداران موحدین انقلابی و هواداران آرمان مستضعفین در اروپا انتشار یافته است درج می‌نمائیم. در شماره‌های بعدی گزارش کامل این فعالیتها را در داخل و خارج از کشور منتشر خواهیم کرد. □

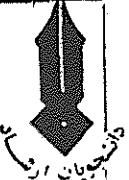
بمناسبت نهمین یادواره هجرت و شهادت معلم شریعتی؛  
فعالیت‌های تبلیغی سیاسی وسیعی از جانب پیروان راه معلم انجام گردید.



وسال اصلی روشم که این عمر مبارزه آزادبخش فکری است، برای تحقق: دموکراسی منهای سرمایه‌داری، سوسیالیسم منهای دولت، حدانیستی منهای آخوندیسم.  
معلم انقلاب شید شریعتی



نهمین یادواره هجرت و شهادت معلم انقلاب را با بازگرد در مسیر تحقق آگاهی دموکراسی، کواچی بداریم.  
دانشجویان ارشاد



IONS LA 9eme ANNIVERSAIRE  
RE DE DRALSHAHATI  
STUDIANTS DE L'ERSHADE



نوزها و دکتریهایی انقلابی شریعتی  
مذہب علیہ مذہب - اسلام منہای  
آخوند و ... را نوزدهای کنیم.  
هواداران موحدین انقلابی  
در اروپا

۳۶ اردیبهشت و ۲۹ خرداد سالگرد هجرت و شهادت معلم انقلاب دکتر علی شریعتی را گرامی می‌داریم  
(هواداران آرمان مستضعفین در اروپا)

جنگ خندق، جنگ امروز است!

<input type="radio"/> آدرس برای مکاتبات و آگوشانی	<input type="radio"/> برای کمک مالی و پرود نشریات حساب بانکی
<ul style="list-style-type: none"> <li>● khandagh</li> <li>● B.P 135</li> <li>● 94 004</li> <li>● creteil-cedex</li> <li>● France</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>● B.N.P 30004</li> <li>● khandagh</li> <li>● N° 01256551 شماره</li> <li>● Code: 00892 کد</li> <li>● Ag. Kleber</li> <li>● Paris. France</li> </ul>

khandagh N° 32 JUN 86  
LES ETUDIANTS DE L'ERSHADE